



فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء (س) درجه این مجله به موجب نامه شماره ۲۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی-پژوهشی» است. به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء (س)

مدیر مسئول: دکتر سوسن قهرمانی قاجار

سر دبیر: دکتر علیمحمد ولوی

ویراستار فارسی: مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی، دکتر مژگان اصغری طرقي

ویراستار انگلیسی: دل آرا مردوخی

دبیر اجرایی: مهتاب جعفری

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد، بازنشسته گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر احسان اشراقی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر محمدتقی امامی خوبی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری

دکتر اسماعیل حسن زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر اللهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر محمدتقی راشد محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر محمد سرور مولایی، استاد دانشگاه الزهراء (س)

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر شهرام یوسفی فر، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

صفحه آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات فرگاهی / ۱۵۵۷۴-۲۶-۲۱

ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله (<http://journals.alzahra.ac.ir/hii>) مراجعه فرمائید.



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء (س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۸۵۶۹۲۲۴۱ / تلفن: ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶



نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حکم و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات بر اساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- در انتخاب مقالات اولویت به ترتیب با مقالات پژوهشی، تألیفی و ترجمه‌ای است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

ضوابط مربوط به مقالات

از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم رعایت کنند:

۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله (<http://journals.alzahra.ac.ir/hii>) ارسال شود.
۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد)
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مآخذ
۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی/عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود:
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
۵. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه در محیط word باشد.
۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی)
۸. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:
 - الف. مقاله در مجله تخصصی مربوط به زبان‌های خارجی چاپ شود.
 - ب. نویسنده غیرفارسی‌زبان باشد.
 - ج. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند.(تشخیص این امر به‌عهده هیئت تحریریه است.)

سخن سردبیر

باسمه تعالی

دزدان با چراغ

قریب به سی سال فعالیتیم در عرصه انتشار مجلات علمی-پژوهشی و بیش از بیست و پنج سال سردبیری حداقل دو فصلنامه پژوهشی، با تجربه‌های شیرین و تلخ همراه بوده است که در این مختصر به یکی از تجارب تلخ و بلکه بسیار تلخ اشاره می‌کنم و همه دلسوزان و متولیان امر را به چاره‌جویی و مقابله با پدیده شومی که چون ویروسی مهلک هر روز در حال گسترش است، یعنی پدیده "انتحال" دعوت می‌کنم.

این تجربه تلخ بیانگر این واقعیت نگرانی آور است که به طور متوسط از هر ده مقاله که به دفتر مجلات پژوهشی دانشگاه - در حوزه تاریخ - می‌رسد، حداقل دو مقاله کاملاً، دو مقاله بیش از پنجاه درصد و حداقل یک مقاله بیش از سی درصد اقتباس و انتحال است. یعنی بیش از بیست درصد مقالات دریافتی رسماً سرقت ادبی بوده و قریب سی درصد دیگر هم اخذ و اقتباس‌های بدون مدرک و سند است. واقعیتی فاجعه‌بار و تکان‌دهنده که می‌تواند بنیادهای علمی، اخلاقی و انسانی را به چالش گرفته و یکی از اصلی‌ترین حقوق انسانی، که حق مالکیت اندیشه و نوآوری فکری است، را مخدوش و بلکه متروک کند. این در حالی است که در مواردی هم اصولاً امکان کشف انتحال و اقتباس این دزدان با چراغ وجود ندارد.



عوامل رواج این ویروس در جامعه علمی ایران بسیار است. به نظر اینجانب اهم موارد به قرار زیر است:

۱. اصرار بی ضابطه سیاست‌گذاران، مجریان و متولیان علمی کشور بر افزایش آمار بی‌بنیاد تولیدات علمی، که شاخصه اصلی آن از منظر ایشان اعداد و ارقام انتشار یافته از طرف مؤسساتی است که نه دغدغه کیفیت دارند و نه وجاهت علمی آثار برایشان مهم است. مؤسساتی نظیر ISI که بر اساس ملاک‌های صوری مجلات را نمایه کرده و دغدغه‌ای نسبت به محتوای مجلات ندارند. در بهترین شرایط ضریب نفوذ مجله و مقاله مبنای ارزشیابی آن است (ضابطه‌ای که حداقل در علوم انسانی کم‌ارزش است). آماری که توسط این گونه مؤسسات منتشر می‌شود، اغلب غیر واقعی و توهمی است و نمی‌تواند مبنای دقیقی برای تعیین جایگاه یک کشور در تولید علم باشد. حاشا و کلاً اگر مسئولان به این گونه آمار دل خوش کنند. بعضی مجلات تحت پوشش این گونه مؤسسات فقط با دریافت مبالغ ناچیزی اقدام به چاپ و انتشار مقاله به ویژه در حوزه علوم انسانی می‌کنند.
۲. سیاست‌های غلط و افراطی وزارتین متولی علم و پژوهش در سطوح عالی و تسری آن به بعضی دیگر از وزارت‌خانه‌ها و حتی حوزه‌های علمیه، در زمینه‌سازی شرایط برای مقاله‌سازی، و نه مقاله‌نویسی، عامل مؤثر دیگری است که این آشفته‌بازار را سبب شده است. نتیجه این سیاست‌ها موجب شرایطی شده که رسماً مؤسسات "مقاله‌سازی" به وجود آمده و مقالات به راحتی خرید و فروش می‌شوند.

در نظام دانشگاهی به هر بهانه‌ای مقاله اولویت نخست را یافته است. در امر ارتقاء استادان، تبدیل وضعیت آنها، رتبه‌های سالیانه، پذیرش دانشجوی دکتری و حتی ارشد، دفاع از پایان‌نامه‌ها و رساله‌های این مقاطع تحصیلی و موارد دیگر. تردیدی نیست که نوآوری و تولید علم با چاپ و انتشار مقاله انجام می‌شود و در مواردی و با ملاحظات تعیین مراتب و سطوح دانشگاهی هم باید با همین ملاک (یعنی سهم عضو هیئت علمی در نوآوری و پیشرفت علمی در عرصه تخصصی)





سنجیده شود. این اقدام در صورتی کارآمدی لازم را خواهد داشت که با ملاک‌ها و شاخصه‌های محتوایی و نه صرفاً کمی و مقداری همراه باشد. در حال حاضر بررسی‌های انجام شده در بسیاری از کارگروه‌های ذیربط با فعالیت‌های فوق‌صفاً شکلی، قالبی و بدون ملاحظه محتوا است و اصولاً با سازوکارهای طراحی شده نمی‌تواند بررسی ژرفانگر و محتوایی را زمینه‌سازی کند. شاید به همین دلیل هم دیگر عناوین دانشگاهی از قبیل استاد، دانشیار و... فاقد محتوا بوده و اعتبار پیشین خود را از دست داده است.

۳. نظام آموزشی عمدتاً متمایل به کمیت‌گرایی و مستهلک کردن فرهیختگان و متفکران است. معلمی که گاهی در مراکز متعدد آموزشی در هر نیمسال بیش از بیست واحد تدریس می‌کند، حداقل چهار یا پنج رساله دکتری و شش یا هشت پایان‌نامه ارشد (در خوش‌بینانه‌ترین شرایط) دارد؛ در کنار آن در ده‌ها جلسه و همایش و سمینار شرکت می‌کند، در هر نیمسال ده‌ها مقاله داوری می‌کند، به برخی مسئولان اجرایی مشاوره می‌دهد، یا خود مسئولیتی اجرایی به دوش می‌کشد و... چنین فردی چگونه می‌تواند تولید علم داشته، نوآوری کند و با همتیانش در دنیا به رقابت پردازد؟! این موارد عمدتاً نسبت به افرادی صادق است که شیفته شهرت و مقام نیستند، اما در مورد آن گروه از استادان دانشگاه - که از قضا سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی هم توسط آنان انجام می‌شود - نمی‌توان از کمتر از بیست مسئولیت سنگین سخن گفت. معلمی دانشگاه برای گروه اخیر فعالیت ثانوی است (هر چند همیشه خود را استاد دانشگاه معرفی می‌کنند). ریاست و معاونت چندین نهاد علمی و فرهنگی، در کنار نمایندگی مجلس و عضویت در شوراهای عالی تصمیم‌گیری و هیئت‌های امانا و مشاوره مقامات عالی‌کشوری و ده‌ها مسئولیت دیگر... با این وجود، در رسانه‌ها و مجالس صحبت از ممنوعیت اشتغال در بیش از یک مسئولیت می‌کنند و آحاد جامعه را به رعایت قانون پند می‌دهند! انا لله و انا الیه راجعون.





۴. بی محتوا بودن و نامشخص بودن سیاست‌های پژوهشی کشور: سیاست‌های پژوهشی هم مانند دیگر برنامه‌ها میل به شکل‌گرایی و آمارسازی دارد. از آنجا که مقاله علمی برگرفته از پژوهش است، نه تنها مقاله‌ای به معنای واقعی تولید نمی‌شود، بلکه اتلاف نیروی انسانی و سرمایه هم به وفور انجام می‌گردد.

۵. مدرک‌گرایی و اصالت دادن به عناوین دانشگاهی سبب شده است بسیاری از جوانان، متمایل به غنی کردن شکلی شرح حال شخصی و علمی باشند. معمولاً این شرح حال‌های صورت‌سازی شده، فاقد محتوا و اغلب به قصد پیشبرد موقعیت‌های فردی نوشته می‌شود. از آنجا که روح حاکم بر نظام آموزش عالی کشور شکل‌گرایی و اصالت‌کمیت و بازی با اعداد و ارقام است، نسل جوان هم متأثر از این شرایط، در موضوعی که می‌تواند، این صورت‌سازی را انجام می‌دهد. یکی از سهل‌الوصول‌ترین و در عین حال کارآمدترین ابزارها در شرایط فعلی نظام آموزشی، مقاله‌سازی و در نتیجه فربه کردن بی‌محتوای پرونده حرفه‌ای است.

تردیدی نیست که نمی‌توان در این مختصر به همه عناصر و عوامل پرداخت و آنچه گفته شد، صرفاً اندکی از بسیار است. نقد ژرف‌نگرانه این شرایط نیازمند مجال و مطالعه‌ای متبعمانه است، اما واقعیت تلخی که بهانه طرح این سخن و ابراز آن در محضر صاحب‌نظران شد، پدیده شوم "انتحال" است که هر روز تحت تاثیر همین سیاست‌های غلط و بی‌محتوا گسترش یافته و شیب تندتری در مسیر صعود پیدا می‌کند.

اجمالاً پیشنهادهای عاجل زیر به نظر راقم این سطور می‌رسد:

۱. کوتاه کردن دست کاسبکاران علم از موقعیت‌های سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی علمی کشور. برای تحقق این منظور ضرورت دارد سیاست علمی کشور توسط عالمان و پژوهشگران دلسوز مشخص شده و دولت‌مردان در طراحی و نهایی‌سازی آن کمترین نقش را داشته و آمد و رفت دولت‌ها و مدیران کمترین



تأثیر را بر این سیاست‌ها داشته باشد. در شرایط حاضر علم در مذبح سیاست
سلاخی می‌شود و خوش‌آمد و بدآمد احزاب و جریان‌های حزبی و سیاسی
بیشترین تأثیر را بر وضعیت دانشگاه‌ها گذاشته است.

۲. تجدید نظر در سیاست‌های مرتبط با تولید علم و نوآوری علمی توسط عالمان
پرهیزگار و غیر سیاست زده.

۳. ارائه لایحه یا طرحی به مجلس شورای اسلامی جهت دفاع از حق مالکیت معنوی
به ویژه مالکیت نوآوری‌های فکری و علمی و تشکیل کانون‌های حقوقی
تخصصی در قوه قضائیه جهت رسیدگی به این موضوع حساس و حیاتی.

۴. تصویب دستورالعمل‌های فوری در شورای انقلاب فرهنگی وزارتین علوم در
ارتباط با برخورد مؤثر با کسانی که در پایان‌نامه‌های تحصیلی و یا مقالات علمی
اقدام به سرقت ادبی و انتحال می‌کنند و فراهم آوردن شرایط تنزل مرتبه، اخراج،
محرومیت از تحصیل و... این گونه افراد.

از آنجا که سرقت فکر و ایده به مراتب اهمیتش از اشکال دیگر سرقت بیشتر است و
می‌تواند بنیادهای اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه را در معرض مخاطره قرار
دهد، این هشدار که در قالب گفتاری کوتاه اما از سر دلسوزی مطرح شد، نیازمند عزمی
جدی است که نمی‌دانم این عزم را در کدام نهاد تصمیم‌گیرنده کشور (وزارتین علوم،
شورای انقلاب فرهنگی، مجلس شورای اسلامی و یا مدیریت‌های دانشگاهی و...) می‌توان
یافت؟

سردبیر



فهرست مطالب

- ۱۱-۳۴ تأثیر احیای خلافت در مصر بر موضع‌گیری مذهبی غازان خان
فاطمه اروجی، محمد رضایی
- ۳۵-۵۶ عوامل رونق و شکوفایی موسیقی در عصر عباسی از آغاز تا
تسلط آل بویه بر بغداد
سید احمد رضا خضری، حلیمه جعفرپور نصیر محله
- ۵۷-۸۱ ساختار و عمل کرد سیاسی - نظامی شهرها در دوره قدرت‌گیری
کریم خان زند (۱۱۷۹-۱۱۶۰ ق)
مهدی دهقانی، رضا شعبانی
- ۸۳-۱۱۳ نقش وزرای شیعی در دوره سلجوقیان ایران و عراق
عباس سرافرازی
- ۱۱۵-۱۳۵ مناسبات مسلمانان با خزرها در سده نخست هجری با تأکید بر
روایات مورخان مسلمان
ناصر صدقی، مقصود شهبازی
- ۱۳۷-۱۶۳ دلایل رواج اعتیاد و اثرات سوء آن بر جامعه عصر پهلوی
سیمین فصیحی، فریده فرزی
- ۱۶۵-۱۹۱ تحلیلی بر سنت‌های دیوانسالاری ایران در خلیج فارس: امام
مسقط و اجاره‌داری بندرعباس (۱۲۰۹-۱۲۸۵)
سلمان قاسمیان، مصطفی پیرمردیان، سید اصغر محمودآبادی
- ۱۹۳-۲۱۸ منصب دبیری در دوره ساسانیان
مریم مرادی، محمدتقی ایمان‌پور
- ۲۱۹-۲۳۷ روایت اسنادی نقش روسیه و شوروی در بحران قحطی جنگ
جهانی اول در ایران
الهام ملک‌زاده



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۵، پیاپی ۱۱۵، بهار ۱۳۹۴

تأثیر احیای خلافت در مصر بر موضع گیری مذهبی غازان خان

فاطمه اروجی^۱
محمد رضایی^۲

تاریخ دریافت: ۹۲/۷/۸

تاریخ تصویب: ۹۳/۶/۸

چکیده

به دنبال پذیرش اسلام از جانب غازان خان و مغولان ساکن در ایران، مسئله ای جدید رخ داد که عبارت بود از تبیین جایگاه خلیفه عباسی و چگونگی تعامل و ارتباط با وی. پذیرش سیادت معنوی خلیفه با دیدگاه مغولان، تعارض اساسی داشت و مساوی با تأیید برتری ممالیک بود. ایلخان به دنبال راهی بود که در آن، علاوه بر حفظ اسلام، نیازی به تأیید خلیفه نباشد؛ از این روی، غازان خان به مذهب شیعی امامی تمایلاتی داشت.

۱. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه تبریز؛ fatemeh.orouji62@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه تبریز؛ MRRezayi39@yahoo.com

دوره فرمانروایی غازان‌خان از لحاظ توجه به مذهب شیعه امامیه، اهمیت بسیار دارد و می‌توان آن را سنگ بنای رسمیت تشیع در عهد صفویه دانست. در شکل‌گیری این روند، علاوه بر عقاید فردی، مؤلفه‌های فرهنگی و بینش حاکم بر قوم غالب که به صورت آشکار و پنهان اثرگذار بوده‌اند، نمی‌توان از نقش عوامل سیاسی و مسائل زمان به راحتی چشم پوشید. جهتگیری سیاسی - مذهبی غازان‌خان، متأثر از فرهنگ حاکم بر بیشتر مسلمانان در ارتباط با خلافت عباسی که از جانب ممالیک احیا شده بود و مؤلفه‌های حاکم بر روابط ایلخانان با ممالیک و وضعیت خاص این دوران است. این تأثیر و تأثر در رویکرد غازان به مذهبی غیر از مذاهب مورد تأیید خلافت مصر و سعی در استفاده از برخی آرای فقهی و اندیشه‌های سیاسی ادوار گذشته ایران، قابل مشاهده است.

واژه‌های کلیدی: غازان، ممالیک، خلافت، عباسیان، تشیع.

۱. مقدمه

به دنبال برچیده شدن خلافت عباسی در سال ۶۵۶ق. هلاکو در پیگیری سیاست جهانگشایی و تشکیل دادن امپراتوری جهانی، عازم شام شد؛ ولی در عین جالوت، از قوای مصر شکست خورد و البته این شکست، موجب نشد جانشینانش سیاست جهانگشایی چنگیز را کنار گذارند. هم‌زمان با این تحولات، خلافت احیاشده از جانب ممالیک، به عنوان نهادی مهم و مشروعیت‌بخش در منازعات دو طرف، ایفای نقش کرد.

همه جانشینان هلاکو تا غازان‌خان، جر تکودار، به دینی غیر از اسلام معتقد بودند، مشروعیت خود را از حمایت و شمشیر قبایل مغول کسب می‌کردند و به تأیید از جانب خلیفه عباسی نیازی نداشتند. پس از گذشت حدود نیم قرن از حاکمیت مغول، غازان‌خان دریافت دیگر تکیه صرف به شمشیر مغول، راه به جایی نخواهد برد و لازمه حکومت بر



متصرفات ایلخانی، توجه به مسائل و اعتقادات جامعه تحت سلطه است. بیشتر ساکنان سرزمین‌های متصرفی ایلخانان را مسلمانان تشکیل می‌دادند و البته در این میان، شیعیان در اقلیت قرار داشتند. علایق فردی، تشویق برخی سرداران مغول که به اسلام مشرف شده بودند و مهم‌تر از همه، لزوم کسب حمایت مردم تحت سلطه، ایلخان را به کنار گذاشتن اعتقادات گذشته و پذیرش اسلام مجبور کرد. قبول اسلام، موجب ایجاد وضعیتی جدید در ایران شد که ناشی از نوع نگاه بیشتر مسلمانان به جایگاه خلیفه عباسی و لزوم مشخص کردن مواضع ایلخان در برابر سیادت معنوی خلافت بود. غازان خان با توجه به سنن مغولی و دیدگاه سیاسی حاکم، به درستی دریافت پذیرش سیادت معنوی خلافت و اخذ مشروعیت از کانال سنتی آن، مساوی با پذیرش برتری ممالیک است که اندیشه غلبه بر آنها را در سر دارد؛ با این وصف، وی در صدد یافتن راهی بود تا علاوه بر حفظ مسلمانی، به تأیید شدن از سوی خلافت نیازی نداشته باشد و بدین منظور، او از دو امکان استفاده کرد: نخست، توجه به آرای فقهی و اندیشه سیاسی فقهای دوره‌های گذشته و معاصر درباره کسب مشروعیت و دوم، گرایش به سمت تشیع و تقویت مذهب شیعه اثناعشری؛ از این روی، این دوره در تاریخ تشیع ایران، جایگاهی ویژه دارد.

در مقاله حاضر کوشیده‌ایم تأثیر احیای خلافت از جانب ممالیک در مصر و پذیرش اسلام از سوی غازان خان بر رویکرد و توجه وی به تشیع را بررسی کنیم و به پرسش‌های زیر پاسخ دهیم: مؤلفه‌های حاکم بر اندیشه بیشتر مسلمانان درباره سیادت معنوی خلافت عباسی و لزوم کسب حمایت و تأیید وی در راستای مشروعیت حکومت، چگونه و چقدر در شکل‌گیری رویکرد غازان به تشیع، مؤثر بوده است؟ سهم دیدگاه حاکم بر مغول درباره ایجاد حکومتی جهانی چقدر بوده است؟ آیا درگیری با ممالیک در این فرایند، نقش داشته است؟

با آنکه علایق شخصی بر گرایش مذهبی افراد اثر می‌گذارد، درباره حکمرانان نمی‌توان پذیرش دین و مذهبی خاص را در گرایش شخصی محدود کرد و برای عوامل سیاسی و فرهنگ حاکم بر یک دوره خاص، نقشی قائل نشد. در میان مؤلفه‌های مؤثر بر دیدگاه بیشتر مسلمانان مبنی بر لزوم پذیرش جایگاه معنوی خلافت و کسب مشروعیت از وی، با بینش



حاکم بر مغولان در تعارض بود و این مسئله در کنار گرایش فردی، اهمیت بسیار داشت. به‌طور کلی، مجموعه‌ای از عوامل متعدد به‌صورت‌های مختلف، در شکل‌گیری گرایش مذهبی غازان‌خان، مؤثر بوده است که در متن مقاله، تا حد امکان، آن‌ها را بررسی خواهیم کرد.

۲. وضعیت ایران از زمان سقوط بغداد تا برآمدن سلطان محمود غازان

پس از فروکش کردن موج اول از حمله‌های مغول در دوره چنگیزخان، دور دوم این حمله‌ها از زمان منگوقاآن و در جهت تحقق یافتن هدف‌های چنگیز از سر گرفته شد. در واقع، منگوقاآن، نوه چنگیز می‌خواست فرمان‌پذیر بزرگ خود برای تسخیر جهان را تجدید کند (هال^۱، ۱۳۸۰ش: ۱۰۷).

با توجه به طرح حکومت جهانی از سوی چنگیز، امپراتوری با داعیه حکومت جهانی، در پی اجرای این نقشه، هلاکو را جهت ادامه‌دادن فتوحات در مناطق غربی جهان اسلام اعزام کرد. مأموریت وی اجرای «یاسا و تعالیم و قوانین چنگیزخانی... از کنار آمویه تا دورترین اراضی مصر» بود (گروسه، ۱۳۷۹ش: ۵۷۵). از متن این دستور، دورنمای حکومت بنیانگذاری‌شده از جانب هلاکو در ایران، به‌روشنی قابل درک است. براساس این دستورالعمل، هیچ قدرتی حتی خلیفه، برتر از خان بزرگ که بعدها جای خود را به ایلخانان داد، وجود نداشت.

هلاکو پس از مطیع کردن حکام مناطق مختلف و سرکوب اسماعیلیان، راهی بغداد شد و در سال ۶۵۶ق. به‌دنبال قتل مستعصم، آخرین خلیفه عباسی بغداد، مهم‌ترین مأموریت خود را انجام داد و حکومت دیرپای بنی‌عباس را برانداخت^۲ (جوینی، ۱۳۸۵ش: ۳/۲۸۰؛ مستوفی، ۱۳۶۴ش: ۳۶۸؛ نطنزی، ۱۳۳۶ش: ۱۳۴؛ قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۸۹ش: ۳۴). ایلخان قبل از کشتن خلیفه با بزرگان سپاه مشورت کرد و ایشان زنده گذاشتن وی را خطرناک دانستند. وصاف گفته است: «اهل اسلام، او را خلیفه رسول خدای و امام بحق و

1. Hull

روز یکشنبه چهارم از صفر
دولت عباسیان آمد به سر

۲. سال هجرت ششصد و پنجاه و شش
چون خلیفه نزد هلاکو رسید



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۵

حاکم بر دماء و فروج خود می‌دانند. اگر از این ورطه خلاص یابد، گردش را بگیرند و زحمت ایجاد کنند» (وصاف الحضرة، ۱۳۸۳ش: ۲۲) و به قول جوزجانی، «خروج مسلمانان شود» (منهاج سراج، ۱۳۶۳ش: ۱۹۷/۲). این اقدام، موجب برچیده شدن نفوذ خلیفه عباسی از عالم اسلام (مرتضوی، ۱۳۳۷ش: ۱۹) شد و در پی آن، مراکز جدید سیاسی پدید آمد و تحولاتی جدید در عرصه‌های سیاسی و مذهبی روی داد. از این زمان، سلسله‌ای در ایران تشکیل شد که تا هنگام فروپاشی آن، پیوسته توجه به غرب و ادامه دادن فتوحات را در دستور کار خود قرار داده بود. اولین اقدام پس از تسخیر بغداد، فتح شام و مصر بود (درباره وضعیت سوریه و مصر در آستانه حمله مغول ر. ک: Morgan^۱, 1995: 17-25). در سال ۶۵۸ق. / ۱۲۶۰م. هلاکو با سپاهی حدود چهل هزار نفر، برای حمله به مصر، آماده شد. در این هجوم، قسمت‌هایی از شام تصرف شد؛ ولی مقاومت ممالیک در روز جمعه ۲۶ رمضان در عین جالوت، راه پیشروی مغولان را برای همیشه سد کرد (مستوفی، ۱۳۶۴ش: ۵۸۸؛ قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۸۹ش: ۳۶-۳۷)^۲.

از این زمان، مسئله مصر و استیلا بر آن و نیز احیای خلافت، به چالشی برای ایلخانان تبدیل شد. تا هنگام برآمدن غازان، غیر از یک نفر، بقیه ایلخانان، دینی جز اسلام داشتند. وقتی غازان خان اسلام را پذیرفت و مغولان مسلمان شدند، برخی مسائل دیگر رخ داد که بیشتر، دارای رابطه مستقیم با سیاست حکومت جهانی مغول و احیای خلافت عباسی از جانب ممالیک در مصر بود.

۳. احیای خلافت

ذهبی معتقد است پس از کشته شدن مستعصم، جهان اسلام تنها مدتی کوتاه، بدون خلیفه اداره شد (ذهبی، ۱۳۸۶: ۵ / ۲۳۰). بیشتر اعضای خاندان عباسی، جز عده‌ای معدود که موفق شدند به شام و مصر فرار کنند، به دست مغولان کشته شدند. از میان فراریان، دو نفر به عنوان

1. David Morgan

۲. درباره نبرد عین جالوت ر. ک: السرجانی، ۱۴۲۷ق/ ۲۰۰۶م: ۲۳۴-۳۳۳؛ عنان، ۱۴۱۷ق/ ۱۹۹۷م: ۱۶۱-۱۶۹؛ Morgan, 1995: 26-35



خلیفه دست‌نشانده ممالیک به حیات خود ادامه دادند که درباره اصالت و وابستگی آنان به عباسیان، شبهاتی وجود دارد (اشپولر، ۱۳۷۴ ش: ۵۶-۵۷).

به دنبال سقوط بغداد، تلاش‌هایی از سوی امرای شام و ممالیک مصر برای احیای خلافت صورت گرفت. براساس نوشته صفدی، قطز در زمان نبرد عین جالوت، افرادی را برای یافتن خاندان فراری عباسی اعزام کرده بود (صفدی، ۱۹۸۸ م: ۶/۳۸). سلطان مملوک مصر در رجب ۶۵۹ ق. / ژوئن ۱۲۶۱ م. با ابوالقاسم احمد، ملقب به (المستنصر بالله و امیر شمس‌الدین اقوش، حاکم حلب با ابوالعباس احمد، ملقب به الحاکم بامر الله بیعت کردند (ابن تغری بردی، بی تا: ۷/۹۸؛ سیوطی، ۱۹۹۲ م: ۵۱۵). جالب است که قلقشندی، مستنصر را خلیفه عراق معرفی کرده است که در مصر حضور یافته بود (قلقشندی، ۱۹۹۷ م. الف: ۷۳). پس از مرگ احتمالی المستنصر بالله، با الحاکم بامر الله به عنوان دومین خلیفه عباسی در قاهره بیعت شد (ابن تغری بردی، بی تا: ۷/۱۰۴؛ مقریزی، ۱۹۳۲ م: ۱/۴۷۷-۴۷۹؛ سیوطی، ۱۹۹۲ م: ۵۱۵). چگونگی این رویداد در منابع تاریخی مصر و شام انعکاس یافته است. براساس این منابع، با مستنصر در مصر، پس از تأیید صحت نسب وی از جانب علما به عنوان خلیفه بیعت شد. بیبرس دستور داد نخست، به نام المستنصر و سپس وی خطبه بخوانند؛ آن‌گاه خلعتی سیاه‌رنگ که شعار عباسیان و نشان مشروعیت آنان بود، به سلطان اهدا شد و سلطان نیز هدیه‌ای به خلیفه داد (ابن تغری بردی، بی تا: ۷/۹۴). پس از آن، بیبرس دستور داد «قاهره معزیه را آذین بسته با خلعت خلیفه سوار شد و گرد شهر برآمد و آن‌گاه جهت مستنصر، اتابک و حاجب و استاد الدار و منشی تعیین نمود^۱» (خواندمیر، ۱۳۸۰ ش: ۳/۲۵۳). این اقدام، نوعی حرکت تبلیغی برای نشان‌دادن تأیید خلیفه و نیز جلب حمایت مصریان و دیگر مسلمانان، و به قول استنبرگن^۲، کسب قدرت مشروع (Steenbergen, 2006: 23-24) به‌شمار می‌رود.

۱. از این زمان تا حمله سلطان سلیم، هفده نفر به‌عنوان خلیفه عباسی در مصر حکومت کردند.

2. J. Van Steenbergen

ممالیک، قاهره را به مرکز خلافت عباسی مبدل کردند و از این زمان، توجه مسلمانان حتی در ایران به مصر جلب شد. این اقدام، چنان اثرگذار بود که افرادی مانند وصاف در نوشته‌های خود، ممالیک را ستایش کرده‌اند (وصاف‌الحضرة، ۱۲۶۹: ۸۳-۸۴).

احیای خلافت از جانب ممالیک، از مسائل مهم این دوره است و می‌توان علت‌هایی مختلف را برای این اقدام برشمرد. بخشی از این تلاش به مسائل داخلی دولت ممالیک و بخشی دیگر به وضعیت زمان بازمی‌گردد. از لحاظ داخلی، احیای خلافت عباسی، عامل تقویت دولت مملوکان بود (شبارو، ۱۳۸۰ش: ۸۰)؛ زیرا دولت نوبنیاد ممالیک، مانند سلسله‌های دیگر، نیازمند کسب مشروعیت بود (Steenbergen, 2006: 15-16؛ بختیاری، ۱۳۷۸ش: ۲۱۲). بیبرس با این اقدام، درصدد کسب مشروعیت برای خود بود (بروکلمان^۱، ۱۳۴۶ش: ۳۳۱). از جنبه دیگر، خلأ سیاسی موجود نیز این مسئله را توجیه می‌کرد و سلطان مصر در پی آن بود که در جهان اسلام، خود را حامی اسلام و خلافت نشان دهد. احیای خلافت به مثابه «یک حرکت بارز در صحنه سیاست، به موقعیت و منزلت سلطان مصر به‌عنوان پیشوای مدافع اسلام، مُهر صحت نهاد» (هولت، لمبتون و لويس، ۱۳۸۷ش: ۲۹۳/۱). این عمل، ادعای مصر مبنی بر سروری بر جهان اسلام را رسمیت می‌بخشید و خلیفه ملعبه در دست ایشان حتی از دوره آل‌بویه نیز ضعیف‌تر بود و حتی اجازه نداشت با کسی ملاقات کند (Levanoni^۲, 1995: 29). در این هنگام، رقابت قاهره-بغداد به رقابت قاهره-تبریز مبدل شد و خود را به‌شکل خصومت در روابط دو طرف نشان داد. از سوی دیگر،

شامات و مصر از موقعیت ویژه‌ای که برای انتقال خلافت از عراق به شام یا مصر پیش آمده بود، استقبال می‌کردند و آن را فرصتی مناسب برای سلطه بر حرمین شریفین و نیز دستیابی به زعامت معنوی بر تمام مسلمانان که تا چندی پیش، در انحصار عراق بود، می‌شمردند (بختیاری، ۱۳۷۸ش: ۲۰۹).

1. Brockelman
2. Amalia Levanoni

در کنار آن، خلیفه عباسی می‌توانست در مسائل مهم سیاسی و به‌ویژه در پیشبرد جنگ با ایلخانان به نفع ممالیک، نقش ایفا کند (ر.ک: Holt^۱, 1995: 4). به دنبال این اقدام، قاهره جای بغداد را گرفت و بیشتر مسلمانان، احیای خلافت عباسیان در مصر را ادامه و سیر طبیعی خلافت اسلامی شمردند. این مسئله حتی بر اندیشه تاریخنگاران عرب اثر گذاشت و برخی از ایشان خلفای عباسی مصر را طبقه چهارم خلفا دانسته‌اند (قلقشندی، بی‌تا: ۳/۲۶۲-۲۶۵). احیای خلافت عباسی بعدها به چالشی برای ایلخانان مسلمان تبدیل شد و بر جهتگیری سیاسی، نظامی و مذهبی‌شان اثر گذاشت.

۴. تقابل ایلخانان و ممالیک

مصر در سیاست ایلخانان، از دو جنبه، حائز اهمیت بود: نخست، هدف مغول منبئ بر گسترش قلمرو خود در مناطق غربی جهان اسلام مانند شام و شمال آفریقا که در تقابل با سیاست ممالیک قرار داشت و دوم، احیای خلافت و تأثیر آن بر موضع‌گیری سیاسی و مذهبی ایلخانان و پیامدهای آن.

چنان‌که پیشتر گفتیم، هدف هلاکو گسترش قلمرو مغول بود؛ بدین سبب، از آغاز تشکیل این سلسله تا زمان فروپاشی آن، تقابل و جنگ با ممالیک، با فراز و نشیب‌هایی ادامه یافت. پیشروی مغولان به سمت شام (درباره سیاست ممالیک در شام ر.ک: Winter and Levani^۲, 2004) و بعدها تلاش دو طرف برای تصرف سرزمین‌های یکدیگر، به درگیری نظامی انجامید و پای خلیفه مستقر در مصر نیز به این درگیری‌ها کشیده شد. پس از احیای خلافت، مستنصر برای بازپس‌گیری بغداد، عازم شرق شد. وی قصد داشت با اخراج مغولان، عراق را دوباره مسخر خلافت کند؛ ولی مسائل سیاسی، مانع همکاری ممالیک با وی شد (ر.ک: مقریزی، ۱۹۹۸م: ۴/۹۹؛ ابن تغری بردی، بی‌تا: ۷/۷۷) و مستنصر نیز در نبرد با سپاه قرابغا در ناحیه انبار، ناپدید شد (سیوطی، ۱۹۹۲م: ۵۱۵؛ ابن‌ایاس، ۱۹۶۰م: ۱/۸۴).

1. Peter Malcolm Holt
2. Michael Winter and Levani



با توجه به اینکه مغولان تا زمان غازان خان، پیرو شمنیزم بودند، به خلیفه و مقام معنوی وی اعتقادی نداشتند تا در سایه قدرت معنوی وی اقدامات خود را توجیه کنند. پس از شروع حکومت سلطان محمود غازان، ایران از لحاظ سیاسی و مذهبی، وضعیت ویژه یافت و به قول شبارو، «از جهان عربی اسلامی جدا شد و نمونه دنیای مغولی - ایرانی گردید» (شبارو، ۱۳۸۰ش: ۹۲). پذیرش اسلام از جانب غازان خان، دگرگونی‌ای بنیادین در اندیشه‌های مغولان به شمار می‌رود؛ ولی به نظر می‌رسد «خان، این تغییر مذهب... را با یک سیاست خارجی پیوند زد[ه]» (گروسه، ۱۳۷۹: ۲۷۷) است. برای اثبات این موضوع و پیوند دین با سیاست در این دوره می‌توان سعی وی برای حمایت از حنفیان در برابر شافعیان (پیروان مذهب رسمی مصر) و نیز تلاش برای تحقق یافتن استقلال مذهبی ایران از خلافت عباسی با رویکرد به تشیع را مثال زد (ر.ک: مرتضوی، ۱۳۷۰ش: ۸۶-۸۷). وقتی غازان، پذیرش اسلام را به اطلاع ممالیک رساند، سلطان مصر، جایگاه خلافت را به وی گوشزد کرد و از غازان خواست بغداد را ملک خلیفه بداند و آن را بازگرداند (بارتولد^۱، ۱۳۷۷ش: ۵۰). این مسئله، دشمنی آشکار دو طرف و گرایش‌های توسعه‌طلبانه آنان را نشان می‌دهد که وقوع جنگ بینشان را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد (درباره سیاست‌های ضدایلخانی ممالیک ر.ک: Morgan, 1995: 50-56). در جمادی‌الاول سال ۷۰۲ق. سفیران مصر، پاسخ ناصر مملوک مصر به درخواست غازان مبنی بر ایراد خطبه و ضرب سکه به نام ایلخان را به اطلاع غازان خان رساندند. در مکتوب ارسالی، نام پادشاه مصر با خط طلا نوشته شده بود و درباره درخواست غازان مبنی بر ذکر نام وی در سکه و خطبه عرضه داشته بودند:

اما خراج، پوشیده نم‌اند که عایدات این ممالک، کلاً صرف حفظ ثغور اسلام و مسلمانان، و اقطاع امیران و مواجب بزرگان می‌شود و چیزی از آن به خزانه نمی‌رسد و اگر از آن، چیزی روانه کنیم، در این موارد نقصی پدید آید؛ اما سکه‌هایی که در این نواحی، رواج است، در یک سوی، نام خلیفه امیرالمؤمنین و نام پادشاه سلطان محمود غازان در دو سطر و در طرف دیگر، بعد از ذکر لاله‌الاله و محمد رسول‌الله، نام سلطان مصر نقش کنند و چون نظر پادشاه، تقویت دین است، بدین مقدار اختصار فرماید (وصاف‌الحضرة، ۱۳۸۳ش: ۲۱۹-۲۲۰).

1. Vasily Vladimirovich Bartold



این پاسخ به‌صورتی زیرکانه، جایگاه غازان را در رتبه‌ای پایین‌تر از خلیفه و سلطان مصر قرار می‌داد و اگر غازان، این مسئله را می‌پذیرفت، خود را تابع خلیفه و سلطان مصر می‌کرد؛ از این روی، به‌شدت از این موضوع، خشمگین شد. جنگ‌های متعدد این دوره نیز ناشی از اختلاف‌های مختلف دو طرف است. در بیشتر این جنگ‌ها قوای مغول، مغلوب شدند. مصر و شام برای ایلخانان، منطقه‌هایی حیثیتی به‌شمار می‌رفت و ایشان پیوسته درصدد فتح آن‌ها بودند. مغولان در این راه، امکانات مختلف را به‌کار می‌گرفتند و حتی سعی کردند به این بخش از جنگ‌هایشان رنگ مذهبی بدهند.

۵. علت‌ها و نتایج پذیرش اسلام از جانب غازان‌خان

در اینجا سؤالی بدین شرح مطرح می‌شود که چه عواملی غازان را به پذیرش اسلام متمایل کرد و این مسئله چه پیامدهایی داشت.

در منابع تاریخی، پذیرش اسلام از جانب غازان، به‌سبب درگیری با بایدو و به‌تشویق امیر نوروز نشان داده شده و از مشروط‌بودن کمک امیر نوروز برای یاری وی سخن گفته شده است (وصاف‌الحضرة، ۱۳۸۳ش: ۱۷۹). غازان در فیروزکوه، طی تشریفاتی به‌تاریخ چهارم شعبان ۶۹۴ق. به دین اسلام مشرف شد (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۵۴-۴۵۵؛ رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۵۸ق / ۱۹۴۰م: ۷۶-۸۰؛ وصاف‌الحضرة، ۱۳۸۳ش: ۱۷۹). وی پس از پیروزی در ذی‌الحجه سال ۶۹۴ق. در تبریز بر تخت نشست و فرمان داد مغولان اسلام را بپذیرند؛ بدین صورت، شعایر دینی در ایران احیا شد (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۲/ ۹۸۵) و «آفتاب دین محمدی، تابان گشت و ظلمت کفر و ضلالت، پنهان شد» (مستوفی، ۱۳۶۴ش: ۶۰۳).

با توجه به نوشته‌های رشیدالدین به‌نظر می‌رسد در همان دوره نیز عده‌ای این رویداد را از سر اخلاص ندانسته و حتی باوجود پذیرش اسلام از جانب مغولان، برخی فقهای اهل سنت مانند ابن تیمیه، به‌الحاد آنان رأی داده‌اند. ابن تیمیه جهاد با مغولان را بر مسلمانان واجب می‌شمرد و لازم می‌دانست مسلمین دست کم سالی یک بار با مغولان بجنگند (ابن تیمیه، ۱۹۷۶م: ۱۳).

با توجه به این مسئله، افرادی مانند رشیدالدین کوشیدند پذیرش دین اسلام از جانب غازان خان را از سر صدق و اخلاص وی و هدایت ایزدی نشان دهند (رشیدالدین فضل الله همدانی، ۱۳۵۸ق/ ۱۹۴۰م: ۱۶۸) و حتی برخی پا را از این هم فراتر نهادند و مدعی شدند «مقصود از ظهور جنگیزخان، او بوده» است (نطنزی، ۱۳۳۶ش: ۱۳۷)؛ ولی وفاداری به یاسا و اصول میراث سلطنتی مغول و آداب و رسوم قومی اسلام، وی را با چالش‌هایی مواجه کرد (آمیثای، ۱۳۷۹ش: ۲/ ۱۲۸۷).

علاوه بر گرایش‌های فردی و درونی، برخی مسائل دیگر را نیز می‌توان در روند پذیرش اسلام از جانب این فرمانروای مغول مشاهده کرد. در واقع، اسلام آوردن غازان خان و سپس توجه وی به تشیع، نتیجه وضعیت خاص آن زمان بوده است. به نظر می‌رسد غازان دریافته بود نمی‌توان مانند گذشته، با تکیه بر نیروی نظامی قبیله‌های مغولی بر رعایای مسلمان حکومت کرد. بررسی این مسئله باید در چهارچوب سیاست غازان خان صورت گیرد که ادامه سیاست مغول مبنی بر گسترش قلمرو و سیادت بر همه مسلمانان بود.

جنگ با ممالیک و لزوم جلب مشارکت عمده اتباع ساکن در قلمرو ایلخانان را که مسلمان بودند، می‌توان مهم‌ترین دلیل برای اسلام آوردن غازان دانست. جنگ با ممالیک و امرای مسلمان شام و ادعای حکومت جهانی، این فرمانروای مغول را به نیروی اسلام و مشروعیت حاصل از پذیرش آن، متوجه کرد و با این اقدام، در واقع وی می‌توانست یاری مسلمانان را به دست آورد. این مسئله سبب شده است برخی پژوهشگران درباره پذیرش اسلام از جانب غازان، سیاست و مصلحت را بیش از صداقت و ایمان، مؤثر بدانند (مرتضوی، ۱۳۳۸ش: ۲۰). ممالیک که مغولان را شکست داده و صلیبیان را از فلسطین اخراج کرده بودند، خواهان سروری بر دنیای اسلام بودند؛ از این روی، ایلخانان در پی آن بودند که دشمنی مسلمانان را - که مغولان را کافر می‌دانستند - از بین ببرند. پذیرش اسلام می‌توانست به حکومت این قوم، مشروعیت بخشد؛ ولی این مسئله، خود به چالشی برای ایشان تبدیل شد؛ زیرا در پی پذیرش اسلام می‌بایست موضع خود در برابر خلافت را نیز مشخص می‌کردند.

پذیرش اسلام از جانب غازان، نتایجی را در پی داشت. «در حوزه دینی، تمایز و اختلاف میان متجاوزان شرق و بومیان، حکام و رعیت به یک‌باره از میان رفت» (هولت، لمبتون و لويس، ۱۳۸۷ش: ۱/ ۲۲۹). بعد از پذیرش اسلام، ایلخانان و مغولان، دیگر در چشم رعایای مسلمان ایرانی‌شان مشرک به حساب نمی‌آمدند و می‌توانستند از این راه، برای سیطره بر جهان اسلام، با حکام مصر بجنگند و بر جهان اسلام سیطره یابند؛ همچنین می‌توانستند مشروعیتی را که ممالیک به علت احیای خلافت عباسی در مصر کسب کرده بودند، از آن خود کنند. «اگر پادشاه، متقلد قلاده اسلام شود، هر آینه، اولوالامر عهد باشد. بر جمیع مسلمانان واجب باشد که به دل و دست و زبان، مدد و معاونت نمایند. به یمن همت صاحب‌دلان، حق - تعالی - نصرت و ظفر بخشد» (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۵۴). پذیرش اسلام، این فرصت را به غازان‌خان می‌داد که با بهره‌گیری از اعتقادات عمومی بیشتر مسلمانان، به عنوان اولوالامر، اطاعتش واجب شود و او بتواند در جنگ با مصریان، علاوه بر حمایت عامه، از فتوای علمای اسلام نیز برای دفع شر ممالیک استفاده کند.

۶. پذیرش اسلام، خلافت عباسی و مشکل مشروعیت

چنان‌که پیشتر گفتیم، به دنبال پذیرش اسلام از جانب غازان‌خان، مشکلی عمده در مسئله مشروعیت حکومت وی پدید آمد. بیشتر جمعیت سرزمین‌های زیر سلطه غازان را مسلمانانی تشکیل می‌دادند که از چند قرن گذشته و در پی سیاست عباسیان، شدیداً به دستگاه خلافت عباسی به چشم تقدس نگاه می‌کردند به آن‌ها وابسته شده بودند. از نظر بیشتر مسلمانان، خلیفه، سرپرستی ایشان را برعهده داشت و نماینده خداوند متعال روی زمین به شمار می‌رفت. اندکی قبل از این دوره، ماوردی، خلیفه را جانشین خداوند متعال دانسته (ماوردی، ۱۹۹۴م: ۲۷) و قلقشندی، خلیفه عباسی را جانشین رسول اکرم (ص) و خلیفه قبلی معرفی کرده بود (قلقشندی، ۱۹۹۷م: ۳۱). خلیفه، عامل ایجاد وحدت بین بیشتر مسلمانان، موجب مشروعیت حکام، و مورد تکریم و احترام عمومی بود (هولت، لمبتون و لويس، ۱۳۸۷ش: ۱/ ۲۹۳). مهم‌ترین مسئولیت خلیفه، واگذاری امور به حکام بود و



حمایت وی موجب افزایش یافتن قدرت ایشان می‌شد. این روند از زمان تشکیل اولین سلسله‌های مستقل و نیمه‌مستقل آغاز شده بود.

در ساختار سیاسی نیز بیشترین توجه به عامل یا عوامل قدرت، معطوف بود. تسلط خلافت اسلامی بر قلمرو وسیعی از جهان اسلام که ایران را نیز شامل می‌شد و سپس تشکیل فرمانروایی در ایران، توجه مورخان ایرانی را به حکومت اسلامی و تقسیم قدرت میان خلیفه و حکام جلب می‌کرد (ترکمنی آذر، ۱۳۹۰ش: ۲).

فقهای مذاهب اهل سنت، دیدگاه خاص خود را درباره تأیید جایگاه معنوی خلیفه باهدف حفظ قدرت نهاد خلافت ارائه کرده‌اند. اندکی پیش از حمله‌های مغولان، بخشی از این قدرت به‌ویژه در شرق به حکام استیلایی انتقال یافته بود و تنها نشانه‌هایی نمادین به‌عنوان عامل پیوند حکام با خلیفه و نشانه اطاعت از خلیفه، رواج داشت. خلیفه، منشوری همراه با خلعت (قلقشندی، بی‌تا: ۳/۲۷۲) و علم و لوا برای حکام می‌فرستاد و حکام نیز تنها به ذکر نام او در خطبه‌ها و روی سکه‌ها اکتفا می‌کردند (المقریزی، ۱۹۳۲م: ۴/۹۸)؛ ولی تمام عناوین، القاب، تشکیلات و خصوصیات حکومت به خود ایشان اختصاص داشت (ابن خلدون، ۱۳۷۵ش: ۱/۴۰۰).

پس از گذشت زمان و تضعیف خلافت، فرمانروایان ایران، مستقل‌تر شدند و در آستانه حمله مغولان، تلاش‌هایی برای ایجاد خلافت جدید از سوی خوارزمشاهیان صورت گرفت. در دوره‌های دیگر، حکام محلی برای نشان دادن مشروعیتشان، با استفاده از برخی رفتارهای نمادین، خود را به خلافت، وفادار نشان می‌دادند و این مسئله، چنان اهمیت داشت که «حتی پس از سقوط خلافت عباسی به‌دست هلاکو و به‌قتل رسیدن خلیفه نیز سلاطین و حاکمان بعدی، همچنان مشروعیت خویش را نیازمند تأیید آنان می‌دیدند» (بختیاری، ۱۳۷۸ش: ۲۰۵).

دراثر حمله‌های مغول، خلافت عباسی از بین رفت و تقسیمات سیاسی‌ای جدید در آسیای غربی به‌وجود آمد (مرتضوی، ۱۳۳۸ش: ۱۷/۹). غازان‌خان که مشکلات جدید پیش‌روی خود را به‌خوبی دریافته بود، اقداماتی را برای مقابله با آنان شروع کرد که از جمله آن‌ها می‌توان ایراد گرفتن از ذکر نام‌های خلفای راشدین و خلیفه عباسی را نام برد.



این فرمانروا معتقد بود ایراد خطبه به نام خلفای راشدین و بنی عباس، از سوی عباسیان مرسوم شده است و هیچ‌گونه حجت و برهان دینی ندارد؛ از این روی، وی از انجام دادن این کار جلوگیری کرد.

حکومت غازان در واقع بر ویرانه‌های خلافت عباسیان بغداد بنا شده بود و ایلخان ظاهراً میل نداشت با قبول نظریه‌های اهل سنت درباره خلافت - که حکومت را در این جهان، لااقل از جهت نظری، از آن خلیفه می‌دانستند - اساس سلطنت خود و خاندانش را سست و حتی بی پایه کند (رجب‌زاده، ۲۵۳۵ شاهنشاهی: ۶۷).

دومین مسئله درخور توجه در این بخش، دیدگاه مغولان درباره حکومت است. در میان مغولان، همانند دیگر اقوام آن دوران، نظریه حکومت موروثی رواج داشت و بر این اساس، پس از مرگ خان، پسر، برادر یا یکی از اقوام نزدیکش به جای وی انتخاب می‌شد. وقتی

مغولان... اسلام سنی را پذیرا شده بودند، یک‌باره احساس کردند که با این پذیرش، با سنت ایدئولوژی قدرت خود فاصله گرفته و این پذیرش با آن سنت، در تناقض است؛ چرا که ایدئولوژی مغولی، خان اکبر را مرکز جهان می‌داند و او را وکیل آسمان، شارع اکبر می‌خواند. او در وکالت آسمان، یگانه است و از این رو، تنها اوست که نظراً صاحب حق در حکمرانی جهان است (انصاری قمی، ۱۳۷۸ ش: ۷۸).

با توجه به این مسئله و تشابه آن با حق انحصاری امامت در باورهای شیعی، نوعی نزدیکی بین دیدگاه سیاسی مغولان و اندیشه دینی شیعیان دیده می‌شود؛ البته دو مسئله امامت و حکومت موروثی به یک معنا نیستند و در اینجا، صرفاً تشابه آن‌ها از لحاظ موروثی بودن، مورد نظر است؛ و گرنه از دیدگاه شیعه، امامت، ادامه نبوت و مقامی است که از سوی خداوند متعال به ائمه واگذار شده است. کاشانی، نحوه آشنایی غازان خان با خاندان پیامبر (ص) و سخن طرمطاز، از سرداران مغول در معرفی تشیع را با استفاده از دیدگاه مغولان، بدین شرح ذکر کرده است: «شیعه، آن است که سلطنت را منحصرأ حق اروغ

خانندان) پیامبر می‌داند» (کاشانی، ۱۳۸۴: ۹۲). هر چند بیشتر مغولان، پیرو مذاهب اهل سنت بودند، با چنین اندیشه‌هایی آشنایی داشتند و این مسئله می‌توانست به نزدیکی دیدگاه ایشان با شیعیان یاری رساند.

۷. غازان خان و گزینه‌های کسب مشروعیت

چنگیز خان معتقد بود خداوند متعال، فرمانروایی زمین را بر مغولان مقرر کرده است (جوبینی، ۱۳۷۸ش: ۴۸). مغولان در ایران، غیر از سیطره نظامی، از تأیید داخلی و قبول مشروعیت حکومت از سوی رعایای مسلمانان برخوردار نبودند. وقتی بغداد فتح شد و ریاست معنوی خلافت از بین رفت، امپراتور مغول، حکومت بر سرزمین‌های اسلامی از جیحون تا نیل را حق خود می‌دانست و از این روی، به اعزام نیرو برای تصرف سرزمین‌های مورد نظر اقدام کرد. به دنبال وقوع شکست عین جالوت و سپس شکست‌های دیگر از ممالیک، ایشان در سیاست و ایده سیطره بر جهان با ماندند و بدین ترتیب، تنها راه برای بقای ایلیخانان، ایجاد مشروعیت به هر نحو ممکن بود. در پی پذیرش اسلام از جانب غازان خان که البته تاحدودی، ناشی از ضرورت‌های زمان بود، مشکلاتی جدید رخ نمود. به دنبال پذیرش اسلام، مسئله چگونگی تعامل با خلافت که مورد پذیرش بیشتر مسلمین بود، مطرح شد و یکی از گزینه‌های غازان برای ایجاد مشروعیت، پذیرش مقام خلیفه عباسی و اخذ مشروعیت از وی بود. با توجه به احیای خلافت از جانب ممالیک که رقیب ایلیخانان به شمار می‌رفتند و سیطره ایشان بر خلافت عباسیان مصر، در صورت پذیرش قدرت معنوی خلیفه، به شکل ظاهری، تابع ممالیک می‌شدند و این مسئله با دیدگاه مغولان درباره سیطره بر جهان، مغایر بود؛ بدین ترتیب، در دوره مورد نظر، حکومت، اقدامی خاص در پذیرش برتری خلافت انجام نداد و در جست‌وجوی راه‌هایی مناسب‌تر بود. در این چهارچوب، چند گزینه مطرح و از آن‌ها استفاده شد: گزینه اول، حمایت از مذهبی بود که به تأیید خلافت، نیاز نداشته باشد و در کنار آن، خطری هم برای حکومت ایجاد نکند. در آن زمان، تشیع دوازده‌امامی دارای چنین امکانی بود. و گرایش به این مذهب می‌توانست بسیاری از تنگناها را از بین ببرد. اعتقاد به وجود امام غایب در این مذهب، سبب می‌شد قدرت نه در

دست امامی که حضور فیزیکی نداشت، بلکه در دست ایلخان قرار گیرد. این روند، یعنی توجه به تشیع از زمان غازان خان آغاز شد و در زمان اولجایتو، شکلی آشکار گرفت. راهکار دوم، توجه به آرای فقها درباره نحوه کسب مشروعیت و استفاده از امکان فقه سیاسی مطرح در دوره‌های گذشته و دوران مورد بررسی به نفع پیش‌برد نیت‌های ایلخان بود. در بررسی تاریخ ایران در دوره مغول نمی‌توان به میراث فکری گذشته، بی‌توجه بود. بسیاری از مسائل دوره قبل از مغول مانند عنوان پادشاه ایران و اسلام (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۳۸ش: ۱۲۰ و ۲۸۲؛ وصاف‌الحضرة، ۱۳۷۲: ۲۱۹؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱ش: ۲/۲۶۸)، دنباله تفکر رایج در دوره‌های گذشته است.

با توجه به اینکه ایلخانان در ایران، مشروعیت لازم را نداشتند، استفاده از عنوان‌هایی مانند «پادشاه ایران و اسلام» برای غازان خان به گونه‌ای، استفاده از اندیشه‌هایی محسوب می‌شود که در سده‌های قبلی، برای نشان‌دادن مشروعیت سلاطین به کار رفته است. در کنار این مسئله، تغییر در اندیشه سیاسی در گذر زمان نیز موضوعی قابل توجه است. به دنبال بروز تغییرهایی در اندیشه سیاسی اهل سنت، عده‌ای از نظریه‌پردازان سنی مذهب، مسلمانان را ملزم به اطاعت از زمامداران دانستند. این تطور در دوره مغولان به مرحله‌ای رسید که کسانی همچون رشیدالدین، «حکومت دین و دنیا هردو را به ایلخان پادشاه مسلمان ایران، متعلق می‌داند» (رجب‌زاده، ۲۵۳۵ شاهنشاهی: ۲۵). در واقع، رشیدالدین در آثار خود، در مشروع نشان‌دادن حکومت ایلخانان کوشیده است. حتی برخی پا را از این هم فراتر نهاده و ایلخان را به نوعی، برگزیده خداوند متعال معرفی کرده‌اند (راوندی، ۱۳۳۳ش: ۱۲۳). برپایه این دیدگاه، اساس دولت، نه قائم به تأیید مقام خلافت، بلکه موهبتی است که به صورت مستقیم از جانب خداوند متعال به افراد برگزیده اعطا می‌شود. این، همان اندیشه‌ای است که در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک توسی، به گونه‌ای دیگر مطرح شده و با اندیشه حکومت ایران شهری، مرتبط است. هم‌زمان با این رویدادها ابن‌جماعه (۶۳۹-۷۳۳ق) واژه‌های «سلطان»، «امام» و «خلیفه» را به یک معنی به کار برد و «این را باید کوششی دانست در شناخت صلاحیت عالی برای فرمانروا به عنوان رئیس واحد حکومت دینی، اجتماعی و سیاسی در مورد امت اسلامی» (رجب‌زاده، ۲۵۳۵ شاهنشاهی: ۹۹).



در کنار همه این‌ها، غازان خان برای پیش‌برد مقاصد خود و کسب مشروعیت، به حَسَب و نسب خود التجا می‌برد. نمونه این مسئله را در گفت‌وگوی او و اهالی دمشق می‌توان مشاهده کرد:

«من کیستم؟». جمله به‌اتفاق، آواز برآوردند که «تو شاه‌غازان بن ارغون بن اباق‌ای بن شه‌هلاکو خان بن تولوی بن چنگیز خان». بعد از آن پرسید که «ناصر را پدر کیست؟». گفتند: «الفی». گفت: «الفی را پدر کیست؟». جمله فروماندند. همگنان را معلوم شد که سلطان آن قوم، اتفاقی است؛ نه استحقاقی. تمامت، بنده‌زاده اروق نامدار از پادشاه اسلام‌اند (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۶۰-۴۶۱).

از میان گزینه‌های مطرح‌شده، تشیع از اهمیتی به‌مراتب بیشتر برخوردار است و این دوره را باید سنگ‌بنایی برای گسترش و پیروزی تشیع در دوره صفوی دانست؛ زیرا زمینه‌های قوت‌یافتن تشیع در این دوران فراهم آمد و بدین صورت، تحولی عمیق و پایدار در ایران رقم خورد.

۸. نشانه‌های تغییر نگرش غازان خان به تشیع

چنان‌که پیشتر گفتیم، به‌دنبال پذیرش اسلام از جانب مغولان، مسائلی درباره نوع تعامل آنان با خلافت، مطرح شد. شکست از ممالیک، موجب شد نوعی تغییر در نگرش غازان خان به اسلام رسمی صورت گیرد. این فرمانروا درصدد یافتن راهی بود که هویت و نقشی مستقل و خارج از چهارچوب اسلام رسمی به‌دست آورد. چنان‌که دیدیم، گرایش به تشیع، مشکل ایدئولوژی را حل می‌کرد و غازان می‌توانست از کانالی غیر از خلافت عباسی، مشروعیت کسب کند.

با توجه به نوشته کاشانی، غازان قصد داشت تشیع و اذان شیعی را رواج دهد؛ ولی خواجه رشیدالدین فضل‌الله وی را ترغیب کرد که اجرای این سیاست را به پس‌از تصرف مصر و شکست دادن ممالیک مؤکول کند (کاشانی، ۱۳۸۴: ۹۵-۱۰۰). این اقدامات از خواب‌نما شدن شروع شد و به اقداماتی عملی پایان یافت. به‌نوشته رشیدالدین، غازان خان دو بار پیامبر (ص) را همراه سه امام اول شیعیان در خواب دید و عشق ایشان را در دل



گرفت (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۵۸ق / ۱۹۴۰م: ۱۹۰). از سوی دیگر، وی در مقابل تشیع، در موضع تعصب و کوتاه‌فکری قرار نداشت و این مسئله احتمالاً ناشی از تسامح مذهبی مغولان بوده است.

نشانه‌های عملی تغییر رفتار ایلخانان را می‌توان در برخی اقدامات زمان غازان‌خان، مانند نحوه ضرب سکه و ایراد خطبه مشاهده کرد. ضرب سکه یا ایراد خطبه به نام یک فرد، از مسائل مهم در دوره‌های گذشته به‌شمار می‌رود که میزان قدرت و پذیرش یا به عبارت روشن‌تر، مشروعیت وی را مشخص می‌کند. در دوران فرمانروایی غازان‌خان، مضامین سکه‌ها تغییر کرد و برای اولین بار، نام امامان شیعه بر سکه‌های صدمثقالی حک شد: «فرمود تا درست‌های طلا، هریک صد مثقال زدند... و آیات قرآن و اسامی دوازده امام - علیهم السلام - بر آن سکه، منقوش است» (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۵۸ق / ۱۹۴۰م: ۲۸۲). بر این سکه‌ها، نام سلطان، آیات قرآن و نام دوازده امام شیعه نقر شد (طباطبایی، ۱۳۵۱ش: ۴۵۶؛ مرتضوی، ۱۳۶۴: ۱۷۹). احتمالاً این کار، جنبه تشریفاتی داشته است و این گونه سکه‌ها در جشن‌ها و اعیاد، به افرادی خاص هدیه داده می‌شدند (سرافرازی، ۱۳۸۹ش: ۵۸). نکته مهم دیگر، آن است که باوجود اثبات‌نشدن تشیع غازان (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۱۷۹)، سکه‌ای که دارای شعایر اهل سنت باشد، از دوره فرمانروایی وی به‌دست نیامده است (ترابی طباطبایی، ۱۳۵۳ش: ۱۲-۲۰).

دومین مسئله مهم در تغییر رویکرد غازان‌خان، توجه به سادات و علویان است. اگرچه در برخی سلسله‌های گذشته نیز چنین توجهاتی وجود داشته است، در عهد غازان‌خان، تحولی مهم در این زمینه روی داد. در پی اسلام آوردن و خوابنماشدن غازان، امور علویان توجه خاص شد. در منابع تاریخی، توجه به علویان در پی کشته‌شدن یکی از ایشان در نماز جماعت، عامل این مسئله دانسته شده است. به احتمال زیاد، این مسئله سبب شد غازان که مترصد فرصتی مناسب بود، نیت خود را آشکار کند. وی به‌شدت خشمگین شد و گفت: «اصحاب هیچ امتی و ملتی و ارباب مذهبی و نحلتی، قتل ذریات نبی خود برای افزونی نماز و طاعت، روا ندارند...» و به قصاص مجرمان دستور داد (کاشانی، ۱۳۸۴: ۹۱)؛ همچنین درباره علت‌های قتل و سختگیری بر علویان در طول تاریخ چون‌وچرا کرد و آن را نتیجه اقدامات



عباسیان دانست. به احتمال زیاد، مسئله ادامه حکومت عباسیان مصر در این تغییر نگرش، بی تأثیر نبوده است. وی پس از دو بار خوابناشدن، دارالسیاده‌ای احداث کرد و دستور داد در شهرهای مختلف، دارالسیاده‌هایی بسازند و برای تأمین مخارج آن‌ها موقوفاتی در نظر گرفت (کاشانی، ۱۳۸۴: ۹۱-۹۴؛ نخجوانی، ۱۹۷۶م: ۲/۲۰۲).

یکی دیگر از مسائل مهم در تغییر گرایش غازان‌خان، زیارت قبور ائمه و تعمیر مزارات است. در منابع تاریخی این دوره، بارها خبر زیارت قبور ائمه از جانب غازان را می‌توان مشاهده کرد؛ چنان‌که زیارت مشهد امیرالمؤمنین علی (ع) بارها اتفاق افتاد (کاشانی، ۱۳۸۴: ۸۷ و ۹۴)؛ همچنین وی برای مشهد امام حسین (ع)، نهری جاری کرد (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۵۸ق/ ۱۹۴۰م: ۱۴۰ و ۱۴۴)؛ علاوه بر آن، زیارت مزار مقدس کاظمین (همان: ۱۰۷) و زیارت مرقد امام رضا (ع) بارها صورت گرفت (همان: ۲۶ و ۲۷ و ۲۰۷). این اعمال، نشان‌دهنده نوعی گرایش به مذهب تشیع بود؛ ولی درنهایت، به رسمیت تشیع منتهی نشد؛ البته در پایان فرمانروایی غازان، افکار و عقاید شیعیان در میان مغولان، رواج بسیار یافت.

۹. نتیجه‌گیری

در شکل‌گیری رویکرد مذهبی غازان‌خان، در کنار عوامل شخصی و مؤلفه‌های فرهنگی مغولان، تحولات و مسائل سیاسی این دوره نیز نقشی مهم داشته است؛ از این روی نمی‌توان رویکرد وی به تشیع را ناشی از تأثیر عاملی فردی دانست و بدان محدود کرد. قسمتی از این رویکرد در نتیجه اندیشه‌های رایج در میان مغولان و به‌ویژه مسئله وراثت، و قسمتی دیگر در اثر گرایش‌های فردی شکل گرفت. در این فرایند، مسائل فرهنگی، اندیشه و بینش بیشتر مسلمین درباره لزوم اطاعت از خلافت عباسی، انکارناپذیر است. بدون شناخت تأثیر این مؤلفه‌ها و درگیری با ممالیک که در نتیجه دیدگاه توسعه‌طلبانه حکومت جهانی چنگیز شکل گرفته بود، نمی‌توان به علت شکل‌گیری رویکرد غازان به مذهبی غیر از مذاهب رسمی و مورد حمایت خلافت عباسی مصر پی برد. شایان ذکر است که همه این مؤلفه‌ها به یک اندازه در این رویکرد، مؤثر نبودند و میزان تأثیر آن‌ها با هم تفاوت



داشت. به دنبال پذیرش اسلام که ناشی از شناخت غازان از لزوم تغییر و کسب حمایت اتباع مسلمان بود، مشکلاتی جدید رخ نمود که با خلافت و روابط با ممالیک، مرتبط بود؛ از این روی، تلاش‌هایی برای استفاده از آرای فقهی علمای گذشته و معاصر صورت گرفت و عده‌ای مانند خواجه رشیدالدین در توجیه جایگاه غازان به‌عنوان پادشاه ایران و اسلام در مقابل ممالیک و خلفای تحت نفوذ ایشان کوشیدند. در کنار آن، کوشش‌هایی برای حمایت از مذهب شیعه به‌عنوان مذهب مخالف خلافت عباسیان صورت گرفت که نمود آن را در اقدامات عملی غازان‌خان مانند ضرب سکه با شعائر شیعی، جلوگیری از ایراد خطبه به‌نام خلفای عباسی، احداث دارالسیاده و زیارت مقابر ائمه شیعه در سطحی گسترده می‌توان دید. این اقدامات با آنکه به رسمیت تشیع در دوره مورد بررسی منجر نشد، زمینه را برای ظهور عملی این مذهب در عهد اولجایتو و بروز تحول گسترده در دوره‌های بعدی فراهم آورد.

منابع

- آمیتای پریس، روون (۱۳۷۹ش). «غازان، اسلام و سنت مغول از دید سلاطین مملوک». ترجمه غلام‌رضا وطن‌دوست و رضا دهمدشتی. **مجموعه مقالات اولین سمینار تاریخی هجوم مغول به ایران و پیامدهای آن**. ج ۱. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- ابن‌ایاس، محمد بن احمد (۱۹۶۰م). **بدایع الزهور فی وقایع الدهور**. مطابع الشعب.
- ابن تغری بردی، یوسف (بی‌تا). **النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة**. قاهره: بی‌نا.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۹۷۶م). **رسالة الی السلطان الملك الناصر فی شأن التتار**. بیروت: بی‌نا.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمان (۱۳۷۵ش). **مقدمه**. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۴ش). **تاریخ مغول در ایران**. ترجمه محمود میرآفتاب. چ ۵. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۹ش). **مغولان در تاریخ**. ترجمه عبدالرسول خیراندیش. چ ۱. تهران: آبادبوم.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۳۱

- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴ش). **تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری**. تهران: امیرکبیر.
- انصاری قمی، حسن (۱۳۷۸ش). «قدرت و مشروعیت در دوره ایلخانان مغول». **معارف**. دوره ۱۶. ش ۳. ص ۷۳-۸۴.
- بارتولد، و. و. (۱۳۷۷ش). **خلیفه و سلطان**. ترجمه سیروس ایزدی. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- باگت گلاب، جان (۱۳۸۶ش). **سربازان مزدور: سرگذشت ممالیک**. ترجمه مهدی گلجان. چ ۱. تهران: امیرکبیر.
- بختیاری، شهلا (۱۳۷۸ش). «خلافت عباسیان در مصر». **مقالات و بررسی‌ها**. دفتر ۶۶.
- بروکلمان، کارل (۱۳۴۶ش). **تاریخ ملل و دُول اسلامی**. ترجمه هادی جزایری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بناکتی، ابوسلیمان داوود (۱۳۴۸ش). **تاریخ بناکتی**. تصحیح جعفر شعار. تهران: انجمن آثار ملی.
- ترابی طباطبایی، سید جمال (۱۳۵۳ش). «سکه‌های شاهان اسلامی ایران». **نشریه موزه آذربایجان**. اداره کل موزه‌ها.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۹۰ش). «جایگاه خلیفه و فرمانروایان ایرانی در تاریخ‌نوشته‌های ایرانیان از آغاز دوره اسلامی تا سقوط خلافت عباسی». **جستارهای تاریخی**. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. س ۲. ش ۲.
- جوینی، علاءالدین عظاملک بهاءالدین محمد (۱۳۸۵ش). **تاریخ جهانگشای جوینی**. به سعی و اهتمام و تصحیح محمد قزوینی. چ ۴. تهران: دنیای کتاب.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۸۰ش). **تاریخ حبیب السیر**. چ ۴. تهران: خیام.
- ذهبی، شمس‌الدین (۱۳۸۶). **العبر فی خبر من عیر**. تحقیق صلاح‌الدین المنجد. مطبعة حکومت الكويت.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۳۳ش). **راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق**. تصحیح محمد اقبال. حواشی و فهارس مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر.
- رجب‌زاده، هاشم (۲۵۳۵ شاهنشاهی). **آیین کشورداری در عهد وزارت رشیدالدین فضل‌الله همدانی**. چ ۱. تهران: توس.



- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۳۸ش). **جامع التواریخ**. به کوشش بهمن کریمی. تهران: اقبال.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۵۸ق/۱۹۴۰م). **تاریخ مبارک غازانی**. به اهتمام کارل یان. اوقاف گیب. هر تفورد.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۰ش). «ملاحظات انتقادی درباب تاریخ ایران کمبریج». **مجله دانشکده ادبیات تهران**. تهران. س ۱۷. ش ۱.
- سرافرازی، عباس (۱۳۸۹ش). «گرایش‌های سیاسی - مذهبی ایلخانان براساس مسکوکات ایلخانی (۷۵۶-۶۵۱ه.ق.)». **پژوهش‌های تاریخی**. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان. دوره جدید. س ۲. ش ۱.
- السرجانی، راغب (۱۴۲۷ق/۲۰۰۶م). **قصة التتار من البداية إلى عين جالوت**. الطبعة الاولى. قاهره: مؤسسة اقرأ.
- سیوطی، عبدالرحمان بن ابی‌بکر (۱۹۹۲م). **تاریخ الخلفاء**. تحقیق رحاب خضری عکاو. بیروت: مؤسسة عزالدین.
- شبارو، عصام محمد (۱۳۸۰ش). **دولت مهالیک و نقش سیاسی و تمدنی آن در تاریخ اسلام**. به اهتمام شهلا بختیاری. چ ۱. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد (۱۳۸۱ش). **مجمع النساب**. تصحیح میرهاشم محدث. چ ۱. تهران: امیرکبیر.
- صفدی، خلیل بن ایبک (۱۹۸۸م). **الوافی بالوفیات**. ویس بادن: مکتبه فرانتسز اشتاینر.
- طباطبایی، سید جمال‌الدین (۱۳۵۱ش). «رسم‌الخط ایغوری و سیری در سکه‌شناسی». **نشریه موزه آذربایجان**. ش ۶.
- طباطبایی فر، محسن (۱۳۸۴ش). **نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه دوره صفویه و قاجاریه**. تهران: نشر نی.
- عنان، محمد عبدالله (۱۴۱۷ق/۱۹۹۷م). **مواقف حاسمة فی تاریخ الاسلام**. الطبعة الخامسة. بی‌جا: الناصر حسین عنان.
- القاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد (۱۳۸۴ش). **تاریخ اولجایتو**. تصحیح مهین همبلی. چ ۲. تهران: علمی و فرهنگی.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۳۳

- قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۸۹ش). **اخبار مغولان در انبانه قطب**. به کوشش ایرج افشار. ج ۱. قم: کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
- قلقشندی، احمد بن علی (۱۹۹۷م.الف). **مآثر الانافة فی معالم الخلافة**. اختصار شوقی ابوخلیل. دمشق: دار الفکر.
- _____ (۱۹۹۷م.ب). **من کتاب مآثر الانافة فی معالم الخلافة**. اختصار شوقی ابوخلیل. دمشق: دار الفکر.
- _____ (بی تا). **صبح الاعشی فی صناعة الانشا**. وزارة الثقافیة و الارشاد قومی. المؤسسة المصریة العامه.
- گروسه، رنه (۱۳۷۹ش). **امیراتوری صحرانوردان**. ترجمه عبدالحسین میکده. چ ۴. تهران: علمی و فرهنگی.
- ماوردی، علی بن محمد (۱۹۹۴م). **الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة**. بیروت: دار الكتاب العربی.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۳۷ش). «دین و مذهب در عهد ایلخانان ایران». **نشریه دانشکده ادبیات تبریز**. س ۱۰. ش ۴۴.
- _____ (۱۳۳۸ش). «تکمله بر مقاله دین و مذهب در عهد ایلخانان ایران». **نشریه دانشکده ادبیات تبریز**. س ۱۱. ش ۴۹.
- _____ (۱۳۷۰ش). **مسائل عصر ایلخانان**. چ ۱. تهران: آگاه.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴ش). **تاریخ گزیده**. تصحیح عبدالحسین نوایی. چ ۳. تهران: امیر کبیر.
- مقریزی، احمد بن علی (۱۹۳۲م). **السلوک المعرفة الدولة الملوک**. تحقیق محمد مصطفی زیاده. قاهره: دار الکتب المصریة.
- _____ (۱۹۹۸م). **المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار**. تحقیق خلیل المنصور. بیروت: دار الکتب العربی.
- منهاج سراج، عثمان بن محمد (۱۳۶۳ش). **طبقات ناصری**. تصحیح عبدالحی حبیبی. چ ۱. تهران: .



- نخجوانی، محمد بن هندوشاه (۱۹۷۶م). *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*. تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علی‌زاده. مسکو: فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۳۶ش). *منتخب التواریخ معینی*. تصحیح ژان اوین. چ ۱. تهران: کتابفروشی خیام.
- وصاف‌الحضرة، عبدالله بن فضل‌الله (۱۲۶۹). *تاریخ وصاف*. بمبئی: بی‌نا.
- _____ (۱۳۸۳ش). *تحریر تاریخ وصاف*. عبدالمحمد آیتی. چ ۳. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هال، مری (۱۳۸۰ش). *امپراتوری مغول*. ترجمه نادر میرسعیدی. چ ۱. تهران: قفوس.
- هولت، پی. ام، لمبتون، ان. ک. س. و برنارد لويس (۱۳۸۷ش). *تاریخ اسلام کمبریج*. چ ۱. ترجمه تیمور قادری. تهران: مهتاب.

- Holt, Peter Malcolm (1995). *Early Mamluk Diplomacy (1260-1290)*. Leiden: Brill.
- Levanoni, Amalia (1995). *A Turning Point in Mamluk History*. Leiden: Ej. Brill.
- Morgan, David (1995). *Mongols and Mamluks: The Mamluk-Ilkhanid War: 1260-1281*. Reuven Amital Press.
- Steenbergen, J. Van (2006). *Order Out of Chaos: Patronage, Conflict, and Mamluk Socio-Political Culture (1341-1382)*. Leiden: Brill.
- Winter, Michael and Levanoni (2004). *The Mamluks in Egyptian and Syrian Politics and Society*. Leiden: Brill.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۵، پیاپی ۱۱۵، بهار ۱۳۹۴

عوامل رونق و شکوفایی موسیقی در عصر عباسی از آغاز تا تسلط آل بویه بر بغداد

سید احمد رضا خضری^۱
حلیمه جعفر پور نصیر محله^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۳۰

تاریخ تصویب: ۹۳/۴/۴

چکیده

تمدن اسلامی در عصر عباسی، بستری مناسب را برای پیشرفت و تکامل علم، ادب و هنر فراهم آورد؛ چنان که وقتی مسلمانان از فتوحات و جنگ، رهایی یافتند و ثروت و قدرت دولت رو به فزونی نهاد، گرایش به انواع هنرهای زیبا میان خلفا، بزرگان و طبقات مختلف جامعه بغداد افزایش یافت. در این میان، هنر موسیقی، به عنوان ابزاری مهم برای جلوه گر کردن شکوه و اقتدار خلفای بغداد، جایگاهی ویژه داشت. این خلفا تحت تأثیر فرهنگ

۱. استاد گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران؛ akhezri@ut.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران؛ jafarpoor.h@gmail.com

ایران زمین و به‌شیوه شاهان ساسانی، با حمایت از نوازندگان و خوانندگانی همچون ابراهیم و اسحاق موصلی، ابن جامع، منصور زلزل، زریاب، ابراهیم بن مهدی، مخارق، برصوما، علویه، حکم وادی، عمرو بن بنان و بسیاری دیگر، در پیشرفت موسیقی این دوره، نقشی مهم ایفا کردند؛ چنان‌که بخشیدن انعام‌ها و جوایز فراوان به موسیقی‌دانان و تعیین حقوق و مقرری برایشان از سوی دربار، موسیقی این دوره را به کمال رساند. نهضت ترجمه و ظهور موسیقی‌دانان خلاق، از دیگر عواملی است که در شکوفایی موسیقی این دوره اثرگذار بود؛ افزون‌بر این، نقش ایرانیان در ایجاد تحولی مثبت در این زمینه را نمی‌توان نادیده گرفت. در پژوهش حاضر کوشیده‌ایم عوامل شکوفایی موسیقی در عصر عباسی را بررسی کنیم. روش کار در این مقاله، از نوع توصیفی-تحلیلی است که با استفاده از منابع و پژوهش‌های موجود سامان یافته است.

واژه‌های کلیدی: عباسیان، موسیقی، موسیقی‌دانان، شکوفایی.

۱. مقدمه

هنر موسیقی از آغاز آفرینش انسان، به‌عنوان عضوی انفکاک‌ناپذیر در زندگی او حضور داشت و هم‌زمان با پیشرفت فرهنگ و تمدن بشری به تکامل رسید. در پی ظهور آیین مقدس اسلام و دگرگونی ارزش‌های جاهلی، هنرهای مختلف هم‌چهره‌ای جدید به خود گرفتند و از جمله آن‌ها موسیقی نیز رو به تکامل و تعالی نهاد، حقیقت اصلی خود را باز یافت و در هر دو وجه عملی و نظری، ارتقای بسیار پیدا کرد. در این مسیر، با وجود همه حساسیت‌هایی که در حوزه موسیقی وجود داشت، موسیقی‌دانانی بزرگ در سرزمین‌های اسلامی و به‌ویژه بغداد، پایتخت دولت عباسی ظهور کردند و حکمای مسلمان در حوزه موسیقی نظری، رسایل متعدد به یادگار گذاشتند که حتی اروپای مسیحی را نیز تحت تأثیر

قرار داد؛ بر این اساس، در پژوهش حاضر کوشیده‌ایم با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، مهم‌ترین عوامل مؤثر در رونق موسیقی این عصر را بررسی کنیم و به پرسش‌های زیر پاسخ دهیم:

- عوامل اصلی رونق موسیقی در عصر عباسی کدام‌اند؟
- خلفای این عصر چه تأثیری در رونق غنا و موسیقی داشتند؟
- ایرانیان چه تأثیری در گسترش موسیقی این دوره داشتند؟

مهم‌ترین عوامل مؤثر بر رشد و بالندگی موسیقی در این دوره عبارت‌اند از: تشویق خلفا و حمایت‌های مالی آن‌ها از موسیقی‌دانان؛ نقش ایرانیان، شامل هنرمندان، دانشمندان و دولتمردان؛ نهضت ترجمه و انتقال کتاب‌های یونانی، ایرانی و سریانی به بغداد؛ ظهور دانشمندان و موسیقی‌دانان خلاق. در بخش اصلی مقاله، هر یک از این عوامل را به تفصیل بررسی می‌کنیم.

۲. تشویق خلفا و حمایت‌های مالی آن‌ها از موسیقی‌دانان

از آغاز ظهور اسلام تا پایان دوره اموی که بیش از ۱۳۰ سال طول کشید، تلاش فرمانروایان مسلمان برای لشکرکشی و پیکار به منظور تسلط بر ملت‌های دیگر صرف شد و امکان فرصت آن‌ها برای توجه به مسائل مختلف علمی و ادبی، به‌ویژه امور ذوقی و هنری، محدود بود؛ ولی از آغاز حکومت بنی‌عباس، درهای دانش به‌روی دنیای اسلام، بیش از پیش گشوده و پایه‌های فرهنگ و تمدن اسلامی استوار شد. یکی از عوامل مؤثر در شکوفایی جلوه‌های مختلف تمدن اسلامی و از جمله موسیقی، تشویق خلفا به تألیف و ترجمه کتاب‌های مختلف و نیز حمایت مالی از هنرمندان و موسیقی‌دانان آن دوره بود. در نتیجه این تشویق‌ها هنر و دانش گسترش یافت و هنرمندان و دانشمندان از اقوام و ملل گوناگون در بغداد گرد هم آمدند؛ به گونه‌ای که در این روزگار، مبالغ فراوان برای ترویج موسیقی صرف شد و موسیقی‌دانان به مقام‌ها و صلات گرانبها دست یافتند. از میان حکام این دوره، مهدی، هادی، هارون، امین، مأمون، معتصم، واثق، متوکل، معتمد و معتضد با

برگزاری مجالس بزم آمیخته با ساز و آواز، به موسیقی دانان توجه خاص می کردند و بغداد در زمان فرمانروایی آنها از مراکز بزرگ موسیقی در آن عصر به شمار می رفت. خلفای عباسی معمولاً خوانندگان و نوازندگان را برای مسابقه و مناظره گرد هم می آوردند و به بهترین افراد از میان آنان صله و جایزه می بخشیدند. در میان خلفای عباسی، غیر از مهدی (خلافت: ۲۵۵-۲۵۶ق) که موسیقی و آوازخوانی را ممنوع اعلام کرد (مسعودی، ۱۴۰۹ق: ۹۶/۴؛ ابن طقطقی، ۱۹۹۷م: ۲۴۲) و نیز منصور (خلافت: ۱۳۶-۱۵۸ق) که از صرف هزینه های گزاف پرهیز می کرد (طبری، ۱۳۸۷ق: ۶۳/۸؛ جاحظ، ۱۹۱۴م: ۳۴)، همه خلیفه ها دوستدار هنر و از حامیان موسیقی بودند و سالانه، مبالغی هنگفت را به شعر و موسیقی اختصاص می دادند؛ بدین صورت که موسیقی دانان دربار، علاوه بر جوایزی که به طور متناوب، از خلیفه دریافت می کردند، حقوق و مقرری ای خاص نیز داشتند. ابوالفرج اصفهانی ضمن بیان روایتی از اسحاق موصلی درباره اموال پدرش، این مسئله را ذکر کرده است. او ثروت ابراهیم را ۲۴ میلیون درهم برآورد کرده است؛ البته این رقم، سوای مقرری ماهیانه او بود که در زمان هادی (خلافت: ۱۶۹-۱۷۰ق) هر ماه، ده هزار درهم از دولت دریافت می کرد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۱۶۳/۵-۱۶۴؛ همچنین ر.ک: فارمر، ۱۳۶۷ش: ۲۲۴). به نظر می رسد در زمان خلافت هارون الرشید (خلافت: ۱۷۰-۱۹۳ق) که روش پادشاهان ساسانی را برگزیده بود، تعیین حقوق و مقرری برای موسیقی دانان ادامه یافت؛ زیرا او به پیروی از اردشیر بابکان، درجات موسیقی دانان را همچنان برقرار کرد و آنها را در سه طبقه متمایز قرار داد که هر کدام با توجه به طبقه خود، حقوق و صله و جایزه دریافت می کردند (جاحظ، ۱۹۱۴م: ۳۷-۳۸؛ سیوطی، ۱۹۵۹م: ۲۹۵)؛ همچنین وقتی امین به خلافت رسید، نوازندگان و خوانندگان را از سراسر سرزمین های اسلامی به بغداد فراخواند و برای آنها ارزاق و حقوق تعیین کرد (طبری، ۱۳۸۷ق: ۵۰۸/۸؛ ابن عبری، ۱۹۹۲م: ۱۳۴).

گذشته از این ها خوانندگان و نوازندگان محبوب و مشهور، هر بار که خلیفه ها را به طرب می آوردند، بخشش های فراوان، از درهم و دینار، ملک و مقام، و خانه و فرش و لباس دریافت می کردند. این انعام موجب می شد موسیقی دانان آوازهای بهتر و آهنگ های



دلنشین تر عرضه کنند و در کار خود کوشا باشند. شایان ذکر است جوایزی که ابراهیم موصلی (زندگی: ۱۲۵-۱۸۸ق)، موسیقی دان برجسته این عصر، در طول خدمتش در دربار، از مهدی، هادی و هارون دریافت کرد، از ده‌ها میلیون درهم فراتر می‌رود؛ مثلاً وقتی او در یک مجلس، هادی خلیفه، را با آواز خود به طرب آورد، ۱۵۰ هزار دینار از او صله گرفت (طبری، ۱۳۸۷ق: ۸/۲۲۶؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۵/۱۶۲). درباره موسیقی دوستی هادی، اسحاق موصلی گفته بود: «اگر او زنده می‌ماند، ما دیوارهای خانه‌هایمان را با خشت‌های طلا و نقره می‌ساختیم» (همان). درباره بخشش‌های بی‌حد هارون الرشید نیز به این طبقه، سخنان بسیار گفته شده است؛ از جمله آنکه به گفته جاحظ، روزی ابراهیم موصلی در بزم هارون، آوازی خواند که او را به وجد و طرب آورد؛ چنان که هارون پیوسته از ابراهیم می‌خواست آن غنا را تکرار کند و در نهایت، دویست هزار درهم به‌عنوان صله به او داد (جاحظ، ۱۹۱۴م: ۴۱-۴۲). در *عقد الفرید* نیز آمده است: «روزی ابراهیم موصلی برای امین، موسیقی اجرا کرد. خلیفه به وجد آمد؛ به طوری که در برابرش زانو زد و پیشانی‌اش را بوسید و سه هزار درهم به او بخشید» (ابن عبدربه، ۱۴۰۴ق: ۷/۵۰).

چنین بخشش‌هایی تقریباً در میان تمام خلفای این دوره رواج داشت. متوکل، منتصر، معتمد، معتضد، مقتدر و راضی نیز از حامیان موسیقی در عصر دوم عباسی بودند و مبالغه‌گزاران را در این راه صرف می‌کردند. اگرچه در مقایسه با عصر اول عباسی، در این دوران، از رونق و شکفتگی موسیقی کاسته شده بود، همچنان صدای عود و مزممار، تار و سه‌تار، نای و چنگ، بوق و سرنا، دف و تنبور، شهرود و... در کاخ‌های خلیفه‌ها شنیده می‌شد و موسیقی دانان برجسته آن عصر همچون عمرو بن بانه، بنان بن حارث، ابو حشیشه، حسن المسدود التنبوری، احمد بن عبدالله بن ابی‌الاعلا، ابن قصار، محمد بن احمد یحیی المکی، غریس جراحی، جحظه برمکی و چندین تن دیگر در خدمت متوکل، منتصر، معتز، معتمد، معتضد، مقتدر، قاهر و راضی، موسیقی اجرا می‌کردند و از حمایت آن‌ها برخوردار بودند؛ مثلاً خلیفه معتز (خلافت: ۲۵۲-۲۵۵ق) که خود نوازنده و آهنگساز بود، ابن قصار را برای همراهی خویش برگزید و در مجلسی در حضور خوانندگان و نوازندگان، چون ابن قصار او را به طرب آورد و مجلس را گرم کرد، سی صد سکه طلا به او بخشید (ابوالفرج اصفهانی،



۱۹۶۳م: ۳۱۹-۳۲۰). علاقه‌مندی خلیفه معتمد (خلافت: ۲۵۷-۲۷۹ق) به موسیقی را نیز با توجه به تحسین او از ابن خردادبه می‌توان دریافت؛ بدین شرح که وقتی این جغرافی‌دان برجسته از ستایش موسیقی و سیر تحول آن، سخن می‌گفت، معتمد، کلام او را به لباسی مزین و رنگارنگ تشبیه کرد و آن روز را عید ساز نامید (مسعودی، ۱۴۰۹ق: ۴/۱۳۵)؛ همچنین حسن عروضی، معلم خلیفه راضی گفته است: «راضی به تقلید از ابوالعباس سفاح، به ندمای خود بخشش بسیار می‌کرد و هیچ خواننده و نوازنده‌ای را بدون صله و خلعت بازنمی‌گرداند» (همان: ۴/۲۴۴).

علاوه بر این، برخلاف عصر اموی که در آن، بیشتر مغنیان، اسیران جنگی بودند و کمتر، از دانش بهره‌ای داشتند و تنها به جنبه‌های عملی موسیقی می‌پرداختند (رابرتسون و استیونس، ۱۳۶۹ش: ۱/۲۲۹)، خلفای عباسی به آوازخوانان ادیب و درس‌خوانده، بیشتر اهمیت می‌دادند تا موسیقی‌دانان ترغیب شوند و اشعار را درست بخوانند؛ مثلاً زمانی که علویه مغنی در دربار امین، شعری را اشتباه خواند، امین دستور داد به او پنجاه ضربه شلاق بزنند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۱۱/۳۴۰). نمونه این موسیقی‌دانان ادیب و عالم، اسحاق موصلی (همان: ۵/۲۷۱-۲۷۲؛ ابن خلکان، ۱۹۶۸م: ۱/۲۰۲)، زریاب (ابن خلدون، ۱۳۷۵ش: ۲/۳۵۵) و محبوبه (مسعودی، ۱۴۰۹ق: ۴/۴۲) هستند که غیراز موسیقی، از علوم رایج در آن عصر همچون حدیث، فقه، کلام و ادب نیز بهره داشتند.

اما دلیل توجه خلفا به موسیقی و پشتیبانی از آن، یکی تجملگرایی آنان بود تا با رواج موسیقی در دربارها رونق و شکوه حکومتشان را نشان دهند؛ دیگر اینکه موسیقی برای خلفا جنبه تبلیغاتی داشت؛ زیرا این مغنیان، اشعاری را به آواز می‌خواندند که در آن‌ها به مدح خلفا و عظمت خلافتشان پرداخته می‌شد. گاه نیز این خلیفه‌ها خود، افرادی باذوق و علاقه‌مند به هنر و ادب بودند و دستی هم در کار نوازندگی و آهنگسازی داشتند؛ همچنان که واثق (خلافت: ۲۲۷-۲۳۲ق) (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۵/۳۶۰ و ۹/۲۷۶؛ سیوطی، ۱۹۵۹م: ۳۴۳)، منتصر (خلافت: ۲۴۷-۲۴۸) (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۹/۳۰۱؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق: ۴/۴۸) و معتضد (خلافت: ۲۷۹-۲۸۹ق) (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۹/۴۰)، خود، آهنگساز، شاعر و نوازنده بودند. به هر صورت، این گونه حمایت‌ها از طبقه



موسیقی دانان به هر دلیل که باشد، موجب پیشرفت موسیقی شد و در گرایش بیشتر مردم به این حوزه و عرضه کارهای هنری زیباتر، مؤثر بود؛ چنان که در دربار هریک از خلفای عباسی، همواره شمار زیادی از اهل این فن حضور داشتند و حتی ذکر نام مغنیان و نوازندگانی که تنها در کتاب *الآغانی* از آنها یاد شده است، در این صفحات نمی گنجد.

۳. نقش ایرانیان

شاید مهم ترین عامل مؤثر در رشد و ترقی فرهنگ و تمدن اسلامی و جلوه های زیبای آن، راه یافتن ایرانیان به دربار خلفای عباسی و برقراری رابطه دوستی میان دستگاه خلافت و طبقات ممتاز ایرانی بود. تغییر مرکز خلافت، از شام به بغداد که تحت نفوذ فرهنگی ایران قرار داشت، به پی ریزی بنیاد فرهنگی و علمی حکومت عباسی کمک مؤثر کرد. در دربار این حکومت، آداب و رسوم ایرانی بیش از پیش تقلید و به آن تشویق می شد و ذوق و سلیقه ایرانی، هر روز، ارزش و اعتبار بیشتر می یافت. اگر در دوره اموی، مهم ترین اقدام، این بود که موسیقی ایرانی عملاً رواج داده شود، در دوره عباسی، فرضیه های علمی و نظری موسیقی نیز مورد بحث و تحقیق قرار می گرفت. به هر صورت، اعراب قبل از آمیختن با فرهنگ ایرانی، جز حدا و نصب - که آهنگ های موزونشان بود - و نیز بوق شاخی، دایره و دف های ساده، ساز و آوازی نداشتند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۲۵۰/۹؛ همچنین ر.ک: امام شوشتری، ۱۳۴۸ش: ۵۸-۶۰)؛ همچنان که به گفته مسعودی، عرب ها موسیقی ای ساده داشتند تا اینکه نذر بن حارث بن کلدی در حیره به حضور خسرو رسید و عودنوازی و آوازخوانی را در آن شهر آموخت و پس از بازگشت به مکه، این دو هنر را به مردم آنجا یاد داد (مسعودی، ۱۴۰۹ق: ۱۳۳/۴)؛ اما پس از فتوحات و رفت و آمد با ملت های مغلوب، غنا و موسیقی رایج در این سرزمین ها و به ویژه ایران به مذاق خلفای بنی امیه و بنی عباس خوش آمد و مورد توجه آنان واقع شد؛ به گونه ای که اعراب، موسیقی و آواز را از معماران و بنایان ایرانی ای که برای تعمیر خانه کعبه به دستور عبدالله بن زبیر به مکه رفته بودند، فراگرفتند. این معماران ضمن انجام دادن کار، آواز می خواندند و در زمان استراحت، عود می نواختند. سعید بن مسیح، آوازهای ایشان را آموخت و شعرهایی در قالب آهنگ های



ایرانی ساخت و آن‌ها را در میان اعراب منتشر کرد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۳/۲۷۶-۲۷۷)؛ همچنین ابن سریح، موسیقی دان بزرگ عصر اموی، نواختن عود را از ایرانیان فراگرفت. ابوالفرج اصفهانی گفته است: «کسانی که بربط‌نوازی او را دیده‌اند، گویند بربطش برپایه بربط‌های ایرانی بود و او این ساز را از ایرانیانی که عبدالله بن زبیر برای تعمیر کعبه به مکه آورده بود، فراگرفت» (همان: ۱/۳۲۰).

بدین ترتیب، اعراب موسیقی ایرانی را به‌لحاظ شکل، ساختار و محتوا اقتباس کردند و این وامگیری در عصر عباسی به نقطه اوج خود رسید؛ زیرا اولاً ایرانیان که از بنیانگذاران دولت عباسی بودند، در دستگاه خلافت، قدرت و مقام یافتند و از این طریق، در انتقال علم، ادب و هنر ایرانی به جهان اسلام کوشیدند؛ ثانیاً خلفا روش پادشاهان ساسانی را برای حکومت خود برگزیدند و کوشیدند از این فرهنگ الگوبرداری کنند؛ بنابراین، به‌دنبال ورود خالد برمکی به‌عنوان وزیر به دربار عباسیان در زمان ابوالعباس سفاح (خلافت: ۱۳۲-۱۳۶ق)، نفوذ سیاسی و فرهنگی ایرانیان در دستگاه خلافت آغاز شد (ابن طقطقی، ۱۹۹۷م: ۱۵۵) و افکار و عقاید، آداب و رسوم، و فرهنگ و هنر ایرانی در این دوره، مورد توجه قرار گرفت. برمکیان از خالد تا پسرش یحیی و نوه‌هایش فضل، جعفر، موسی و محمد، همه در ترویج موسیقی، اقداماتی مؤثر انجام دادند و با حمایت از پژوهش‌های علمی و موسیقی‌دانان آن عصر، منشأ خدمات گسترده در این زمینه شدند؛ بدین ترتیب و پس از این تحولات، ایرانیان خوشفکر و باذوق که در دستگاه خلافت نفوذ داشتند، کتاب‌هایی را که از دوره ساسانی باقی مانده بود، به عربی برگرداندند و موسیقی‌دانان برجسته ایرانی همچون ابراهیم بن ماهان موصلی، فرزندش اسحاق، شاگرد اسحاق به‌نام زریاب، منصور زلزل و چندین تن دیگر، موسیقی علمی را به زبان عربی برپایه موسیقی عهد ساسانی استوار کردند و رونق بخشیدند و علاوه بر اختراع و تکمیل سازها، کتاب‌هایی سودمند نیز در زمینه موسیقی تألیف کردند (مشحون، ۱۳۷۳ش: ۱۱۶).

یکی از عوامل مهمی که سبب شد موسیقی ایرانی، اساس موسیقی دوره اسلامی قرار گیرد و اصول و قواعد آن، جانشین موسیقی عرب شود، طرفداری ابراهیم بن مهدی (زندگی: ۱۶۲-۲۲۴ق) از موسیقی ایرانی بود. او فرزند مهدی، سومین خلیفه عباسی بود و



در نوازندگی و خوانندگی، فردی توانا به‌شمار می‌رفت (ابن خلکان، ۱۹۶۸م: ۳۹/۱؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۱۰/۹۶-۹۸؛ ابن طقطقی، ۱۹۹۷م: ۲۱۵)؛ چنان‌که گفته‌اند هنر موسیقی در زمان او و ابراهیم موصلی به کمال رسید (ابن خلدون، ۱۳۷۵ش: ۲/۸۵۴). وی شخصی متنفذ و مقتدر بود و اعتقاد داشت باید آنچه را به ذوقش مطبوع می‌آید، بخواند و بنوازد و به سبک قدیم مقید نباشد. این خلیفه‌زاده که مادری ایرانی به‌نام «شکله» داشت (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۱۰/۹۶؛ ابن خلکان، ۱۹۶۸م: ۳۹/۱) و با آداب و سنن ایرانی پرورش یافته بود، پیشوای نهضتی در موسیقی بعد از اسلام شد که اصالت و روح موسیقی ایرانی در آن، مشهود بود؛ در نتیجه، «تنبور» خراسانی با فواصل اختصاصی آن به‌جای «طنبور» بغدادی متداول شد و سنت‌ها و حالات موسیقی ایرانی، جای سنن موسیقی عرب را گرفت (مشحون، ۱۳۷۳ش: ۱۱۹؛ فارمر، ۱۳۶۷ش: ۲۳۸).

نادره بدیعی، پژوهشگر حوزه موسیقی، معتقد است اعراب نه تنها ترانه‌خوانی، بلکه به‌طور کلی، موسیقی خود را وامدار ایرانیان هستند. وی نوشته است:

زمان استیلای سیاسی عرب بر ایران، برای فرهنگ و ادبیات ایران، دوره بازآفرینی به‌شمار می‌آمد که این تحول به موسیقی نیز کشیده شد و مانند دیگر شاخه‌های فرهنگ و هنر، بخشش و دهش خود را به بیگانگان آغاز کرد و نه تنها خود را از پوسیدگی و انجماد هنری اواخر عصر ساسانی رها نید؛ بلکه سرآغازی شد برای پیدایش هنر موسیقی در سرزمین‌های عرب (بدیعی، ۱۳۵۴ش: ۴۹).

امام شوشتری، نویسنده کتاب *ایران، گاهواره دانش و هنر* نیز موسیقی دوره ساسانی را یگانه منبع موسیقی روزگار اسلامی دانسته و معتقد است این هنر زیبا چه از دیدگاه علمی و چه از منظر عملی، سرچشمه‌ای جز کتاب‌های موسیقی عهد ساسانیان و موسیقی‌شناسان ایرانی نداشته است (امام شوشتری، ۱۳۴۸ش: ۹۶). روح‌الله خالقی، موسیقی‌دان معاصر نیز حضور وزیران ایرانی همچون خاندان برمک و سهل در دربار خلفای عباسی را از عوامل مهم پرورش اهل هنر شمرده است. این وزیران که دارای قدرت مادی و معنوی بودند و به احیای آداب و رسوم ایرانی علاقه بسیار داشتند، در ترویج و تکمیل هنر موسیقی و تشویق



به آن، بسیار کوشیدند (خالقی، ۱۳۶۹ش: ۳۱)؛ با وجود این، جرج فارمر، پژوهشگر انگلیسی، با اینکه ایرانیان را عامل پیدایش وضعیتی نوین در عصر عباسی دانسته و ذهنیت خاص ایرانی در عرصه‌های هنری، فلسفی و علمی تمدن اسلامی را عنصری مؤثر و تعیین‌کننده ارزیابی کرده است، عقیده دارد در زمینه موسیقی، نفوذ و تأثیر ملموس ایران، مدت‌ها پس از این دوره ظاهر شد. وی نوشته است:

این تأخیر، ناشی از این حقیقت است که نوازندگان، طبقه کاملاً مشخصی را در جامعه تشکیل می‌دادند که به دلیل انزوای طبقاتی، تنگ‌نظر و محافظه‌کار بودند؛ بنابراین در چنین حالتی، تقریباً تمامی نوازندگان عصر طلایی یا از نژاد عرب بودند یا در عربستان متولد شده بودند و همگی آن‌ها اهل حجاز بودند که وطن همه هنرهای عرب محسوب می‌شد (فارمر، ۱۳۶۷ش: ۱۷۶-۱۷۷).

شایان ذکر است براساس آنچه در کتاب *الآغانی* آمده و منابع دیگر نیز گفته‌اند، بسیاری از موسیقی‌دانان برجسته این عصر، تبار ایرانی داشتند و موسیقی عصر عباسی، مدیون نبوغ، تلاش و دانش آن‌هاست. از جمله این افراد می‌توان ابراهیم بن ماهان ارجانی موصلی، اسحاق بن ابراهیم، علی بن نافع زریاب، منصور زلزل و حکم الوادی را نام برد که صرف داشتن نام عربی، دال بر اصل عربی‌شان نیست؛ زیرا گاهی برخی از آن‌ها به سبب سرزنش‌های اعراب، نام پدر خود را به عربی تغییر می‌دادند؛ مانند ابراهیم بن ماهان که به ابراهیم بن میمون شهرت یافته بود (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۵/۱۵۴).

۴. نهضت ترجمه

یکی دیگر از عوامل مؤثر در پیشرفت علوم به‌طور عام و علم موسیقی به‌صورت خاص، ترجمه متون یونانی، سریانی، پهلوی و هندی به زبان عربی بود. دانشمندان مسلمان با گردآوری و ترجمه آثار مختلف به عربی که زبان دنیای اسلام بود، نه تنها توانستند میراث گذشتگان را حفظ کنند؛ بلکه خود نیز دستاوردهایی جدید به آن افزودند. روند ترجمه که در آغاز، به‌صورتی پراکنده و غیرحکومتی بود، در زمان حکومت عباسیان، با حمایت خلفا



و وزیران و تأسیس بیت‌الحکمة، به نهضتی علمی تبدیل شد؛ هرچند با گرایش متوکل به حنبلیگری در دهه‌های بعدی متوقف شد. سقوط خاندان بنی‌امیه و طلوع اقبال آل‌عباس، دوره‌ای جدید از تحولات تاریخی، فرهنگی و علمی را در تمام ممالک تابع خلافت اسلامی به دنبال داشت و بدین سبب، مورخان، این دوره را عصر طلایی اسلام (عصر الاسلام الذهبی)، دوره مدینیت اسلامی، و عصر زرین فرهنگ و تمدن اسلامی نامیده‌اند (حتی، بی تا: ۸۸؛ ضیف، بی تا: ۱۱). انتقال مرکز خلافت از دمشق به بغداد و نزدیکی آن به کانون علمی جندی‌شاپور و نیز حضور چشمگیر وزیران کاردان و مشاوران باکفایت ایرانی در دربار خلافت اسلامی و علاقه وافر نخستین خلفای بنی‌عباس به علم، ادب و فرهنگ پروری، نهضت بزرگ علمی و فرهنگی جهان اسلام را به بار نشانده؛ به گونه‌ای که پس از گذشت چند سال، در زمان حکومت هارون‌الرشید با حضور دانشمندان در دربار، حمایت خلیفه از آن‌ها و تلاش برمکیان علم‌دوست، نهضت ترجمه، شتابی تازه گرفت. خلیفه در پی کسب آثار علمی فرمان داد کتاب‌های به‌دست آمده در سرزمین‌های فتح شده یا ممالک تابع به بغداد منتقل شوند؛ مثلاً پس از فتح عموریه و آنقره (آنکارا) در آسیای صغیر، کتاب‌هایی بی‌شمار به‌دست آمد که همگی را به بغداد منتقل کردند و هارون، یوحنا بن ماسویه، پزشک و مترجم دربار را به ترجمه آن‌ها مأمور کرد (ابن‌جلجل، ۱۹۵۵م: ۶۵؛ ابن‌ابی‌اصیبیه، ۱۲۹۹ق: ۱۷۱). سیوطی درباره‌ی علاقه‌ی هارون به کسب معارف جدید نوشته است: «ملکی را نمی‌شناسم که تنها در کسب علم سفر کند به‌جز رشید» (سیوطی، ۱۹۵۹م: ۲۷۳).

نتیجه‌ی این سیاست خلیفه، رونق علمی مرکز خلافت اسلامی بود و همین عامل اساسی می‌توانست از جاذبه‌هایی باشد که جمعی گسترده از دانشمندان را به بغداد رهنمون شود؛ بنابراین، در ادامه‌ی این نهضت علمی در عصر مأمون، با توسعه‌ی فضای باز فرهنگی آمیخته با تسامح مذهبی، فراهم آمدن زمینه برای ابراز عقیده و نیز اظهارنظرهای فرهنگی و مذهبی همراه رواج روحیه‌ی خردگرایی، آزاداندیشی و شکوفایی شخصیت انسانی در محیط علمی و فرهنگی‌ای مناسب و پرجنب‌وجوش که البته رونق اقتصادی نیز به آن افزوده می‌شد، بغداد به دارالعلمی افسانه‌ای و مرکز تجمع دانشمندان، هنرمندان، فقها، صنعتگران و... تبدیل



شد (جان احمدی، زمستان ۱۳۷۹ش: ۹۸)؛ بدین ترتیب، در چنین اوضاع فرهنگی و اقتصادی‌ای، بسیاری از رسالات مربوط به نظریه موسیقی یونانی به زبان عربی ترجمه شدند و در اواخر قرن سوم هجری قمری، دانشمندان مقیم بغداد تقریباً تمام نظریه‌های موسیقی یونان را در اختیار داشتند و بخش عمده این نظریات، در موسیقی عرب جذب شد؛ تا جایی که نظریه پردازان مسلمان به زودی به کارشناسانی خیره تبدیل شدند و طولی نکشید که از نظر علمی، درباره صدا و کوک کردن سازها از خود یونانیان نیز سبقت گرفتند (رابرتسون و استیونس، ۱۳۶۹ش: ۱/۲۳۶). از میان دانشمندان یونانی که آثارشان به عربی برگردانده شد، اقلیدس، گزنوس، بطلمیوس و نیکوماخوس از اهمیت ویژه برخوردارند. نظریات اریتر و گزنوس با کتاب‌های ریموس و ریتم و پروبلما و نظریه اقلیدس با ترجمه دو کتاب *النغم و القانون* در دسترس اعراب قرار گرفت (فارمر، ۱۳۶۷ش: ۲۸۴). از دیگر کتاب‌هایی که در این زمان، از یونانی به عربی ترجمه شد، می‌توان *الایقاع* تألیف ارسطکاس، *آلات مصوّمه موسوم به ارغن بوقی* تألیف مورطس و *مقامات موسیقی* از فیثاغورث را نام برد (حافظزاده، ۱۳۸۱ش: ۴۱۳).

آنچه را اعراب از یونانیان اقتباس کرده‌اند، می‌توان براساس نامگذاری‌های فنی آن‌ها دریافت. واژه «غنا» تا آن زمان هم گویای آواز و هم به‌طور کلی، به معنای موسیقی بود؛ اما از این زمان به بعد، این واژه فقط به جنبه عملی موسیقی اختصاص یافت؛ درحالی که موسیقی، معنایی نظری و علمی پیدا کرد (فارمر، ۱۳۶۷ش: ۲۸۵). درنهایت می‌توان گفت در پی برگرداندن متون یونانی، پهلوی، هندی و سریانی به عربی، مسلمانان با بهره‌گیری از این علوم، خود نیز در زمینه موسیقی، کتاب‌هایی نوشتند. خلیل بن احمد فراهیدی، مؤلف کتاب *العین در لغت*، نخستین کسی بود که پس از ظهور اسلام، درباره علم موسیقی، کتاب *النغم و الایقاع* را تألیف کرد (ابن ندیم، ۱۳۸۱ش: ۴۸)؛ البته این اثر او اکنون در دسترس نیست. پس از وی اسحاق بن ابراهیم موصلی، چندین کتاب در زمینه موسیقی نوشت که امروز، جز نامی از آن‌ها باقی نمانده است (همان: ۱۵۸؛ ابن خلکان، ۱۹۶۸م: ۱/۲۰۳؛ صفدی، ۱۹۷۱م: ۸/۳۹۲)؛ اما یعقوب بن اسحاق کندی، ملقب به فیلسوف عرب، از مشهورترین دانشمندان و سرآمدان عصر عباسی است که بیشتر دوران حیاتش در دوره



نهضت ترجمه گذشت. او مدتی ریاست دارالترجمه مأمون را برعهده داشت و علاوه بر داشتن مهارت در علوم همچون منطق، نجوم، فلسفه، حساب و طب، درحوزه موسیقی نیز آثاری را تألیف و ترجمه کرد. از جمله این تألیفات که با استفاده از ترجمه متون یونانی حاصل شده است، می توان موارد زیر را نام برد: *الموصوبات الوترية من ذات الواحد السی ذات العشرت الاوتار*، رساله فی الاجزاء الخبرية فی الموسيقى، رساله فی اللحون و النغم، المدخل الی صناعت الموسيقى، الموسيقى الكبير، کتابنا الاعظم فی تألیف اللحون، فی اتحاد الموسيقى و الشعر (ابن ندیم، ۱۳۸۱ش: ۳۱۷؛ اسماعیل پور، ۱۳۶۹ش: ۱۲۰؛ فارمر، ۱۳۶۷ش: ۲۳۹).

علاوه بر آنچه گفتیم، از خاندان خوارزمی، محمد، احمد و حسن، فرزندان موسی بن شاکر که در تاریخ علم، به بنی المنجم مشهورند، در بیت الحکمة، زیر نظر اسحاق بن مصعبی، به تعلیم و تعلم مشغول شدند. آن ها توانستند کتاب های بسیار در زمینه هندسه، حیل، نجوم و حرکات کواکب، و موسیقی (ابن خلکان، ۱۹۶۸م: ۵/ ۱۶۱) تألیف و آثاری بی شمار را نیز به زبان عربی ترجمه کنند (ابن ندیم، ۱۳۸۱ش: ۳۳۲). از این زمان به بعد، تألیف کتاب های علمی درحوزه موسیقی، به صورت رساله های مستقل افزایش یافت؛ مثلاً یحیی بن منجم، رساله فی الموسيقى را نوشت و ابونصر فارابی در سال ۳۲۹ق. بزرگ ترین کتاب به نام *الموسیقی الكبير* را درباره صناعت موسیقی و پرده بندی ساز عود تألیف کرد؛ علاوه بر این تک نگاشته ها، در نوشته های چنددانشی مثل *شفا* اثر ابن سینا نیز موسیقی به عنوان فن سوم، در بخش ریاضیات جای گرفت و بدین ترتیب، یک علم شناخته شد و دانشمندان مسلمان در طبقه بندی علوم، این حوزه را به عنوان یکی از شاخه های چهارگانه علم ریاضی در کنار هندسه، حساب و نجوم قرار دادند؛ مثلاً فارابی در *احصاء العلوم* (فارابی، ۱۳۴۸ش: ۸۶)، خوارزمی در *مفاتیح العلوم* (خوارزمی، ۱۳۶۲ش: ۲۲۷)، ابن سینا در *دانشنامه علایی* (بینش، ۱۳۷۱ش: ۱۷) و اخوان الصفا در رسالات خود (همان: ۴۷)، موسیقی را به عنوان بخشی از علم ریاضی مطرح کردند؛ شاید به این دلیل که مطرح کردن این حوزه به عنوان یک علم، آن را از حملات دائمی متعصبان با توجیه مفسده انگیز بودن غنا و موسیقی درآمان نگاه دارد.



۵. ظهور موسیقی دانان خلاق و توانمند

یکی از مهم ترین عوامل رشد و رواج موسیقی در این دوره، ظهور موسیقی دانان مستعد بود. هوش زیاد، نبوغ، استعداد و مهارت زیاد این افراد در نوازندگی و خوانندگی، باعث گرایش بیشتر افراد از طبقات مختلف مردم به موسیقی می شد. در *الآغانی*، *عقد الفرید* و کتاب های تراجم، نام شمار زیادی از این افراد ذکر شده و این مسئله، نشان دهنده گسترش موسیقی در عصر عباسی است. از جمله این موسیقی دانان می توان این افراد را نام برد:

الف) حکم الوادی: به گفته ابوالفرج اصفهانی، او اصالتاً ایرانی و در موسیقی، یگانه روزگار خود بود، دف می زد و بدون تمرین، آواز می خواند. وی در دربار مهدی، هادی و هارون الرشید آواز می خواند؛ همچنین نزد ابراهیم بن مهدی در زمان امارتش بر دمشق و پسران سلیمان بن علی و نیز محمد بن ابوالعباس و صفاح، موسیقی اجرا کرد و از آنان صلوات گرانهای بسیار گرفت. این موسیقی دان در اواسط حکومت هارون الرشید درگذشت (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۶/ ۲۸۰-۲۸۵).

ب) سیاط: عبدالله بن وهب، معروف به سیاط، اهل مکه و از پیشکسوتان موسیقی عربی بود و در اواخر خلافت هادی درگذشت. او نوازنده ای ماهر و خواننده ای خوش آواز بود که در مجالس خلفا و بزرگان عصر خویش موسیقی اجرا می کرد. ابراهیم موصلی و ابن جامع، غنا را از او آموختند. ابراهیم موصلی در ستایش خوشخوانی او به پسرش گفته بود: «سیاط، کسی بود که اگر زنده می ماند، پدرت چیزی برای خوردن نمی یافت» (همان: ۶/ ۱۵۲-۱۵۷).

ج) یحیی بن مرزوق مکی: وی از مغنیان مشهور اواخر عصر اموی و اوایل دوره عباسی بود و تا زمان معتصم، در دربار خلفا آواز می خواند. ابراهیم موصلی، ابن جامع و فلیح بن ابی عورا آوازهای قدیم را از او آموختند. این موسیقی دان، کتابی به نام *الآغانی*، شامل سه هزار آواز قدیم را تألیف و به عبدالله بن طاهر، امیر خراسان تقدیم کرد. فرزندان او نیز

اهل موسیقی بودند و آخرین آن‌ها به نام محمد بن احمد بن یحیی مکی در مجلس معتمد حضور می‌یافت و بدون تمرین، آواز می‌خواند (همان: ۱۷۳/۶-۱۷۹).

د) ابراهیم و اسحاق موصلی: این پدر و پسر، از بزرگ‌ترین موسیقی‌دانان دوره عباسی بودند که بر هنرمندان پس از خود اثر بسیار گذاشتند. آنان در سال‌های طلایی حکومت عباسی درخشیدند و در تکمیل موسیقی این دوره، نقشی مؤثر ایفا کردند. ابراهیم موصلی (۱۲۵-۱۸۸ق) در دربار سه تن از خلفای عباسی (مهدی، هادی و هارون)، همه را مقهور خود کره بود؛ چنان‌که برصوما، نین زن دربار رشید، درباره‌اش می‌گفت: ابراهیم، بوستانی است که هر نوع گل و میوه‌ای در آن جمع است (ابن عبدربه، ۱۴۰۴ق: ۷/۳۳). وی نژاد ایرانی داشت (ابن ندیم، ۱۳۸۱ش: ۱۵۷؛ ابن خلکان، ۱۹۶۸م: ۱/۴۲؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۵/۱۵۵) و هنر نوازندگی و خوانندگی را در بصره، خوزستان و ری نزد استادان ایرانی فراگرفت (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۵/۱۶۰). عزیمت این هنرمند به بغداد و ورود به کاخ مهدی، سرآغاز ثروت و مکنشش و نیز شکوفایی موسیقی عربی و ایرانی بود که تا پایان عمر وی ادامه یافت.

ه) زریاب: علی بن نافع ملقب به زریاب، از موسیقی‌دانان برجسته ایرانی تبار در قرن سوم هجری است که شهرت و محبوبیتش در اندلس و مغرب زمین، به تعریف و توصیف نیاز ندارد. او آداب و رسوم ایرانی را در آن دیار رواج داد و از طریق تأسیس مدرسه‌ای برای آموزش موسیقی توانست با پرورش ده‌ها هنرمند، سبک‌ها، نظریه و ابزارهای موسیقی ایرانی و اسلامی را به اسپانیا و دیگر نقاط اروپا منتقل کند. زریاب، نخست نزد خلفای عباسی (مهدی، هادی و هارون) موسیقی اجرا می‌کرد (ابن عبدربه، ۱۴۰۴ق: ۷/۳۷)؛ اما گویا استادش، اسحاق موصلی، با حسادت به جایگاه او نزد خلیفه هارون و مهارت زیادش در نوازندگی عود، پس از اینکه در مجلس هارون الرشید، با چیره‌دستی فراوان، موسیقی اجرا کرد، او را تهدید کرد که یا بغداد را ترک کند و یا در مجلس خلیفه حاضر نشود. زریاب نیز پس از تفکر بسیار، به سوی مغرب اسلامی رهسپار شد و از آنجا به اندلس رفت و

بر هنر، ادب و زندگی اجتماعی مردم آن دیار اثر فراوان گذاشت (حقیقت، ۱۳۶۹ش: ۷۲۱-۷۲۲؛ خضری، ۱۳۸۴ش: ۱۰۸). ابن خلدون ضمن بیان تأثیر زریاب بر موسیقی اندلس، مطالبی جالب را دربارهٔ این موسیقی‌دان ایرانی آورده است؛ اگرچه او امیر اندلس را در آن عصر، به اشتباه، به جای عبدالرحمان بن حکم، حکم بن هشام ذکر کرده است. وی نوشته است:

ابراهیم و اسحاق موصلی، غلامی داشتند که نام او زریاب بود. او فن موسیقی را از آنان فرا گرفته و در آن، مهارت یافته بود؛ از این رو، موصلیان بر وی رشک بردند و او را به مغرب فرستادند. پس زریاب به درگاه حکم بن هشام، امیر اندلس رسید و او خود به دیدار زریاب شتافت و در گرامیداشت وی کوشید و به او جایزه‌های عالی بخشید و برایش اقطاع و مقرری تعیین نمود و وی را در دربار خود و دربین ندیمانش به پایگاهی بلند رسانید؛ به همین دلیل، هنر موسیقی در اندلس به واسطهٔ حضور زریاب پیشرفت زیادی کرد و پس از وی تا زمان ملوک الطوائف، آثار او همچنان باقی و متداول بود و از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شد؛ چنان که در اسیلیه، هنر وی همچون دریایی بی کران وسعت یافت و با ازبین رفتن رونق و شکوه آن شهر، یادگارهای هنری زریاب از آنجا به کشورهای ساحلی افریقیه و مغرب منتقل شد (ابن خلدون، ۱۳۷۵ش: ۲/ ۳۵۵-۳۵۶).

گفتنی است که حضور زریاب در اسپانیای اسلامی، تحولی چشمگیر در آداب و رسوم و رفتار اجتماعی مردم آن دیار برجای نهاد؛ بدین صورت که مردم در طرز پوشش، نوع خوراک و جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی، از این موسیقی‌دان شهیر پیروی می‌کردند؛ همچنین در نتیجهٔ حضور زریاب، بسیاری از آلات موسیقی شرقی و ایرانی به آن سرزمین راه یافت و از آن زمان تاکنون استفاده می‌شود که از جمله آن‌ها موارد ذیل درخور ذکرند: عود باعنوان لاوت^۱، قیثاره باعنوان گیتار^۲، رباب باعنوان ربک^۳، سورنا بانام شالمای^۴، نفیر

1. Laute
2. Gitarre
3. Rebec
4. Shalmei

باعنوان ترومپت^۱، سنج به نام سیمبل^۲ و دهل با عنوان رور ترمبل^۳ (خضری، ۱۳۸۴ش: ۱۱۰؛ همچین ر.ک: فارمر، ۱۳۶۷ش: ۲۴۲-۲۴۵).

و) منصور زلز: این موسیقی دان ایرانی الاصل از پیشگامان تحول موسیقی در بغداد و بزرگترین نوازندهٔ مرتبط در دورهٔ خویش بود. خواهرش همسر ابراهیم موصلی بود و ابراهیم، عودنوازی را از وی آموخت. هنگامی که این دو برای اجرای ساز و آواز، با یکدیگر همراهی می کردند، مجلس به شور و لرزه می افتاد (ابن خلکان، ۱۹۶۸م: ۱/ ۴۲؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۵/ ۱۵۶). منصور در دربار مهدی، هادی و هارون، نوازنده‌ای بی مانند به شمار می رفت؛ چنان که می گفتند: «دلیسند چون عود زلز» (ابراهیم حسن، ۱۳۸۶ش: ۹۱۳)؛ همچنین برصوما، نوازندهٔ کاخ هارون دربارهٔ او می گفت: «زلزل سرپنجه‌ای دارد که خدا مانند آن را نیافریده است. وقتی وی عود بنوازد، احنف شاعر که به وقار و سنگینی معروف است، به شور و وجد می آید» (جاحظ، ۱۹۱۴م: ۳۹). ابن عبدربهٔ نیز او را از ماهرترین نوازندگان آن زمان دانسته و معتقد است قبل و بعد از او کسی همانندش نیامده است (ابن عبدربه، ۱۴۰۴ق: ۷/ ۴۱). این هنرمند، کمتر آواز می خواند و همواره با عود خود، ابراهیم موصلی را همراهی می کرد و به همین سبب، به «منصور الضارب» معروف شد (همان)؛ همچنین اختراع عود الشبوط^۴ را به او نسبت داده‌اند که در آن روزگار، در بغداد متداول بود (خوارزمی، ۱۳۶۲ش: ۲۲۷). منصور از جوانمردان عصر خود هم بود و از درآمد خود به بینوایان کمک می کرد. به گفتهٔ جاحظ، او به گروهی که از شدت فقر، نیازمند کمک بودند، چندان بخشید که بی نیاز از صدقه شدند. وی از ثروت خود، برکهٔ زلز (چاه آب یا آب انبار) را در بغداد، برای مصارف عمومی ایجاد کرد (جاحظ، ۱۹۱۴م: ۴۰-۴۱؛ امام شوشتری، ۱۳۴۸ش: ۸۶). وی در اواخر عمر، هدف سوءظن هارون

1. Trompet
2. Zymbel
3. Ruhrtrommel

۴. شبوط: نوعی ماهی با دم پهن و سر دراز

قرار گرفت و ده سال در زندان به سر برد و هنگامی که بیرون آمد، موهایش کاملاً سفید شده بود (همان).

ز) ابن جامع: او یکی از برجسته‌ترین موسیقی‌دانان عرب در دوره عباسی بود که در دربار خلفایی همچون مهدی، هادی و هارون، موسیقی اجرا می‌کرد. ابن جامع اصالتاً قریشی بود و از اینکه به عنوان یک عرب قریشی، شغل مغنیگری را انتخاب کرده بود، همواره از جانب خلفا سرزنش می‌شد و حتی خلیفه مهدی او را به همین دلیل و نیز به سبب هم‌نشینی با فرزندانش، از بغداد به مکه تبعید کرد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۶/۲۸۹-۳۰۳). او رقیب ابراهیم موصلی در دربار بود و در بسیاری از مسابقات و مناظرات با او شرکت می‌کرد. ابن عبدربه آوازهای او را شیرین و دلچسب توصیف کرده و از زبان برصومای مزارنواز، او را به عسلی شیرین و گوارا تشبیه کرده است (ابن عبدربه، ۱۴۰۴ق: ۷/۳۴)؛ همچنین جاحظ، آواز این هنرمند را همچون شراب قطربل دانسته است که موجب سرمستی زیاد می‌شود (جاحظ، ۱۹۱۴م: ۴۰).

ح) علویه: وی خواننده‌ای ماهر، ادیبی نیکو، و آهنگساز و هنرمندی خوش‌مشراب در عصر اول عباسی به‌شمار می‌رفت. او شاگرد ابراهیم موصلی بود و این استاد به وی توجه ویژه داشت. علویه در دربارهای امین، مأمون، معتصم، واثق و متوکل، به فعالیت درحوزه موسیقی اشتغال داشت و در این مدت، از جوایز و صلوات بسیار برخوردار شد (همان: ۱۱/۳۳۳).

ط) محمد بن حارث بسختر: به گفته ابوالفرج، اصل وی ایرانی و خودش از اهالی ری بود. این موسیقی‌دان، خود را از فرزندان بهرام چوبین می‌پنداشت. او با ابراهیم موصلی هم‌زمان بود و بیشتر با آهنگ عود می‌خواند. وی علاوه بر حضور در مجالس خلفا، در حضور بزرگان آن عصر همچون عبدالله بن طاهر نیز موسیقی اجرا می‌کرد (همان: ۱۲/۴۸ و ۲۷۶/۱۵؛ امام شوشتری، ۱۳۴۸ش: ۸۷).

علاوه بر این افراد، عمرو بن غزال، سلیم بن سلام (جاحظ، ۱۹۱۴م: ۳۴)، معاذ، (طبری، ۱۳۸۷ق: ۸/۲۲۶)، اهووس سغدی مخترع ساز شهرود (خوارزمی، ۱۳۶۲ش: ۲۲۵)، حماد بن اسحاق (ابن ندیم، ۱۳۸۱ش: ۱۵۹)، فلیح بن عوراء (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۴/۳۵۹)، مخارق (ابن عبدربه، ۱۴۰۴ق: ۷/۴۱)، عمرو بن بانه (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۱۵/۲۷۲)، جعفر طبّال (همان)، غلّیه (همان: ۱۰/۹۶ و ۱۶۳)، عریب (همان: ۱۷/۷۲)، ضعف (مسعودی، ۱۴۰۹ق: ۳/۴۹۳)، محبوبه (همان: ۴/۴۲)، شاریه (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۳م: ۱۶/۴)، شاجی، بنان بن عمرو (همان: ۹/۳۰۲) و سلیمان بن قصار تنبوری (همان: ۹/۳۱۹) هم از دیگر نوازندگان چیره‌دست و خوانندگان ماهری هستند که در این دوره، به فعالیت در حوزه موسیقی اشتغال داشتند و کوشش‌های آنان در این زمینه، موجب رشد و شکوفایی موسیقی عصر عباسی شد.

افزون بر آنچه گفتیم، عواملی دیگر همچون تمایل فطری اقشار مختلف مردم به شنیدن انواع آهنگ‌ها و سرودها و نیز رونق اقتصادی و افزایش ثروت دربار هم در رشد موسیقی این دوره، مؤثرند که در اینجا، پرداختن به همه آنها امکان‌پذیر نیست.

۶. نتیجه‌گیری

شکوفایی موسیقی در عصر عباسی، حاصل عواملی مختلف است که از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان تشویق خلفا و حمایت مالی آنها از موسیقی‌دانان را ذکر کرد؛ بدین صورت که خلفا با تعیین مقرری و دادن صلوات و جوایز فراوان به صاحبان این فن، موجب گسترش و رونق موسیقی شدند. هادی به ابراهیم موصلی حقوق ماهیانه می‌داد و هارون با طبقه‌بندی موسیقی‌دانان و تقسیم آنها به درجات سه‌گانه، حقوق و مقرری هریک از آنها را جداگانه پرداخت می‌کرد. امین نیز به روال خلفای پیشین، مقرری اهل موسیقی را قطع نکرد و این مسئله در دوره‌های بعدی نیز ادامه یافت؛ البته این، جدا از انعام‌ها و جوایزی بود که خوانندگان و نوازندگان درقبال شاد کردن خلفا از آنان دریافت می‌کردند؛ همچنین ایرانیان با حمایت‌های همه‌جانبه خود از موسیقی‌دانان، زمینه را برای رشد موسیقی و درخشش هنرمندان ایرانی تبار در جامعه آن روز فراهم آوردند. در این میان، وزیران

هنردوست برمکی، طاهریان و آل سهل، سهمی قابل توجه داشتند. نهضت ترجمه و انتقال کتاب‌های یونانی، سریانی و پهلوی به بغداد و ظهور موسیقی دانانی خلاق و برجسته همچون ابراهیم و اسحاق موصلی، زلزل، زریاب و ابن‌جامع، از عوامل دیگری است که موجبات کمال موسیقی در این دوره را فراهم آورد.

منابع

- ابراهیم حسن، حسن (۱۳۸۶ش). *تاریخ سیاسی اسلام*. ترجمه ابوالقاسم پابنده. تهران: بدرقه جاویدان.
- ابن‌ابی‌اصیبه، احمد بن قاسم (۱۲۹۹ق). *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*. بی‌جا: مکتبه الوهبیه.
- ابن‌جلجل، ابی‌داوود سلیمان بن حسان (۱۹۵۵م). *طبقات الاطباء و الحکما*. تحقیق فؤاد سید. قاهره: مطبعة المعهد العربی الفرنسی آثار الشرقیه.
- ابن‌خطیب، احمد بن علی (۱۴۱۷ق). *تاریخ بغداد*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمان بن محمد (۱۳۷۵ش). *مقدمه*. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن‌خلکان، شمس‌الدین احمد بن محمد (۱۹۶۸م). *وفیات الاعیان*. بیروت: دار صادر.
- ابن‌عبدربه، احمد بن محمد (۱۴۰۴ق). *العقد الفرید*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن‌طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۹۹۷م). *الفخری فی آداب السلطانیة و دُول الاسلامیه*. تحقیق عبدالقادر محمد مایو. بیروت: دار القلم العربیه.
- ابن‌عبری، قریقوریوس بن اهرن (۱۹۹۲م). *تاریخ مختصر السدول*. تحقیق انتون صالحانی یاسوی. بیروت: دار الشرق.
- ابن‌ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱ش). *الفهرست*. تحقیق محمدرضا تجدد. تهران: اساطیر.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (۱۹۶۳م). *الاغانی*. قاهره: دارالثقافه.
- اسماعیل‌پور، علی (۱۳۶۸ش). *موسیقی در تاریخ و قرآن*. تهران: ناشر مؤلف - چاپخانه پیام.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۵۵

- امام شوشتری، محمدعلی (۱۳۴۸ش). *ایران، گاهواره دانش و هنر*. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- بدیعی، نادره (۱۳۵۴ش). *تاریخچه ادبیات آهنگین ایران*. تهران: روشنفکر.
- بینش، تقی (۱۳۷۱ش). *سه رساله فارسی در موسیقی*. تهران: نشر دانشگاهی.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۱۴م). *الناج فی اخلاق الملوک*. تحقیق باشا احمد زکی. قاهره: المطبعة الامیریة.
- جان احمدی، فاطمه (زمستان ۱۳۷۹ش). «نهضت ترجمه، نتایج و پیامدهای آن». *مجله تاریخ اسلام*. دانشگاه باقرالعلوم. ش ۴. ص ۸۶-۱۴۲.
- خالقی، روح الله (۱۳۸۵ش). *نظری به موسیقی ایرانی*. تهران: مؤسسه فرهنگی رهروان پویش.
- خضری، سید احمدرضا (تابستان ۱۳۸۴ش). «زریاب و نقش او در انتقال موسیقی و رسوم ایرانی به اسپانیای اسلامی». *مجله هنرهای زیبا*. ش ۲۲.
- خوارزمی، محمد بن احمد (۱۳۶۲ش). *مفاتیح العلوم*. ترجمه حسین خدیوجم. تهران: علمی و فرهنگی.
- حافظزاده، محمد (۱۳۸۱ش). *تاریخ هنر و موسیقی از غارها تا تالارها*. تبریز: عمیدی.
- حتی، فیلیپ (بی تا). *تاریخ عرب*. ترجمه محمد سعیدی. تهران: زوار.
- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۶۹ش). *تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی*. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- رابرتسون الک، استیونس دنیس (۱۳۶۹ش). *تاریخ جامع موسیقی*. ترجمه بهزاد باشی. تهران: آگاه.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر (۱۹۵۹م). *تاریخ الخلفاء*. تحقیق محیی الدین عبدالحمید. قاهره: مطبعة السعادة.
- ضیف، شوقی (بی تا). *العصر العباسی الاول*. قاهره: دار المعارف.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق). *تاریخ الامم و الملوک*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دار التراث.
- فارابی، ابونصر (۱۳۴۸ش). *احصاء العلوم*. ترجمه حسین خدیوجم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.



- فارمر، هنری جرج (۱۳۶۷ش). **تاریخ موسیقی خاور زمین: ایران بزرگ و سرزمین‌های اسلامی**. ترجمه بهزاد باشی. تهران: آگاه.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۹ق). **مروج الذهب و المعادن الجواهر**. تحقیق اسعد داغر. قم: دار الهجرة.
- مشحون، حسن (۱۳۷۳ش). **تاریخ موسیقی ایران**. تهران: سیمرغ.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۵، پیاپی ۱۱۵، بهار ۱۳۹۴

ساختار و عمل کرد سیاسی - نظامی شهرها در دوره قدرت گیری کریم خان زند (۱۱۷۹-۱۱۶۰ق)

مهدی دهقانی^۱
رضا شعبانی^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۲۳

تاریخ تصویب: ۹۴/۱/۲۳

چکیده

ساختار و عمل کرد سیاسی - نظامی شهرها در درگیری‌ها و رقابت‌های سیاسی - نظامی کشور در دوره بعد از مرگ نادرشاه افشار نقشی برجسته داشت. با توجه به این مسئله، در این مقاله درصدد یافتن پاسخ این پرسش هستیم: ساختار قدرت شهرها چگونه عمل می‌کرد و در چه زمینه‌هایی به قدرت‌گیری و حاکمیت کریم خان زند منجر می‌شد؟ روش تحقیق این پژوهش، تاریخی است و شیوه جمع‌آوری داده‌ها نیز کتاب‌خانه‌ای (اسنادی) از منابع دست‌اول تاریخی است. پس از توصیف و طبقه‌بندی ویژگی‌های

۱. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شهید بهشتی؛ Mehdi.dh82@yahoo.com

۲. استاد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

ساختاری و کارکردی شهرهای دوره مورد نظر، به تحلیل و تفسیر این ویژگی‌ها و تأثیرات آن‌ها بر قدرت‌گیری کریم‌خان زند پرداخته‌ایم. برخی عواملی که در تحلیل پرسش پژوهش بررسی کرده‌ایم، عبارت‌اند از: ساختار قدرت شهرها، بزرگان شهری، پایگاه‌های اجتماعی متفاوت بزرگان، رقابت‌ها و توطئه‌های مختلف بر پایه منافع فردی و جمعی و در نهایت منافع مشترک اهالی و بزرگان که به حمایت از کریم‌خان زند و طرد حاکمان چپاولگر منجر می‌شد. این عوامل زمینه قدرت‌گیری و حاکمیت کریم‌خان را مهیا می‌کرد.

واژه‌های کلیدی: ساختار قدرت شهرها، عمل کرد سیاسی-نظامی

شهرها، امنیت و عمران شهری، دولت زندیه.

۱. مقدمه

در دوره بعد از مرگ نادرشاه افشار، ساختار قدرت تمام جنبه‌های حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی جامعه ایران را دربرگرفت و سازکارهای مختلف آن در چارچوب نهادهای مختلفی مانند روستا، ایل و به‌ویژه شهر که اثرگذارترین نهاد حیات سیاسی-اجتماعی جامعه بود، متجلی شد. بنابراین، مهم‌ترین مسئله و پرسش این تحقیق عبارت است از: ساختار و عمل کرد سیاسی-نظامی شهرها تا چه حد و در چه زمینه‌هایی به قدرت‌گیری کریم‌خان زند منجر شد؟

درباره مناسبات سیاسی-نظامی مدعیان قدرت ایلی با یکدیگر، در دوره بعد از مرگ نادرشاه آثار پژوهشی فراوانی منتشر شده است؛ ولی تاکنون در پژوهشی مستقل به ساختار و عمل کرد^۱ نظامی-سیاسی شهرها در دوره قدرت‌گیری کریم‌خان زند پرداخته نشده

۱. در سایر رشته‌های علمی مانند جغرافیای شهری با روش پژوهشی متفاوت به ساختار و عمل کرد شهرها در دوره معاصر با رویکردهایی مانند شناسایی عوامل طبیعی و جمعیتی، پژوهش‌هایی انجام شده است که تفاوت بسیاری در موضوع و روش با پژوهش حاضر دارند.



است. مقاله «شالوده‌های شهری و مناسبات قدرت از فروپاشی افشاریه تا مرگ کریم‌خان زند» از عبدالله موحد تنها تحقیقی است که به صورت گذرا به این موضوع توجه کرده است. نگارنده این مقاله رابطه سلطه‌گرانه ایلات و در عین حال منفعلانه شهرها را ناشی از ضعف ساختار سیاسی-نظامی شهرنشینان دانسته است؛ از این رو هویت سیاسی-نظامی پویایی برای شهرهای این دوره قائل نیست. در پژوهش موحد، بیشتر به موضوعاتی مانند رابطه سلطه‌گرانه ایلات از جمله بهره‌برداری از منابع مالی و استفاده از موقعیت سوق‌الجیشی شهرها در جهت مقابله با سایر مدعیان قدرت پرداخته شده است (متولی، ۱۳۹۱: ۶۴ و ۶۷-۶۸). با وجود این، همان‌گونه که در پژوهش حاضر ملاحظه می‌شود، شهرها در کشاکش قدرت مدعیان جانشینی نادرشاه و به‌ویژه قدرت‌گیری کریم‌خان زند نقش سیاسی-نظامی برجسته‌ای داشتند.

به منظور پاسخ به سؤال تحقیق، این فرضیه را می‌آزماییم: اشتراک منافع اهالی و بزرگان شهری با بزرگان^۱ نواحی مجاور برای تأمین امنیت و عمران، موجب همکاری آنان با کریم‌خان زند در مقابله با حاکمان چپاولگر به‌ویژه در منطقه فارس شد. تداوم این روند در کنار سایر عوامل^۲، موجب قدرت‌گیری کریم‌خان و شکست مدعیان دیگر سلطنت شد. در این پژوهش، روش تحقیق تاریخی را به کار گرفته و در گردآوری داده‌ها نیز از روش کتاب‌خانه‌ای (اسنادی) از منابع دست‌اول تاریخی استفاده کرده‌ایم. نخست به

۱. اصطلاح بزرگان در پژوهش حاضر مفهومی برساخته است که به اشخاص برجسته‌ای اشاره می‌کند که با برعهده داشتن مناصب حکومتی، حضور در دسته‌بندی‌های مختلف سیاسی-نظامی شهری و حتی منطقه‌ای و نیز دارا بودن پایگاه اجتماعی در میان لایه‌های مختلف جامعه شهری، نفوذ و اثرگذاری سیاسی-نظامی داشتند.

۲. عوامل متعددی در تشکیل دولت زندیه نقش داشتند که عبارت‌اند از: ۱. انسجام درونی خاندان زند و میزان بلوغ سیاسی سرداران آن که می‌توانستند به‌طور هم‌زمان چندین کانون قدرت را در نقاط مختلف کشور (مناطق فارس و کرمانشاه) سازمان‌دهی کنند؛ ۲. پیوندهای میان‌گروهی ایل زند با دیگر ایلات به‌ویژه ایلات وند؛ ۳. عدم انسجام درونی در سایر اتحادیه‌های ایلی به رهبری محمدحسن خان قاجار در استرآباد و آزادخان افغان در منطقه آذربایجان به دلیل منافع متضاد اعضای آن‌ها که خود به پیوستن و اعلام وفاداری بسیاری از ایلات اتحادیه‌های مذکور به اتحادیه ایلی زند و در نتیجه شکست و فروپاشی اتحادیه‌های ایلی رقیب منجر شد؛ ۴. همکاری متقابل سیاسی-نظامی خاندان زند با کانون‌های قدرت سیاسی-نظامی شهری و از آن میان رجال کشوری و متمولان ولایات که به تأسیس دولت زندیه انجامید.



توصیف و طبقه‌بندی ویژگی‌های ساختار شهرها و درنهایت به تحلیل و تفسیر عمل کرد این ساختار و تأثیرات آن بر قدرت‌گیری کریم‌خان پرداخته‌ایم.

۲. ساختار قدرت داخلی شهرها

با فروپاشی دولت متمرکز نادرشاه، بزرگ‌ترین ساختار سیاسی- نظامی شامل مناطق ولایتی و ایالتی متعددی مانند آذربایجان، فارس، کرمان و اصفهان بود. عمل کرد این ساختار بر پایه زنجیره‌ای از روابط به هم پیوسته سیاسی- نظامی میان حاکم ایالت با بزرگان دیوانی و محلی شکل می‌گرفت. در مجموع، می‌توان روابط سیاسی- نظامی شهرهای این دوره را به سه دسته روابط درونی شهرها، روابط شهرها با بزرگان نواحی مجاور و روابط شهرها با مدعیان سلطنت تفکیک کرد.

ساختار عمومی قدرت داخلی شهرها از مناسبات میان اهالی^۱ و هیئت حاکمه تشکیل می‌شد. در این میان، بزرگان شهر در جایگاه طبقه متوسط و میانجی، هم در میان اهالی شهر و هم در میان دسته دیوانیان حاکم حضور داشتند. بزرگانی که دارای پایگاه مردمی گسترده بودند، معمولاً مشاغلی مانند کدخدایی محلات و ریاست اصناف را برعهده داشتند. به سبب آنکه نظام سیاسی پدرمیراثی جامعه بر اساس اصل حمایت^۲ شکل می‌گرفت، بزرگان برای بهره‌مندی از حمایت اهالی و حفظ مقام خود، در مواقع بحرانی مانند ستم هیئت حاکمه یا تصرف شهرها توسط دشمن از حقوق مردم و زیردستانشان دفاع می‌کردند. دسته‌ای دیگر از بزرگان شهری مقاماتی بودند که در هیئت حاکمه

۱. اصطلاح اهالی در پژوهش حاضر مفهومی برساخته است که به افراد عادی جامعه شهری اشاره می‌کند که علاوه بر آنکه مشاغلی در اصناف مختلف برعهده داشتند در چارچوب محلات مختلف شهر نیز دسته‌بندی شده بودند. وجه اشتراک آنان پیروی سیاسی- نظامی از بزرگان شهر مانند رؤسای اصناف و کدخدای محلات بود که در عوض موجب حمایت سیاسی- نظامی بزرگان مذکور از آنان می‌شد. پیروی سیاسی- نظامی مذکور، مانع اثرگذاری مستقل سیاسی- نظامی اهالی بود.

۲. نظام وسیعی بود براساس وفاداری‌های شخصی و قراردادی که در حوزه سیاسی بر قدرت چانه زدن و معامله‌گری عاملان آن متکی بود. افراد یا گروه‌ها با حمایت واسطه‌های خود می‌توانستند وضع خود را ترقی دهند. هر جا که حکومت یا مقامات ظلم می‌کردند، یک حامی قدرتمند از طرف شخص یا گروه مظلوم میانجیگری می‌کرد (فلور، ۱۳۶۶: ۱۴۲).

صاحب منصب بودند. این دسته سرچشمه‌های اجتماعی - سیاسی متنوعی داشتند: عده‌ای از آنان مانند مقامات شیخ‌الاسلام، قاضی و کلانتر، هم به سبب داشتن جایگاه مذهبی - خاندانی^۱، دارای پایگاه مردمی بودند و هم به دلیل داشتن منصب رسمی، پایگاه حکومتی گسترده‌ای داشتند. با مطالعه زندگی نامه میرزا محمد، کلانتر شیراز در دوره کریم خان زند، می‌توان وی را از نمونه‌های برجسته این دسته دانست. دسته سوم متشکل از بزرگان شهری مانند داروغه و محصلان مالیاتی معمولاً نماینده مستقیم حاکم شهر به شمار می‌رفتند. در نهایت، نمایندگی دوجانبه بزرگان هم از سوی اهالی و هم هیئت حاکمه، موجب نقش آفرینی سیاسی - نظامی فعال آنان بود. با وجود این، نامتجانس بودن پایگاه طبقاتی و فقدان نظام دیوانی فراگیر و متمرکز مانع عمل کرد منسجم و سازمان یافته بزرگان بود. در فقدان حکومت مرکزی، جایگاه سیاسی - نظامی بزرگان به سبب دسته بندی‌ها و روابط مختلف و گاهی متضاد داخلی، منطقه‌ای و نیز در ارتباط با مدعیان گوناگون سلطنت فراز و فرود فراوانی می‌یافت که در ادامه مبحث مطرح می‌کنیم.

۳. روابط داخلی بزرگان شهرها

در این دوره، به واسطه فقدان حکومت مرکزی مناسبات مرسوم دیوانی وجود نداشت که در چارچوب آن بزرگان سازمان‌دهی شوند یا به رقابت پردازند؛ از این رو، رقابت‌ها و توطئه‌ها برای حفظ یا ترقی موقعیت سیاسی - دیوانی در قالب دسته بندی‌های گروهی شکل می‌گرفت. بزرگان شهر در مقابله با بحران‌هایی مانند محاصره یا تصرف شهرها، همواره یکسان عمل نمی‌کردند. آنان به علت رقابت‌های سیاسی و مالی برای کسب مقام و ثروت، درگیری‌های داخلی شدیدی داشتند که به آشوب‌های داخلی می‌انجامید. ویلم فلور براساس اسناد منتشره کمپانی هند شرقی هلند در این زمینه می‌نگارد:

در هنگام جنگ داخلی مدعیان مختلف سلطنت، وضع شیراز، کرمان، لار و شهرهای دیگر دستخوش ناامنی و آشوب بود و بزرگان این شهرها علیه یکدیگر

۱. از آنجا که نظام سیاسی پدرمیراثی (patrimonial) کشور مبتنی بر نظام خویشاوندی (kinship structure) جامعه بود، در چارچوب نهادهای هم‌بسته مختلفی مانند خانواده، طایفه، ایل، محله، صنف و حتی دیوان‌سالاری (از جمله مقاماتی مانند شیخ‌الاسلام، قاضی و کلانتر) متجلی می‌شد.

به زدو خورد می‌پرداختند. در این زمینه، مقام‌های محلی بندرعباس فقط به افزودن به دارایی خودشان می‌اندیشیدند و برایشان اهمیتی نداشت که این ثروت از چه راهی به دست آمده است^۱ (فلور، ۱۳۷۱: ۱۸۹).

همکاری عده‌ای از بزرگان با قشون فاتح نیز همواره بحران‌زا بود. در این راستا، شایع‌ترین راه برای دست‌یابی به قدرت سیاسی، سازش عده‌ای از بزرگان با قشون دشمن برای از میان بردن دسته رقیب بود. گروه رقیب نیز فقط در صورت کشف توطئه و از میان برداشتن علل آن می‌توانست بحران را برطرف کند. برای نمونه، با اعلام مرگ نادرشاه، دسته‌هایی از قشون افغان و قزلباش وی در شیراز اردو زده بودند. عده‌ای از بزرگان (محمدخان شاطرباشی، محمدعلی بیگ گرجی و درویش هندی) با اتحاد با سرداران ازبک و افغان و به بهانه ضیافت تصمیم گرفتند میرزا محمدحسین، حاکم فارس، و سایر بزرگان قزلباش (مانند محمدرضاخان قراچلو، صفی‌خان سلطان و بیگ‌علی آقای بیات) را بکشند و شهر را غارت کنند. با آگاهی دسته رقیب، میرزا محمدحسین با شیخون محمدعلی بیگ لاری و سید را که از طرف داران شاطرباشی بودند، به قتل رساند. میرزا محمدحسین به پیش‌نهاد محمدرضاخان قراچلو، خزانه و نقاره‌خانه شاطرباشی را تصرف کرد و نیمی از خزانه را به نیروهای قزلباش، افغان و ازبک و نیمی دیگر را به خود اختصاص داد (فسایی، ۱۳۸۲: ۱/۵۸۲).

وساطت سایر بزرگان گاهی مانع درگیری میان دو گروه رقیب بزرگان شهری می‌شد. آنان با تنبیه عده‌ای از نیروهای دو طرف، صلحی هرچند موقت و ظاهری را تحمیل می‌کردند. برای مثال، الله‌وردی زنگنه با همراهی عده‌ای دیگر تصمیم گرفت میرزا محمدحسین صاحب اختیار را به قتل برساند. آنان مدرسه خان را سنگربندی و شروع به

۱. در این دوره، هرج و مرج داخلی در تمام نقاط کشور از جمله در سواحل و بنادر خلیج فارس وجود داشت؛ به طوری که «از سال ۱۱۶۰ ق/ ۱۷۴۷ م. به بعد بندرعباس به صحنه رقابت و جنگ خوانین قدرتمند محلی تبدیل شد. ملاعلی شاه از رهبران بلوچ و از افسران نادرشاه، نصیرخان لاری از سرکردگان محلی لار، رئیس طایفه قاسمی ساکن نواحی مجاور بندرعباس و قشم و رئیس طایفه بنی معین از طوایف ساکن قشم از جمله این خوانین بودند» (حبیبی و وثوقی، ۱۳۸۷: ۴۵).



شلیک کردند. در این هنگام عده‌ای از بزرگان شهر نیروهای درگیر را راضی به صلح کردند. بزرگان واسطه گر چند نفر از شورشیان را تنبیه کردند. سرداران آنان که سید عبدالغنی، سید بشارت مولا و حیدر بیگ یوزباشی دورقی بودند، مجبور به عذرخواهی از میرزا محمدحسین صاحب اختیار شدند (کلانتر، ۱۳۶۲: ۳۲).

با این حال، در بیشتر موارد خصومت‌ها و رقابت‌های بزرگان بنابه عواملی همچون کینه‌ورزی‌های قدیمی، طمع چپاول مال طرف مغلوب و فرصت‌طلبی برای رسیدن به مناصب سیاسی به برکناری، تضعیف و حذف بسیاری از آنان منجر می‌شد. هنگامی که مدعیان سلطنت بر منطقه یا شهری چیره می‌شدند، بسیاری از بزرگان آن مناطق با رقابت و حتی خیانت، برای ارتقای مقام خود و برکناری رقیبان تلاش می‌کردند. میرزا محمد کلانتر در *روزنامه* می‌نویسد: علی مردان‌خان بختیاری در مدت شش ماه به ظلم و ستم به فقیر و بزرگان شهر پرداخت. علی‌نقی بیگ سرحدی که خود را صاحب اختیار می‌خواند، با صالح داروغه، آقا محمدحاجی رحیم گرک یراقی اصفهانی و چند نفر دیگر با همکاری با خان بختیاری، اموال محمدحسین صاحب اختیار و میرزا محمد خواهرزاده وی را مصادره کردند (همان، ۴۲).

در نمونه‌های مشابه و به‌ویژه با زمینه تعصبات محلی - مذهبی، توطئه یادشده به جنگ داخلی می‌انجامید. برای مثال، سادات مرعشی که از بزرگان محلات حیدری خانه شوشتر به‌شمار می‌آمدند، با علی مردان‌خان بختیاری سازش و او را وارد شوشتر کردند. بزرگان محلات نعمتی خانه به فرمان‌دهی سید اسدالله‌خان بن سید فرج‌الله خان با این اقدام مخالفت کردند. در نبردی که صورت گرفت، بعد از کشته شدن بسیاری از دو دسته مذکور، خان بختیاری شکست خورد و روانه منطقه بختیاری شد (شوشتری، ۱۳۶۳: ۱۹۴).

باوجود این، به‌سبب آشفتگی اوضاع سیاسی - نظامی کشور در این دوره، آرایش سیاسی - نظامی بزرگان شهرها همواره باثبات نبود. تصرف چندباره شهرها توسط مدعیان سلطنت به جابه‌جایی یا حذف بسیاری از بزرگان و مقامات منجر می‌شد. دسته اقلیت و به حاشیه رانده شده می‌توانست در صورت عدم همکاری مقامات حاکم با قدرت جدید، ضمن گرفتن انتقام از دسته رقیب، مقامات و قدرت سابق خود را احیا کند. برای نمونه، صالح‌خان



بیات، حاکم وقت شیراز که منتظر کمک آزادخان بود، درخواست‌های کریم‌خان زند مبنی بر تسلیم را نپذیرفت. نبی‌خان بیات و هادی‌خان لشنی، از بزرگان شهر، مخفیانه با کریم‌خان برای تصرف شهر توطئه چیدند. در ۱۳ صفر ۱۱۷۰ قلعه شیراز بدون جنگ تصرف و صالح‌خان بیات کشته شد. الله‌وردی آقا زنگنه که با میرزا محمدحسین صاحب اختیار و میرزا محمد خواهرزاده وی، دشمن و با صالح‌خان هم‌دست بود، توسط کریم‌خان زند به قتل رسید (فسایی، ۱۳۸۲: ۱/۵۹۶).

علاوه بر درگیری‌های داخلی بزرگان، ظلم و ستم حاکم شهر موجب مقابله آشکار یا پنهان اهالی و بزرگان می‌شد. در شرایط جنگ داخلی، وجود مدعیان فراوان سلطنت در گوشه و کنار مملکت، همکاری‌های بالقوه‌ای برای مخالفت با ظلم و ستم نیروی حاکم را نوید می‌داد که در نتیجه، گاهی به نپرداختن مالیات و گاهی به شورش اهالی شهرها می‌انجامید. کرمان از شهرهای متعددی است که در این دوره بارها علیه قدرت نیروی حاکم به مخالفت و شورش برخاست. در سال ۱۱۷۲ق، کریم‌خان خدامرادخان ایشیک آقاسی دیوان را به سرداری کرمان و سرکوب شاهرخ‌خان افشار، حاکم شهر، اعزام کرد. اهالی کرمان که از ظلم و ستم شاهرخ‌خان به ستوه آمده بودند، با نزدیک شدن خدامرادخان زند، از خدمت به شاهرخ‌خان امتناع کردند. در اوج این رویارویی، اهالی محله بهاباد طی نبردی، شاهرخ‌خان را به قتل رساندند (موسوی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۹۱).

اهالی و بزرگان شهرها همواره بنابه مصالح شخصی - گروهی و محاسبات سیاسی - نظامی، ترجیح می‌دادند از مدعی سلطنتی اطاعت کنند که توانایی کافی برای برقراری ثبات و تأمین امنیت در بلندمدت را داشته باشد. برقراری ثبات و امنیت در بلندمدت با توانایی و نفوذ شخص حاکم در گردآوری اتحادیه‌ای سیاسی - نظامی متشکل از سران ایلی، بزرگان شهری و متمولان ولایات تأمین می‌شد. پشتیبانی از حاکمان ضعیف موجب می‌شد بعد از غلبه مدعیان نیرومند، انتقام سختی از اهالی و بزرگان شهرها گرفته شود. از این رو، اهالی نه تنها از حاکمان ضعیف حمایت نمی‌کردند؛ بلکه گاهی علیه قدرتشان شورش می‌کردند. برای نمونه، میرحسن‌خان خراسانی که در اواخر سلطنت نادرشاه به مقام حکومت و بیگلربیگی گری اصفهان رسیده بود، با شنیدن خبر مرگ نادرشاه با کمک

عده‌ای از قشون و ماجراجویان به فکر سلطنت افتاد؛ ولی اهالی و بزرگان شهر با ازدحام عام در همان سال، او را به قتل رساندند^۱ (گلستانه، بی تا: ۱۳۰).

در مجموع، پایگاه‌های حمایتی و رقابت‌های سیاسی - دیوانی مختلف در قالب گروه‌بندی‌های متضاد اجتماعی، سیاسی، دیوانی و مذهبی مانع سازمان‌دهی و عمل کرد منسجم بزرگان در رابطه با یکدیگر یا حاکم شهر بود. با این حال، بزرگان به واسطه نقش آفرینی فعال سیاسی - دیوانی در سطح منطقه، دارای پیوندهای اجتماعی، سیاسی، دیوانی و نظامی فراوانی با متمولان نواحی و شهرهای مختلف بودند. روابط مذکور در مواقع بحرانی عمل کرد سازنده‌ای داشت.

۴. روابط منطقه‌ای بزرگان شهرها

مدعیان گوناگون سلطنت برای گردآوری مالیات مناطق مختلف، از بزرگان شهری که با اوضاع سیاسی و اقتصادی مناطق پیرامون آشنایی کاملی داشتند، بهره می‌بردند. نظارت بر دریافت مالیات‌ها به عنوان ناظر بومی و مأمور مالیاتی موجب می‌شد تا بزرگان شهرها با سرداران و بزرگان مناطق مختلف آشنایی و ارتباط پیدا کنند. همکاری و اشتراک منافع آنان موجب تشکیل زنجیره‌ای گسترده متشکل از متحدان منطقه‌ای و شهری می‌شد که می‌توانستند در مواقع بحرانی جنگ‌ها و آشوب‌ها، به کمک یکدیگر بشتابند. در این زمینه میرزا حسن حسینی فسایی می‌نگارد: به دلیل آنکه میرزا محمدحسین صاحب اختیار موجبات پیش رفت محمدعلی، کلاوتر و ضابط خشت را در زمان نادرشاه و دوره آقا ابوالحسن کور فراهم کرده بود، میرزا محمدحسین خانواده خود را بعد از تصرف شیراز توسط فتحعلی خان افشار، نزد وی گسیل داشت. وی نیز بدان سبب، مراتب خدمت‌گزاری را به جای آورد (فسایی، ۱۳۸۲: ۱/۵۸۶).

۱. نمونه مشابه دیگر هنگامی بود که: «کریم خان بعد از شکست دادن فتحعلی خان در حوالی تبریز، محمدرضاخان مرندی را به حکومت تبریز فرستاد؛ ولی بعد از مدتی میرزا بابانامی با عده‌ای از اطرافیان به طرف داری فتحعلی خان، حاکم را دست گیر و زندانی کرد. میرزا شفیع تبریزی مستوفی الممالک زمان نادرشاه که در تبریز و نواحی مختلف آذربایجان نفوذ فراوانی داشت، برای آرامش شهر و جلب رضایت کریم خان، محمدرضاخان را آزاد و باباخان را به نزد کریم خان فرستاد. کریم خان بعد از تنبیه باباخان با وساطت میرزا شفیع او را آزاد کرد» (غفاری، ۱۳۶۹: ۱۷۳-۱۷۴).

همکاری متقابل بزرگان شهری و منطقه‌ای به‌ویژه در فارس چشم‌گیر بود. مورد مشابه دیگر که نشان‌دهنده ارتباطات وسیع سیاسی- نظامی میرزا محمدحسین صاحب‌اختیار با بزرگان منطقه‌ای و سران نظامی مختلف بود، هنگامی است که ابراهیم شاه به اقدامات میرزا محمدحسین صاحب اختیار بدگمان بود، مصمم به حبس و خلع وی بود. عطاخان ازبک، از فرمان‌دهان وی، به سبب دوستی قدیمی با صاحب اختیار، ابراهیم شاه را نصیحت کرد که برای تسلط بهتر بر فارس، صاحب اختیار را متصدی امور فارس کند؛ از این رو ابراهیم شاه به جای خلع مقام، خلعتی برای میرزا محمدحسین فرستاد (کلانتر، ۱۳۶۲: ۳۹).

در شهرهایی مانند کرمانشاه علاوه بر روابط سیاسی- دیوانی، همواره عده‌ای از بزرگان شهری دارای تبار و نفوذ ایلی فراوان در میان ایلات پیرامون شهر بودند. این امر موجب می‌شد تا حکام از نفوذ آنان برای به اطاعت درآوردن سران ایلات مختلف بهره ببرند. در این زمینه ابوالحسن گلستانه می‌نگارد: آزادخان افغان درصدد بود تا میرزا محمدتقی را با ۳ هزار سوار افغان به بیگلربیگی و حکومت کرمانشاه اعزام کند؛ اما میرزا برای جلوگیری از درگیری با ایلات، بدون لشکر به کرمانشاه رفت. در کرمانشاه، میرزا محمدتقی کدخدایان و ریش سفیدان شهر را به همراه مرتضی قلی خان زنگنه برای تدارک پیشکش و آوردن چند نفر از کدخدایان معتبر، به میان ایلات وند فرستاد. حیدرخان جامه‌بزرگی که با میرزا دشمن بود و بهانه‌اش کشته شدن حسین خان به دست سلیم خان و کور شدن امام‌قلی خان بود، پنهانی با کدخدایان و ریش سفیدان ایلات گفت‌وگو کرد. وی آنان را از اطاعت خان افغان برگرداند و با خود متحد نمود (همان، ۳۰۴ و ۳۰۷). در مجموع، پیوندها و همکاری‌های گوناگون سیاسی، دیوانی و نظامی بزرگان شهری و منطقه‌ای تأثیر فراوانی در تحولات سیاسی- نظامی مناطق مختلف کشور برجای گذاشت.

سطح دیگر روابط بزرگان شهری با مدعیان گوناگون سلطنت بود. این روابط در ارتباط با نوع سلوک مدعیان سلطنت فراز و فرود فراوانی مانند همکاری، سرکوب، مخالفت و شورش اهالی و بزرگان شهرها را شامل می‌شد. در ادامه، نمونه‌های متفاوت تحول روابط با مدعیان سلطنت را ذکر می‌کنیم.

۵. روابط بزرگان شهری با مدعیان سلطنت

بزرگان شهرها می توانستند در زمینه قشون مدعیان سلطنت نقش آفرینی فعالی داشته باشند. از موارد ابتکار عمل بزرگان شهری هنگامی بود که حاکم از نیروهای دشمن شکست می خورد. در این مواقع بحرانی، بزرگان حکومت شهر را به دست می گرفتند و واسطه و اگذاری قدرت به فرمانده قشون پیروز می شدند. از آنجا که بزرگان شهری هم نماینده اهالی و هم هیئت حاکمه شهر بودند، بعد از ملاقات با فرمانده پیروز، از وی برای حاکم شهر و اهالی طلب بخشش می کردند. در این مواقع، اهدای پیشکش در صورتی ممکن بود که بزرگان شهر به گذشت و بخشش فرمانده پیروز امید فراوانی داشتند. درخواست بزرگان که همراه با اعطای پیشکش بود، معمولاً با موافقت فرمانده پیروز مواجه می شد. برای نمونه، با شکست صالح خان، حاکم شیراز، از علی مردان خان بختیاری، اهالی شیراز از غارت قشون خان بختیاری ترسیدند و همگی در خانه شیخ الاسلام جمع شدند. شیخ الاسلام با قاضی و چند نفر از بزرگان و رؤسای شیراز نزد علی مردان خان رفت و درخواست بخشش صالح خان و اهالی را کرد. خان بختیاری نیز آن‌ها را بخشید. شیخ الاسلام و یارانش با صالح خان نزد خان بختیاری آمدند و با وی به شهر بازگشتند. بزرگان به علی مردان خان پیشکش و نذورات دادند و هر کدام برحسب مقام خود، از خان بختیاری پاداش دریافت کردند (گلستانه، بی تا: ۱۷۴-۱۷۵).

حضور دسته جمعی بزرگان در بیرون شهر و درخواست از فرمانده پیروز برای بخشش حاکم و اهالی، بارها در این دوره تکرار شده و سنتی مرسوم برای دفاع از جان و مال شهرنشینان در مقابله با قشون مهاجم است؛ برای نمونه در سال ۱۱۷۶ق بزرگان دزفول، شوشتر و سایر نواحی خوزستان برای ملاقات کریم خان به دزفول آمدند (موسوی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۳۰) و در بیستون کرمانشاه نیز، چند نفر از خوانین و بزرگان شهر کرمانشاه به استقبال کریم خان شتافتند و وارد لشکر وی شدند (گلستانه، بی تا: ۱۷۷).

نمایندگان مستقیم اهالی و سایر بزرگان شهر برای درخواست شفاعت، صلح یا مذاکرات سیاسی، معمولاً شیخ الاسلام و سپس قاضی شهر بود. این دو مقام دارای پایگاه توأمان مردمی، دینی و سیاسی بودند که موجب پذیرش همگانی آنان در میان طبقات

مختلف اجتماعی می‌شد. در این زمینه، به نقش شیخ‌الاسلام شیراز برای شفاعت اهالی و درخواست از علی‌مردان‌خان بختیاری برای ورود به شیراز اشاره کردیم. با بررسی وقایع سیاسی-نظامی این دوره، شاهد موارد مشابه دیگری در این زمینه هستیم. دو مقام شیخ‌الاسلام و قاضی همواره واسطه‌ای برای مذاکرات سیاسی و درخواست یا اجرای مفاد صلح‌نامه بودند. از موارد برجسته، زمانی است که که محمدخان زند با ۱۰هزار سوار قلعه کرمانشاه را محاصره کرد و فرمان‌دهان قلعه زنان اسیر صادق‌خان زند، برادر وی، را که توسط شیخ‌الاسلام و قاضی کرمانشاه اداره می‌شدند، نزد محمدخان فرستادند (همان، ۲۳۱).

با وجود داشتن مقبولیت همگانی، مأموریت‌های سیاسی شیخ‌الاسلام و قاضی شهر همواره با موفقیت همراه نبود؛ دلیل این امر عمق رقابت‌ها و مخالفت‌های سیاسی-نظامی جناح‌های درگیر بود که به بی‌اعتمادی دوسویه منتهی می‌شد. برای مثال، بعد از شش ماه محاصره قلعه کرمانشاه، محمدخان زند ملا عبدالاحد شیخ‌الاسلام و ملا محمد زکی قاضی را به قلعه فرستاد و درخواستی مبنی بر تسلیم و بخشش اهالی قلعه کرد؛ ولی بزرگان قلعه به دلیل نداشتن اطمینان به محمدخان زند، درخواست وی را نپذیرفتند^۱ (همان، ۲۴۰).

از این رو، نقش آفرینی فعال بزرگان شهرها با توجه به شخصیت و قدرت مدعیان سلطنت، فراز و فرود فراوانی می‌یافت. رقابت‌ها و درگیری‌های شدید سیاسی-نظامی گاهی به شکست مذاکرات و قتل عام اهالی شهرها منجر می‌شد. در این مواقع بحرانی، اوضاع نامساعدی برای تمام بزرگان از جمله شیخ‌الاسلام و قاضی شهر رقم می‌خورد. نیروهای غارتگر به شکنجه علما و از جمله شیخ‌الاسلام و قاضی می‌پرداختند و اموالشان را مصادره می‌کردند. برای نمونه، در سال ۱۱۶۷ق قشون آزادخان افغان اموال سیدمحمد، شیخ‌الاسلام خرم‌آباد، را بعد از شکنجه بسیار، مصادره کردند. وی به همراه خانواده‌اش با ترفندی

۱. نمونه مشابه: «در سال ۱۱۶۳ه، حسنعلی‌خان والی کردستان از سلیم پاشای بابان شکست خورد. کریم‌خان برای گرفتن انتقام (کمک خان اردلان به مهرعلی‌خان حاکم همدان در مواجهه با کریم‌خان) به سندج حمله کرد. بسیاری از اهالی شهر از ترس لشکر زند به مناطق اطراف گریختند. حسنعلی‌خان، ملا مصطفی شیخ‌الاسلام و نجفعلی بیگ را برای وساطت و درخواست متابعت به نزد کریم‌خان فرستاد. کریم‌خان با رد پیش‌نهاد خان اردلان وارد سندج شد و با ویران کردن شهر به چپاول اهالی پرداخت» (شریف قاضی، ۱۳۷۹: ۵۶-۵۷).



توانست فرار کند؛ اما در راه دزفول به سبب شدت شکنجه درگذشت^۱ (جزائره، ۱۳۴۳ق/ ۱۹۲۴م: ۱۶۴).

شهرهایی که چند بار توسط مدعیان سلطنت تصرف می‌شد، به سبب چپاول ثروت، حبس، قتل یا جابه‌جایی و مهاجرت اهالی و بزرگان، آسیب اجتماعی - سیاسی بسیاری متحمل می‌شد. اصفهان نمونه بارز شهرهایی است که در این دوره چندین بار تصرف و قتل و غارت شد. با کاهش توان سیاسی - نظامی، اهالی اصفهان به تدریج قدرت چانه‌زنی برای همکاری متقابل با حاکم جدید و درخواست سیاست مدارا در مواجهه با قشون ایلی را از دست دادند؛ به طوری که در سال ۱۱۷۱ق، لشکر محمدحسن خان قاجار به زور و توسط وکیلان و محصلان، مالیات فراوانی از مردم اصفهان دریافت کرد^۲ (موسوی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۶۱).

اکثر شهرها به واسطه داشتن برج و بارو و ضعف عمومی دسته توپخانه قشون، با موفقیت در برابر محاصره دشمن پای داری می‌کردند.^۳ روش جنگی قشون محاصره کننده

۱. از موارد مشابه دیگر هنگامی بود که آزادخان افغان در سال ۱۱۶۷ق، حسنعلی خان اردلان، والی کردستان، را به اصفهان احضار و حبس کرد. خان افغان برای جلوگیری از شورش اهالی کردستان به تحریک بزرگان، به جلدانش دستور داد ملا مصطفی شیخ الاسلام، از همراهان والی، را خفه کنند (شریف قاضی، ۱۳۷۹: ۵۸؛ مردوخ کردستانی، ۱۳۵۴: ۲/ ۱۳۰).

۲. اولیویه در سفرنامه‌اش می‌نگارد: «بعد از انقراض دولت صفویه، به سبب جنگ‌های فراوان شهر اصفهان کم‌جمعیت شده و بیشتر از نصف خانه‌ها خراب شدند. به جز باره و حصار شهر که هنوز پابرجا هستند از قلعه آن، اکثر مواضع منهدم شده است. ارک نیز که در جانب شهر و در روی تلی واقع بود، ویران شده است» (اولیویه، ۱۳۷۱: ۴۹).

۳. ایلات پراکنده کشور به بهانه تهیه تدارکات جنگی، بسیاری از منابع مالی و انسانی شهرها را به خود اختصاص می‌دادند. برای نمونه با مرگ نادرشاه افشار، دسته‌های مختلف قشون ایلی از جمله دسته‌های مختلف افغان از نقاط مختلف کشور تصمیم به بازگشت به قندهار و پیوستن به احمدشاه درانی گرفتند. دو سردار افغان: «الله یارخان و اشرف سلطان برای آرامش در مسیر بازگشت به قندهار، تصمیم به چپاول مردم همدان گرفتند تا باعث ترس اهالی سایر شهرها شوند. آنان ابتدا با ارسال فرستاده‌ای از کدخدایان شهر خواستند که قاتلین قبلی افغان‌ها را تسلیم کنند و نیمی از مالیات نادرشاه را بدهند. کدخدایان که از قصد آنان اطلاع نداشتند، درحالی که قشونی در شهر حاضر نبود، جواب رد دادند. سرداران افغان چون رعایا و تجار را حریف خود نمی‌دانستند، شهر را محاصره کردند. بعد از سه روز محاصره به دلیل آنکه اهالی پست‌های نگهبانی را در برج‌ها ترک کرده بودند، به شهر حمله و مردم را پراکنده کردند. تلاش کدخدایان برای اتحاد اهالی فایده‌ای نداشت. بعد از چپاول همدان، اهالی سایر شهرها در قلعه‌های خود به نگهبانی برخاستند» (گلستانه، بی‌تا: ۱۳۴-۱۳۶).



۷۰ / ساختار و عمل کرد سیاسی - نظامی شهرها در دوره قدرت‌گیری کریم‌خان زند (۱۱۷۹-۱۱۶۰ ق)

برای تضعیف و تصرف شهرها، غارت منابع تدارکاتی و مالی شهرها بود. کشیش دومینکن در سال ۱۷۵۴م/ ۱۱۶۷ق می‌نویسد: به سبب آنکه اهالی اصفهان عده‌ای از نیروهای آزادخان افغان را زمانی که کوشیدند وارد اصفهان شوند به قتل رساندند، افغان‌ها اهالی سه دهکده بزرگ نزدیک اصفهان را غارت کردند. آنان عده‌ای از اهالی را به بردگی بردند و جمعی را به قتل رساندند. نیروهای افغان کاروان‌هایی را که از بوشهر و بندر ریگ به اصفهان می‌آمدند، در یک منزلی اصفهان کاملاً غارت کردند (گزارش کارملیت‌ها از ایران، ۱۳۸۱: ۱۰۰). چپاول منابع تدارکاتی - تجاری در قالب کاروان‌هایی که از مناطق کشاورزی و بندرهای خلیج فارس به طرف شهرهای مختلف سرازیر می‌شد، کساد بازار، کمبود آذوقه و ورشکستگی اهالی و بزرگان از جمله اصناف و بازرگانان را به دنبال داشت.

درباره قدرت مستقر حاکم جدید، روش مشخصی برای تنظیم رابطه اداری و دیوانی میان فرمان‌دهان قشون پیروز و بزرگان شهری وجود نداشت. حکام و مأموران مالیاتی که توسط مدعیان بی‌شمار به شهرها اعزام می‌شدند، در مدت کوتاه حکم‌رانی، با فرصت‌طلبی خود دارایی‌های اهالی و بزرگان محلی را مصادره می‌کردند. آنان با وجود همکاری بزرگان شهر در امور دیوانی و جمع‌آوری مالیات، همواره بستگان آن‌ها را نیز جریمه‌های سنگین می‌کردند. برای نمونه، میرزا ابوالحسن کور که از طرف ابراهیم‌خان، سردار عراق، به سرداری فارس منصوب شده بود، میرزا محمدحسین صاحب اختیار را برای گردآوری مالیات مأمور بلوکات کرد. در مدت غیبت صاحب اختیار، عده‌ای از برادر کوچک‌تر وی مبالغی مالیات به زور دریافت کردند (کلاتر، ۱۳۶۲: ۳۳).

اهالی و بزرگان شهر برای مقابله با چپاول قشون مهاجم همواره واکنش‌های متفاوتی از جمله شورش یا همکاری با سایر مدعیان داشتند. پیوسته احتمال داشت مالیات‌های فراوانی که مدعیان سلطنت به‌بانه تدارکات لشکر از اهالی و بزرگان شهرها طلب می‌کردند، واکنش خشونت‌آمیز اهالی و بزرگان شهرها را در مقابله با حاکمان ظالم برمی‌انگیخت؛ برای نمونه، اتحاد بزرگان شیراز علیه سرداران اعزامی ابراهیم‌خان افشار و از جمله ابوالحسن خان کور؛ به این ترتیب که به سبب رفتن قشون ابراهیم‌خان به آذربایجان، فرصت مناسبی پیش آمد تا میرزا محمدحسین صاحب اختیار و حاجی حسین نفر،



پیروزمندانه صالح خان، حاکم شیراز، را به ممانعت از ورود ابوالحسن خان کور به شهر تشویق کنند (همان، ۳۴).

۶. بهره‌مندی کریم خان از پیوندهای سیاسی - نظامی با بزرگان شهری

بزرگان شهرهای مهم به واسطه وضع و وصول مالیات دیوانی، همواره پیوندهای گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی با بزرگان شهری و نواحی پیرامون داشتند. این پیوندها هنگام رویارویی با قدرت حاکم چپاولگر از دو روند کلی تبعیت می‌کرد: اول آنکه، مدعی بومی نیرومندی با ویژگی‌های شخصیتی عامه‌پسند مانند «رأفت جبلی و مروت فطری» همان‌گونه که محمدجعفر نائینی در بازنمایی شخصیت محمد مؤمن خان بافقی در سال ۱۱۶۱ق به کار می‌برد، می‌توانست با سازمان‌دهی به مخالفت‌های اهالی قدرت حاکمی مانند علم خان مغانی حاکم یزد که «هر کسی را به جای خود نمی‌شناخت»، «با مظلومان آغاز تعدی و اجحاف و بنای فتح ابواب بی‌اعتدالی و اعتساف گذاشته [...] لاجرم اکابر ولایت دفع ماده فساد او را اندیشه کردند»^۱ را واژگون کند^۲ (نائینی، ۱۳۵۳: ۲۹۱ و ۳۰۱). دیگر آنکه، در فقدان مدعی بومی نیرومند، پیوندهای بزرگان مناطق عمده به جلب حمایت مدعی سلطنت دارای ویژگی‌های شخصیتی عامه‌پسند جلب می‌شد.^۳ مردمان شهرها در صورتی با موفقیت با پرداخت مالیات فراوان به حاکم مخالفت می‌کردند که نیروهای مدعی نیرومندتری به مقابله با حاکم کنونی برمی‌خاستند. در چنین اوضاعی، مردم برای نجات خویش از پرداخت مالیات سنگین یا ترس از مجازات توسط نیروهای رقیب به سبب پرداخت مالیات به دشمن، به مخالفت با قدرت حاکم برمی‌خاستند. برای نمونه، با نزدیک

۱. منظور بزرگان شهر است؛ از جمله میرزا اسماعیل کلاتر، میرزا سید مرتضی وزیر، مرادعلی بیگ و محمدحسین بیگ بایندر.

۲. نمونه دیگر این مورد را می‌توان در اتحاد چندباره بزرگان شهرها و ایلات مختلف آذربایجان در حمایت از فتحعلی خان افشار در پیکار با آزادخان افغان و کریم خان زند دانست (موسوی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۹۸-۹۹).

۳. نمونه دیگر این مورد حمایت دوباره اهالی و بزرگان فارس از کریم خان در هنگام لشکرکشی دوم محمدحسن خان قاجار به منطقه فارس است.



شدن خبر حمله کریم‌خان، مردم فارس از ترس وی به مأموران مالیاتی علی‌مردان خان بختیاری مالیاتی پرداخت نکردند (گلستانه، بی تا: ۱۸۱).

با وجود این، اهالی و به‌ویژه بزرگان شیراز از یک سو مایل بودند که کریم‌خان علاوه بر قدرت کافی در برابر چپاول سایر مدعیان بتواند افزون‌بر تأمین امنیت و نظم، با عدالت و دادگستری حکومت کند. از سوی دیگر، کریم‌خان به واسطه اتحادیه ایلی کوچک‌تر زند در برابر اتحادیه‌های ایلی بزرگی مانند قاجار و افغان همواره نیازمند اتحاد با کانون‌های قدرت شهری و منطقه‌ای بود. در این باره، اهالی منطقه فارس و از جمله شهر شیراز به کریم‌خان زند در برابر دشمنانش کمک‌های فراوانی کردند. آزادخان افغان بعد از محاصره شیراز، از اهالی خواست که به او پیوندند؛ ولی آنان با کریم‌خان زند متحد شدند. بزرگان شیراز همراه کریم‌خان به مرقد شاه‌چراغ رفتند و قسم خوردند که متحد باشند و تفرقه‌افکنی نکنند. کریم‌خان نیز قسم یاد کرد برخلاف گذشته، با مردم به مهربانی و شیوه حکومتی شاهان گذشته رفتار کند^۱ (گلستانه، بی تا: ۳۱۵-۳۱۶).

پیوندهای گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی بزرگان شهری و منطقه‌ای به‌ویژه منطقه فارس در قالب کانون‌های قدرت شهری و منطقه‌ای موجب پیچیده شدن رفتار مدعیان سلطنت با آنان شد. ظلم قشون مدعیان موجبات دشمنی آشکار یا پنهان تمام کانون‌های قدرت محلی فارس اعم از شهرها و نواحی مختلف مانند لار و خشت و حمایت از سایر مدعیان را فراهم می‌کرد. از این رو، کریم‌خان از پیوندهای مذکور و دشمنی کانون‌های قدرت محلی با حکام چپاولگر برای مقابله با دشمنان خود بهره‌مند شد. برای نمونه، کریم‌خان با کمک محمدعلی‌خان، حاکم خشت، لشکر آزادخان افغان را شکست داد و با همراهی دیگر بزرگان فارس مانند علیقلی‌خان کارزونی، رستم‌خان، میری‌خان و عده‌ای از رؤسا، ممسنی شیراز را محاصره و تصرف کرد (کلاتر، ۱۳۶۲: ۴۹).

۱. نمونه متضاد آن، هنگام محاصره فتحعلی‌خان در ارومیه است که «بسیاری از متحدان وی در نواحی مختلف آذربایجان به لشکر کریم‌خان پیوستند. این رخ داد از دلایل اصلی شکست نهایی خان افشار است (غفاری، ۱۳۶۹: ۱۹۵).

تجربه اتحاد موفق کریم خان با کانون‌های قدرت محلی فارس، زمینه را برای دومین اتحاد مهیا کرد. کریم خان با لشکرکشی محمدحسن خان قاجار به فارس و محاصره شیراز، از قدرت‌های محلی فارس درخواست کمک کرد. ظلم و ستم دسته‌های اعزامی قشون خان قاجار برای جمع‌آوری علوفه و مایحتاج اردو، کانون‌های قدرت نواحی مختلف فارس را نیز به اتحاد دوباره با کریم خان زند تشویق کرد. نتیجه این اتحاد، موجب شکست و پراکندگی قشون خان قاجار شد. این اتحاد در تأسیس دولت زندیه اهمیت بسیاری داشت؛ چنان‌که جان ملکم درباره اهمیت سیاسی - نظامی اهالی شهرهای کشور به درستی و البته بدون اشاره به عمل کرد برجسته بزرگان در سازمان‌دهی فعالیت‌های سیاسی - نظامی شهرها معتقد است: اهالی شهرها و کشاورزان کشور جنگ‌جو نبودند؛ اما در بسیاری از اوقات، برای دفاع از جان و مال خود به شجاعت مشهور می‌شدند. از این رو، اگرچه نادر بود که اهالی شهرها و دهات جزو لشکر محسوب شوند، کمک آنان در نبردهای مختلف به هر مدعی سلطنتی بسیار اثرگذار بود (ملکم، ۱۳۸۰: ۲/۵۱۸).

قدرت نظامی حاکم گاهی مانع مخالفت آشکار اهالی می‌شد. اهالی و بزرگان شهر هنگامی که قدرت دشمن را نیرومندتر از قدرت حاکم تشخیص می‌دادند، گاهی به جای شورش، به همکاری مخفیانه برای پیروزی دشمن رقیب مشغول می‌شدند. برای مثال، محمدامین خان گروسی، سردار قشون زندیه، مردم نواحی کرمان را به الطاف کریم خان امیدوار کرد؛ در نتیجه سردار زند، در خارج کرمان با راهنمایی جمال شال‌باف و کمک بعضی کدخدایان محلات، شهر را تصرف کرد^۱ (موسوی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۴۰-۱۴۱).

شیوه دیگر موفقیت سیاسی - نظامی کریم خان بهره‌برداری از کینه‌توزی و رقابت‌های داخلی بزرگان شهری بود. انگیزه‌های بزرگان شهر برای حمایت از نیروهای دشمن گاهی

۱. قدرت دشمن رقیب که معمولاً به محاصره طولانی مدت شهرها و کمبود تدارکات و آذوقه می‌انجامید، نه تنها سبب بیزاری اهالی از قدرت حاکم، بلکه موجب هم‌دستی عده‌ای از قشون حاکم با دشمن می‌شد. برای نمونه، کریم خان برای مقابله با تقی خان درانی، نظرعلی خان زند را به کرمان اعزام کرد. سردار زند ماه‌ها کرمان را محاصره کرد. بعد از مدتی، نیروهای تقی خان درانی و اهالی شهر که از شدت محاصره و کم‌آذوقگی در فشار بودند، با نظرعلی خان زند سازش کردند؛ از این رو دسته مشیزی لشکر که نزدیک‌ترین یاران تقی خان بودند، وی را مجبور به تسلیم کردند (همان، ۱۵۰-۱۵۱).

شخصی بود؛ مانند نداشتن رضایت از مقام و موقعیت خود؛ اما گاهی نیز مصلحت شهر را در نظر می‌گرفتند. به هر حال، حمایت نظامی و سیاسی اهالی و بزرگان شهر از نیروهای دشمن منافع فراوانی از جمله ترفیع در مقامات دیوانی و معافیت‌های مالیاتی را به دنبال داشت. برای نمونه، هنگامی که تقی‌خان به اجبار بزرگان مشیزی، خود را تسلیم سردار زند کرد، کریم‌خان طی فرمانی میرزا حسین کلانتر سابق و آقاعلی سیرجانی را که در روزگار شورش تقی‌خان فرمان‌بردار کریم‌خان بودند، به لقب خانی سرافراز و حاکم کرمان کرد. کریم‌خان همچنین به علت وضع آشفته کرمان در ایام تسلط تقی‌خان، مالیات سالیانه اهالی را کاهش داد (موسوی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۵۲-۱۵۳).

استقبال و همکاری با نیروهای دشمن همواره به صورت دسته‌جمعی نبود. صاحب‌منصبانی که نفوذ فراوانی در اهالی و اداره امور شهر داشتند، به تنهایی قادر به همکاری مؤثر با دشمن بودند. بزرگان صاحب‌منصب به ویژه آنانی که دارای قدرت نظامی بودند، با استفاده از فرصت حضور نیروی دشمن، در صدد دستیابی به حکومت شهر برمی‌آمدند. برای نمونه، در نزدیکی بهبهان که مرکز قدرت الوار کوهگیلیویه بود، کریم‌خان از میرزا علیرضای کور، حاکم شهر، درخواست ارسال خانواده‌اش به عنوان گروگان را کرد؛ اما وی نپذیرفت. بعد از هشت ماه محاصره، رئیس‌علی‌رضا که از کدخدایان شهر و باطناً با میرزا علی‌رضای حاکم دشمن بود، تعهد کرد در صورت فرمان‌دهی و حاکمیت وی بر شهر، دروازه کاسه‌گران را که حفاظت آن را برعهده داشت، می‌گشاید. کریم‌خان قبول کرد و او را بعد از تصرف شهر، مقام خانی و بیگلریگی بهبهان و مناطق کوهگیلیویه داد^۱ (غفاری، ۱۳۶۹: ۷۳-۷۴).

رابطه بزرگان شهر با قدرت حاکم همواره بر مبنای همکاری متقابل نبود. از شیوه‌های مرسوم سیاسی برای ضربه زدن به دشمن هنگام فرار حاکم، کوچ اجباری بزرگان شهر بود. کوچ اجباری، بهره‌برداری سیاسی-مالی حاکم فاتح جدید را از آشنایی بزرگان برای اداره

۱. نمونه مشابه دیگر هنگامی بود که در سال ۱۱۷۵ق: «بعد از گذشت نه ماه از محاصره ارومیه، امیرگونه‌خان به کریم‌خان پیام داد لشکر را از سمت جنوبی بفرستند تا دروازه‌های قلعه ارومیه را باز نماید. فتحعلی‌خان افشار با اطلاع از این توطئه ناچار تسلیم کریم‌خان شد» (گلستانه، بی‌تا: ۳۲۸-۳۲۹). «بعد از تسلیم فتحعلی‌خان، امیرگونه‌خان و دیگر سرداران قلعه ارومیه به میل خود تسلیم کریم‌خان شدند» (نیبور، ۱۳۵۴: ۲۰۵).

شهر و نیز نفوذ مردمی و ثروت آنان محروم می‌کرد. در مقابل، موفقیت در بازپس‌گیری شهر توسط حاکم قبلی، برای بزرگان شهر منافع سیاسی و دیوانی به‌همراه داشت. برای مثال، با حمله قشون قاجاریه، شیخعلی‌خان بزرگان اصفهان را به شیراز فرستاد. کریم‌خان بعد از شکست و فرار خان قاجار، به بزرگان اصفهان مناصبی اعطا کرد و به شهرشان بازگردانید^۱ (موسوی، ۱۳۶۳: ۷۸).

همکاری میان کریم‌خان و بزرگان شهری و منطقه‌ای منفعت دوجانبه‌ای برای آنان داشت: از یک جهت، دولت زند به‌واسطه پیوندها و نفوذ بزرگان فرمان‌روایی خود را در شهرها و نواحی مجاور مستحکم کرد؛ از سوی دیگر، اهالی و بزرگان شهرها توانستند با کسب امنیت اجتماعی - سیاسی از اقدامات عمرانی دولت زند بهره‌مند شوند.

۷. سیاست عمرانی کریم‌خان زند

کریم‌خان همواره به بهره‌گیری از حمایت اهالی شهرها از اقدامات عمرانی - رفاهی خود توجه خاصی داشت. هنگام تصرف اصفهان توسط قشون مشترک کریم‌خان و علی‌مردان‌خان بختیاری، اتحادی سه‌گانه متشکل از این دو سردار و ابوالفتح‌خان بختیاری شکل گرفت که به اعلام پادشاهی شاه اسماعیل سوم انجامید. در این هنگام، کریم‌خان برای جلب رضایت و توجه اهالی اصفهان بسیار کوشید. کارستن نیبور در سفرنامه‌اش می‌نگارد:

علی‌مردان‌خان نسبت به مردم خیلی سخت‌گیر بود و کریم‌خان در عوض می‌کوشید با مردم‌داری اهالی را به خود جلب بکند. با اینکه کریم‌خان هم پول زیادی از مردم می‌گرفت، اعلام می‌کرد که این پول‌ها را به فرمان علی‌مردان‌خان می‌گیرد. کریم‌خان به محض اطمینان از اینکه بیشتر از متحد خود طرف توجه مردم است، کوشید تا در پنهانی نفرت اهالی شهر را از علی‌مردان‌خان افزایش بدهد. او شایع کرد، که علی‌مردان‌خان زمین‌های شاه جوان را ویران می‌کند (نیبور، ۱۳۵۴، ۲۰۰-۲۰۱).

۱. نمونه دیگر هنگام شورش زکی‌خان علیه کریم‌خان بود که «به کوچ اجباری اهالی و بزرگان اصفهان توسط وی به منطقه بختیاری» انجامید (موسوی، ۱۳۶۳: ۱۱۴-۱۱۵).

علاقه و توجه کریم‌خان به عمران و امنیت شهرها، حمایت اهالی اکثر شهرها را از اقدامات سیاسی-نظامی وی به همراه داشت. کریم‌خان زند، برخلاف مدعیان دیگر سلطنت مانند آزادخان افغان و علی‌مردان‌خان بختیاری که فقط به جمع‌آوری مالیات و تدارکات برای قشون خویش توجه می‌کردند، به آبادانی و گسترش شهرها نیز عنایت داشت. در این زمینه موسوی اصفهانی می‌نگارد: کریم‌خان پس از شکست و فرار حاجی‌باباخان، عموی علی‌مردان‌خان، از اصفهان، اقدام به تعمیر ساختمان‌های شهر و توجه به احوال مردم کرد^۱ (موسوی، ۱۳۶۳: ۱۹).

اقدامات کریم‌خان برای جلب اهالی اصفهان، پیامدهای دوگانه‌ای برای اهالی شهر داشت:

چون با اینکه کریم‌خان به ساکنین این حوالی به خاطر جلب دوستی‌شان آسیبی نمی‌رسانید، دشمنان کریم‌خان-به‌خاطر دوستی آن‌ها با کریم‌خان-از هیچ نوع اذیت و آزار خودداری نمی‌کردند. این دشمنی‌ها منجر به ویرانی شهر اصفهان شده بود (نیبور، ۱۳۵۴: ۲۰۲).

وجود رقیبان بی‌شمار ایلی مدعی سلطنت و رقابت‌های همیشگی بزرگان شهری و منطقه‌ای در چارچوب اتحادیه‌های موقت بی‌شمار-که برحسب دلایلی مانند اجبار یا اشتراک منافع شکل می‌گرفت-موجب به درازا کشیدن جنگ داخلی و در نتیجه شیوع قحط و خشک‌سالی در شهرها می‌شد. خشک‌سالی و قحط برای همه اهالی و بزرگان شهرها به‌طور یکسان فاجعه‌بار بود. از سوی دیگر، به‌علت لشکرکشی‌های فراوان، در مناطق عراق مانند اصفهان قحط پدید می‌آمد و تمام طبقات شهری از جمله طیبیان و بازاریان قحط‌زده بودند (غفاری، ۱۳۶۹: ۷۸).

اقدامات عمرانی کریم‌خان در طول زمام‌داری‌اش موجب بهبود زندگی شهری و رفاه نسبی شهرهای کشور شد؛ به‌طوری‌که کشیش کارملی در سال ۱۷۶۳م/۱۱۷۷ق در جلفا

۱. نمونه دیگر این مورد: «توجه محمدمؤمن‌خان به آبادانی و احداث بناهای عام‌المنفعه» است که به پشتوانه اهالی به حکومت یزد دست یافته بود (نائینی، ۱۳۵۳: ۲۴۰).



می نویسد: «سراسر ایران و به ویژه اصفهان به دلیل حاکمیت عاقلانه کریم خان آرام است و غذا به حد کافی یافت می شود» (گزارش کارملیت‌ها از ایران، ۱۳۸۱: ۱۰۵).

با وجود این، مهم‌ترین اقدامات عمرانی کریم خان در پایتختش، شیراز، متمرکز بود. اقدامات عمرانی وی علاوه بر کسب خشنودی بزرگان و اهالی شهر، جنبه‌های سیاسی- نظامی نیز داشت. کریم خان با ایجاد ساختمان‌هایی برای سکونت گروگان‌های سیاسی و با ساختن پادگان، خندق، ارگ و دیوار شیراز علاوه بر تأمین امنیت شهر، موجب توجه گروگان‌ها^۱ به زندگی شهری و جلوگیری از فرار آنان شد. کرنلیوس، اسقف اصفهان، در سال ۱۷۷۲م/ ۱۱۶۸ق می نویسد: کریم خان شیراز را با خندق‌های وسیع، دیوارهای بلند و حصارهایی با توپ‌های خوب مجهز کرده است. گذشته از قصر باشکوه و سلطنتی، در آنجا ساختمان‌های متعدد دیگری در مقیاس کوچک‌تر برای اقامت شاه‌زادگان، برادران و کارگزاران عالی‌رتبه خود برپا کرده است. علاوه بر رؤسای ایلات و شهرها که مطیع او شده‌اند، او پسران و زنان حاکمان ایالت‌ها را به عنوان گروگان‌ها برای تضمین وفاداری پدران و همسرانشان نگاه می‌دارد که به هر حال در صورت بروز هرگونه شورش، جانشان را از دست می‌دهند. با همه آن‌ها محترمانه و با هریک متناسب با رتبه و مقام او رفتار می‌شود. اما آنان اجازه ندارند از دروازه‌های شهر خارج شوند که تحت نظارت پادگان‌ها بزرگ مرکب از ۲۰ هزار سرباز محافظت می‌شود^۲ (گزارش کارملیت‌ها از ایران، ۱۳۸۱: ۱۲۴).

اقدامات عمرانی کریم خان در مورد شهرهای تابع ولی دوردست معمولاً غیرمستقیم بود. هنگامی که اهالی و بزرگان شهر درخواستی مبنی بر جلوگیری از ظلم و ستم یا ناتوانی حاکم از اداره شهر داشتند، کریم خان حاکم جدیدی اعزام می‌کرد. برای مثال، تمام

۱. عامل اصلی سکونت جمعیت‌های جدید در شهر شیراز نه جمعیتی و نه اقتصادی، بلکه سیاسی بود. کریم خان همانند نادرشاه و آغامحمدخان قاجار اقدام به جابه‌جایی جمعیت‌ها در حوالی پایتخت خود کرد. به عقیده برنارد هورکاد در مقاله «کوچ و اقتصاد شبانی در دامنه‌های جنوبی البرز»: «این جابه‌جایی به دو منظور صورت می‌گرفت: تحکیم موقعیت ایلات مطیع در حوالی پایتخت و تحت کنترل داشتن تیره‌ها و طوایف سرکش» (۱۳۶۲: ۱۳۱).

۲. محمدحسن خان قاجار و آزادخان افغان در زمینه تقویت استحکامات نظامی مراکز قدرت خویش در برابر هجوم سایر مدعیان سلطنت بسیار فعال بودند؛ به گونه‌ای که: «قلعه استرآباد در زمان حکومت وی بسیار مستحکم بود» (موسوی، ۱۳۶۳: ۲۸). آزادخان افغان نیز «قلعه ارومیه را که جایگاه خزانه و خانوارهای افغان» بود، بسیار مستحکم کرد (آصف، ۱۳۸۲: ۲۸۳).



کدخدایان و اهالی اصفهان از رفتار میرزا جعفر حسینی، حاکم شهر، شکایت کردند و اداره کاشان نیز به سبب بیماری منجر به مرگ میرزا معزالدین غفاری، حاکم شهر، آشفته بود؛ کریم‌خان برای رسیدگی به این معضلات، حکومت هر دو ولایت را به حاجی آقامحمد رهنانی که مردی کاردان بود، واگذار کرد (غفاری، ۱۳۶۹: ۱۳۴).

شهرهای دوردست هنگام مسافرت‌های تفریحی یا اردو‌کشی‌های نظامی به دلایل گوناگون از جمله داشتن موقعیت سوق‌الجیشی مهم مورد توجه بودند. شهر توسط کریم‌خان و سردارانش تعمیر یا گسترش می‌یافت. برای مثال، کریم‌خان تهران را که مرکز راه عراق و آذربایجان و ولایت مهمی به‌شمار می‌رفت، تعمیر کرد و قلعه، برج‌ها، خندق، حصار و عمارات مهمی به وسیله امرای لشکر در آنجا بنا نمود (همان، ۱۳۵).

اقدامات عمرانی کریم‌خان سرمشقی برای حکام شهرهای تابع وی بود. وکیل‌الرعیاء اقدامات عمرانی و نظامی حاکمان منصوب‌شده خود را تشویق می‌کرد و گاهی با دادن پاداش آنان را می‌نواخت. برای مثال، آقاسی‌خان عرب، حاکم شاهرود، بسطام و بیارجمند از حمله هزار سوار یموت خبردار شد. وی با قشون سوار و پیاده آنان را شکست داد و سرهایشان را برای کریم‌خان فرستاد. آقاسی‌خان خندقی در کنار قلعه بیارجمند ساخت و حصار آن را تعمیر کرد. کریم‌خان به پاداش اقدامات عمرانی و دفاع وی از شهر، منطقه حکومتی وی را تا دامغان گسترش داد و اسبی با زین مرصع برای او فرستاد (همان، ۱۳۷).

۸. نتیجه

ساختار قدرت شهرها به لحاظ نفوذ و قدرت اجتماعی-سیاسی از سه دسته اهالی، بزرگان و حاکم تشکیل می‌شد. عمل کرد آنان در رابطه با یکدیگر براساس منافع فردی یا مشترک شکل می‌گرفت. فعال‌ترین و اثرگذارترین آنان دسته بزرگان بود. باوجود این، اعضای این دسته بسیار نامتجانس بود؛ به طوری که عده‌ای از بزرگان دارای پایگاه مردمی، حکومتی یا هر دو بودند. پایگاه متفاوت بزرگان سبب می‌شد تا از منافع اهالی، صنف و جناح خود در برابر حاکم یا علاوه بر آن، منافع اهالی و حتی حاکم شهر در برابر دشمن مشترک محافظت کنند. در مواقع بحرانی مانند ظلم و ستم حاکم یا محاصره دشمن، بزرگان قدرت

را در دست می گرفتند. آنان با سازماندهی اهالی از طریق مخالفت و شورش علیه حاکم یا سازش و همکاری با نیروی دشمن، به محافظت از منافع دسته جمعی اهالی شهر می پرداختند.

نامتجانس بودن پایگاه اجتماعی - سیاسی بزرگان مشکلاتی نیز در پی داشت. تضاد منافع سیاسی و مالی بزرگان موجب رقابت‌ها و درگیری‌های متعدد در قالب اتحادیه‌های موقتی برای توطئه یا گاهی خیانت‌های شخصی می‌شد. درگیری‌های مذکور مانع اثربخشی نفوذ و قدرت بزرگان در فضای سیاسی - نظامی شهرها بود. بزرگان شهری به‌رغم انسجام اندک داخلی به واسطه امور سیاسی - نظامی محوله از سوی حکام، دارای پیوندهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، دیوانی و نظامی گسترده‌ای با بزرگان شهری و متمولان نواحی پیرامون بودند. پیوندهای مذکور در ارتباط با منافع مشترک بزرگان در تحولات سیاسی، نظامی و دیوانی منطقه و مقابله با حکام چپاولگر تأثیر فراوانی داشته است.

کریم خان به سبب اتحادیه ایللی کوچک‌تر زند نسبت به اتحادیه‌های ایللی بزرگ محمدحسن خان قاجار و آزادخان افغان، ناگزیر از برقراری روابط دوستانه و تاحدودی همکاری متقابل با بزرگان شهری بود. خان زند به واسطه ویژگی‌های شخصیتی عامه پسندی مانند مدارا و گذشت در قبال اهالی و بزرگان، موفق شد در شرایط مختلف با استفاده مؤثر از اختلافات داخلی بزرگان شهرها و بهره‌مندی از پیوندهای گوناگون بزرگان شهری و منطقه‌ای، کانون‌های متعدد قدرت شهری را به‌ویژه در منطقه فارس در اختیار بگیرد.

پیوند سیاسی - نظامی متقابل کریم خان و کانون‌های قدرت شهری و منطقه‌ای منفعت دوجانبه‌ای داشت: از یک طرف، کریم خان با استفاده از توان سیاسی، اقتصادی و نظامی کانون‌های مذکور قدرت خویش را به زیان سایر مدعیان سلطنت گسترش بخشید؛ از طرف دیگر، اهالی و بزرگان شهرها ضمن تأمین امنیت مالی، جانی و شغلی خویش از اقدامات عمرانی کریم خان بهره‌مند شدند.

منابع

- اولیویه، آنتوان گیوم (۱۳۷۱). *سفرنامه*. ترجمه محمدطاهر میرزا. تهران: اطلاعات.
- آصف، محمدهاشم (رستم‌الحکما) (۱۳۸۲). *رستم‌التواریخ*. مصحح میترا مهرآبادی. تهران: دنیای کتاب.
- جزائره، عبدالله بن نورالدین (۱۳۴۳ق/ ۱۹۲۴م). *تذکره شوشترو*. تصحیح محمد هدایت حسین. کلکته.
- حبیبی، حسن و محمدباقر وثوقی (گردآورندگان) (۱۳۸۷). *بررسی تاریخی، سیاسی و اجتماعی اسناد بندر عباس*. تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- حسینی فسایی، حاج میرزا حسن (۱۳۸۲). *فارسنامه ناصری*. ج ۲. چ ۳. تهران: امیرکبیر.
- شریف قاضی، ملامحمد (۱۳۷۹). *زبده‌التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان*. به کوشش محمد رئوف توکلی. تهران: توکلی.
- شوشتروی، میر عبداللطیف خان (۱۳۶۳). *تحفه‌العالم و ذیل التحفه*. به‌اهتمام صمد موحد. تهران: کتابخانه طهوری.
- غفاری، میرزا ابوالحسن (۱۳۶۹). *گلشن مراد*. به‌اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: زرین.
- فلور، ویلم (۱۳۷۱). *اختلاف تجاری ایران و هلند*. مترجم ابوالقاسم سری. تهران: توس.
- کلاتر، میرزا محمد کلاتر (۱۳۶۲). *روزنامه*. تصحیح عباس اقبال. تهران: کتابخانه سنایی و طهوری.
- کروسینسکی، یوداش تادوش (۱۳۶۹). *ده سفرنامه*. ترجمه مه‌راب امیری. تهران: وحید.
- *گزارش کارملیت‌ها از ایران* (۱۳۸۱). مؤلف ناشناس. ترجمه معصومه ارباب. تهران: نشر نی.
- گلستانه، ابوالحسن بن محمد امین (بی‌تا). *مجم‌التواریخ*. گردآورنده محمدتقی مدرس رضوی. تهران: بی‌تا.
- *مجموعه کتاب آگاه: ایلات و عشایر* (۱۳۶۲). تهران: آگاه.
- مردوخ کردستانی، شیخ محمد (۱۳۵۴). *تاریخ مردوخ (تاریخ کرد و کردستان)*. ج ۲. بی‌جا: بی‌تا.

- موسوی اصفهانی، محمدصادق (۱۳۶۳). **تاریخ گیتی گشا در تاریخ زندیه**. چ ۲. تهران: اقبال.
- نیبور، کارستن (۱۳۵۴). **سفرنامه**. ترجمه پرویز رجبی. تهران: توکا.
- فلور، ویلم (۱۳۶۶). **جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران**. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.
- متولی، عبدالله (۱۳۹۱). «شالوده های شهری و مناسبات قدرت از فروپاشی افشاریه تا مرگ کریم خان زند». **مجله پژوهش های علوم تاریخی**. س ۴. ش ۲ (۶). صص ۶۳-۸۴.
- ملکم، جان (۱۳۸۰). **تاریخ کامل ایران**. ترجمه میرزا اسماعیل حیرت. ۲ ج. تهران: افسون.
- نائینی، محمدجعفر بن محمدحسین (۱۳۵۳). **جامع جعفری**. تهران: انجمن آثار ملی.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۵، پیاپی ۱۱۵، بهار ۱۳۹۴

نقش وزرای شیعی در دوره سلجوقیان ایران و عراق

عباس سرافرازی^۱

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۰/۷

تاریخ تصویب: ۹۳/۶/۸

چکیده

در دوره فرمانروایی سلجوقیان، نهاد وزارت به عنوان یک عنصر ثبات، بر نیروهای مختلف و پراکنده که به صورت داخلی و خارجی، مشغول کار بودند، نظارت می کرد. این نهاد، بازوی کشوری حکومت سلجوقی به شمار می رفت و از نهادهای جاافتاده حکومت اسلامی محسوب می شد. در این دوران، وزیر، محور دستگاه حکومتی به شمار می رفت و قدرت بسیار داشت. وی به عنوان نایب سلطان، عهده دار تمام جنبه های تشکیلات کشوری و دارای مسئولیت های فراوان بود. وظایف مالی، نظامی، قضایی، مذهبی و تشریفات از مهم ترین مسئولیت های وزیر محسوب می شد. شیعیان در سیر آرام و تدریجی خود، هدف هایی را در ضمن مدارا با

۱. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد؛ absarafrazi@yahoo.com

حکومت‌ها دنبال می‌کردند که یکی از آن‌ها دست یافتن به مقام وزارت به‌عنوان یکی از بالاترین و مؤثرترین نهادهای حکومتی بود که با وجود مخاطرات بسیار در این منصب، افراد بسیار درصدد دست یافتن به آن بودند. از میان ۶۴ وزیری که از آغاز دوره سلجوقی از زمان طغرل بیک (۴۵۵ق) تا پایان دوره فرمانروایی طغرل سوم (۵۹۰ق) به وزارت منصوب شدند، سیزده تن شیعه امامیه بودند که اولین آن‌ها تاج‌الملک ابوالغنائم نام داشت. مشهورترین وزیر شیعی، انوشیروان بن خالد، نویسنده کتاب *نفثة المصدور فی فتور زمان الصدور و صدورالزمان الفتور* است که یک بار در دوره محمد بن ملک‌شاه (۵۱۱ق) به‌عنوان وزیر موقت و بار دوم، در سال ۵۲۲ق. در زمان محمود بن محمد بن ملک‌شاه به‌عنوان وزیر و مرتبه آخر در عصر مسعود بن ملک‌شاه و در مجموع، سه بار به وزارت برگزیده شد. نکته درخور توجه، آن است که هر سه وزیر آخر در دوره سلجوقی در زمان آخرین پادشاه سلاجقه، طغرل بن ارسلان (طغرل سوم)، شیعه بودند. پرونده وزارت پررونق سلاجقه که شروع‌کننده آن، ابوالفتح رازی، سالار بوژگان بود، با وزرای شیعی به‌نام‌های عزالدین بن رضا، معین‌الدین کاشی و فخرالدین بن صفی‌الدین ورامینی بسته شد.

واژه‌های کلیدی: سلاجقه، وزارت، شیعیان، وزرای شیعی.

۱. مقدمه

معمولاً گفته می‌شود شیعیان در دوره صفویه و در نتیجه اقدامات شاه اسماعیل اول، قدرت یافتند؛ ولی در واقع، قدرتگیری شیعیان، سیری تدریجی داشته است. آنان در طول تاریخ، همواره درصدد تقویت نفوذ خود بوده‌اند؛ اما چون می‌کوشیدند با صبر، مدارا، تعامل و

همزیستی به حق خویش دست یابند، روند قدرتیابی آنان طولانی شد. این گروه از مسلمانان در دوره فرمانروایی سلجوقیان، گسترش و نفوذ خود در جامعه اسلامی را ادامه دادند و در این دوره، سیزده بار به مقام وزارت دست یافتند و بر اسماعیلیه، صدمه اساسی زدند؛ چنان که بسیاری از رجال شیعی به دست آنان یا با دسیسه‌های اسماعیلیان، جان خویش را از دست دادند. درباریان سلجوقی مخالف شیعیان نیز از اتهام باطنیگری و رافضی‌بودن استفاده می‌کردند و به آنان ضربه می‌زدند؛ باوجود این، شیعیان در بدنه حکومت سلجوقیان حضور داشتند و به فعالیت مشغول بودند. آنان سیزده بار به وزارت، ۲۷ بار به ریاست دیوان استیفا، پنج بار به ریاست دیوان عرض و یک بار به ریاست دیوان اشراف دست یافتند؛ بنابراین، شیعه امامیه در مقایسه با دیگر فرق، در این دوره، وضعیت بهتر و قدرت بیشتر داشتند و با تعامل خود، سیاست ضدشیعی سلاجقه را تعدیل کردند.

تاکنون، پژوهش‌هایی مستقل درباره دیوانسالاری در دوره سلجوقی صورت گرفته است که از جمله آن‌ها می‌توان مقاله محمدحسین منظورالاجداد باعنوان «قدرت سیاسی امامیه در دوره سلجوقی» را نام برد که در آن، بیشتر بر خاندان مزید تأکید شده است؛ علاوه بر آن، کارلا کلوزنر^۱ در دیوانسالاری در عهد سلجوقی، از منظری کلی، دیوانسالاری سلجوقی را بررسی کرده است؛ عباس اقبال، موضوع وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی تا دوران سلطان سنجر را به صورت زندگینامه، در کتابی به همین نام بررسی کرده است. پژوهش حاضر، وزرای شیعی در ایران و عراق را شامل می‌شود و قسمت عمده آن، تأکید بر سلاجقه عراق است. روش مورداستفاده در این مقاله، تحقیق تاریخی با تکیه بر شیوه توصیفی - تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای است. پرسش مطرح در پژوهش، آن است که باوجود سختگیری‌های سلاجقه، شیعیان چه روش‌هایی را برای ادامه‌دادن حیاتشان در پیش گرفتند تا به بقای آنان در طول تاریخ کمک شود. شیعیان توانستند با استفاده از اعتدال و نیز مماشات و همکاری با سلاجقه و با تأکید بر میانه‌روی در بدنه حکومت سلجوقی، باقی بمانند و بسیاری از مشاغل و مناصب مهم و از جمله مقام وزارت را به دست آورند.

1. Carla Klausner

ترکان سلجوقی با ایجاد نوعی جدید از دولت اسلامی، گام‌هایی مهم برای زدودن تشنج بین نظریه و عمل، و آرمان و واقعیت برداشتند. آنان در سطح فرهنگ و اجتماع، موفق شدند جامعه اسلامی سنی‌مذهب را بار دیگر محکم کنند و در آن، وحدتی دوباره پدید آورند. دوره فرمانروایی سلجوقیان، زمان شکل‌گیری دولت اسلامی محسوب می‌شد؛ گرچه نزدیکی این دولت و اسلام، بیشتر، از نوع نظری بود تا عملی (کلوزنر، ۱۳۶۳ش: ۱۱). بی‌تردید، تمدن اسلامی، و تشکیلات اداری و حکومتی در دوره سلجوقیان استحکام بیشتر یافت و این مسئله، مدیون عواملی بود که از جمله آن‌ها می‌توان تجدید پیوند دین و دولت را نام برد. در زمان حکومت سلجوقیان، بین نهادهای مذهبی و قدرت سیاسی، پیوندی ایجاد شد و نتیجه آن، پیدایش نهادهای آموزشی، دینی و حکومتی جدید بود که شالوده دولت سلجوقی براساس آن‌ها استوار شد. موفقیت و پیشرفت چنین نظامی مبتنی بر تعادل حساس قدرت و همکاری متقابل عناصر مختلف بود. در دوره سلجوقیان، نهاد سیاسی در عمل، نهاد مذهبی را تحت نفوذ خود در آورد و تا آنجا که امکان داشت، سلسله‌مراتب مذهبی در چهارچوب دولت، شکلی منظم گرفت و امور مذهبی تحت نظارت عمومی وزیر سلطان درآمد. در حکومت سلجوقیان، در کنار علما، نهاد مهم دیگری به نام نهاد وزارت وجود داشت. به نظر می‌رسد در دوره تسلط تقریباً سی ساله نظام‌الملک، این دولت تحت سلطه وزرای سنی‌مذهب قرار داشته است؛ اما مطالعه دقیق‌تر تاریخ وزارت سلاجقه نشان می‌دهد عده‌ای از وزرای شیعه امامیه نیز در شکل‌گیری دولت اسلامی، نقشی ارزنده ایفا کردند. در همان دوران اقتدار نظام‌الملک، نفوذ دیوانسالاران شیعی در دستگاه سلطنت آغاز شد و با گذشت زمان به حدی رسید که بسیاری از وزیران سلاطین سلجوقی و حتی خلفای عباسی، امامی‌مذهب بودند (منظورالاجداد: ۱۳۸۸ش: ۲۷).

در اوایل دوره فرمانروایی سلجوقیان، بدان سبب که آل‌بویه سال‌ها بر بغداد تسلط داشتند و سلاجقه اهل سنت نیز هنوز چندان با شیعیان آشنا نبودند، عملکردی تندتر برضد شیعیان وجود داشت که دارای رنگ‌وبوی مذهبی بود. اصل این برخوردها را نمی‌توان انکار کرد و در بسیاری از منابع تاریخی نیز انعکاس یافته‌اند. به هر صورت، در چهارچوب منطقی حفظ قدرت سیاسی، این مسئله قابل توجیه است که دولت‌ها چه با انگیزه‌های مذهبی

و چه به دلیل ترس و بدگمانی، سختگیری‌هایی کنند. سلاطین سلجوقی در آغاز، به شیعیان امامیه و اسماعیلیه به عنوان پدیده‌ای سیاسی می‌نگریستند که در صدد براندازی حکومت‌اند، و بدین سبب، با آنان مبارزه می‌کردند. مجموعه حاکمان سلجوقی اعم از شاه، وزیران، دیوان، سپاه و علما با پیروان امامیه و اسماعیلیه دشمنی می‌کردند (حلمی، ۱۳۹۰ش: ۱۵۳)؛ اما از دوره ملکشاه و پس از فوت یافتن خواجه نظام‌الملک، این دیدگاه تغییر کرد؛ چون سلاحقه در دوره ملکشاه، تقریباً سی سال بود که در ایران زندگی می‌کردند و مواضع سیاسی و رفتارهای اجتماعی آنان تغییر کرده و معتدل‌تر شده بود. سختگیری‌های اولیه در اصل، نتیجه اعتقاد راسخ آنان به مذهب ابوحنیفه نبود؛ بلکه بیشتر به دلیل حوادث سیاسی و کسب اقتدار صورت می‌گرفت. آنان اگر واقعاً حنفیانی متعصب بودند، سی سال وزارت خود را به خواجه نظام‌الملک شافعی مذهب واگذار نمی‌کردند؛ در ضمن، پس از مدتی، سلجوقیان بین شیعیان اسماعیلی و شیوه‌های تندروانه آنان با شیعیان امامیه، تفکیک قائل شدند؛ چون دریافتند امامیه، اهل تعامل و سازگاری‌اند؛ بنابراین، مواضع مسالمت‌جویانه سلاطین سلجوقی درباره شیعیان، نمایان شد. حتی درباره نظام‌الملک با اینکه گفته شده است وی بر شیعیان سخت می‌گرفت و داستان‌های ضدشعیبی سیاست‌نامه، حاکی از نفوذ شیعیان در دیوان‌هاست، این روایت، ناشی از تعصب مذهبی نظام‌الملک نبود. خواجه با بزرگان علم و ادب قوم شیعه انس و الفتی داشت و با حضور در مجالسشان و نیز دادن عطایا و صلوات، شیعیان را مورد تفقد قرار می‌داد. نگرانی این وزیر بزرگ، بیشتر به سبب مستعد بودن شیعیان در گرویدن به مذهب اسماعیلی بود (ستارزاده، ۱۳۸۵ش: ۹۳).

بدین ترتیب، خواجه نظام‌الملک با شیعیان، پیوند خویشاوندی برقرار کرد. او که «سر همه سنیان بود به شفاعت، دختر خود را به پسر سید مرتضی قمی داد و دختر امیر شرفشاه (سلفرشاه) را برای پسرش امیر عمر خواست» (قزوینی رازی، ۱۳۹۱ش: ۲۸۲). سلاطین سلجوقی نیز با شیعیان امامیه، پیوندهای خویشاوندی برقرار کردند؛ چنان که سلطان مسعود سلجوقی، دختر ملک رئیس صدقه شاعی را به همسری خواست و دختر سلطان محمود را به شاه رستم علی شهریار داد. رستم علی شهریار، پادشاه شیعی مازندران بود که ملاحظه او را کشتند (همان: ۱۶۴ و ۲۸۲). با وجود تعصب سلجوقیان، شیعیان با آزادی به فریاض و

شعائر مذهبی شان عمل می کردند و علما و وعاظ به کار تعلیم و جلسات وعظ و خطابه مشغول بودند. از سوی دیگر، برخی شیعیان در بدنه حکومت سلجوقی فعالیت می کردند (وفایی، ۱۳۹۱ش: ۱۵۷) و قدرت و نفوذ آنان افزایش یافته بود.

در هر جامعی از شیعت و سادات از پنجاه هزار تا به ده هزار و در هر مجلسی از دو-سه هزار تا پانصد و بیشتر و کمتر جمع می شوند... و جمع شیعه، باعث آبادان و حاصل با کثرت و قوت و شوکت و نور و انبوه و زینت است (قزوینی رازی، ۱۳۹۱ش: ۳۹۵).

شیعیان عصر سلجوقی در نظر داشتند با تربیت عناصر ورزیده فرهنگی در ساختار دولت، آن هم در سطوح بالای حاکمیت، به صورتی فعال مشارکت کنند؛ زیرا در آن صورت، قدرت لازم برای تحقق یافتن اهداف خود را به دست می آوردند (حلمی، ۱۳۹۰ش: ۱۶۳)؛ به همین سبب، شیعیان امامیه می کوشیدند از هر گونه درگیری با سلاجقه که به نابودی آنان می انجامید، خودداری کنند؛ زیرا می دانستند در صورت بروز درگیری نخواهند توانست به هدف های اصولی و درازمدت خود، جامه عمل ببوشانند. یکی از مسائلی که به روی کار آمدن وزرای شیعی کمک کرد، نقش آنان در دیوان استیفا بود. در این عصر، امور اقتصادی از مهم ترین مسائل دولتی محسوب می شد و جمع آوری مالیات ها و وظایف مالی، از جنبه های مهم وزارت به شمار می رفت. در اصل، مسئول نهایی حفظ اوضاع مساعد مالی دولت و ذخیره کردن پول برای مواقع اضطراری، وزیر بود و بعدها این مسئولیت به دیوان استیفا واگذار شد. وزرای دوره سلجوقی، سیاست مالی را تحت نظارت خود داشتند. تا زمانی که خواجه نظام الملک در قید حیات بود، با وجود داشتن مستوفی، خود بر تمام امور مالی نظارت می کرد. در پایان دوره وزارت نظام الملک، مجد الملک قمی به ریاست دیوان استیفا برگزیده شد و بدین صورت، شیعیان، شغلی حساسی را در اختیار گرفتند تا بتوانند نبض حاکمیت را در دست داشته باشند و از آن برای رسیدن به وزارت استفاده کنند.



از متون تاریخی، چنین برمی آید که خواجه نظام الملک، ضد شیعه نبود؛ بلکه از نفوذ رجال شیعی در دربار سلجوقیان نگران بود و می دانست آنان وزارت وی را سست خواهند کرد؛ بنابراین، سلاطین سلجوقی را از آنان برحذر می داشت. وی نوشته است:

و کسانی هستند که امروز در این دولت، قربتی دارند و سر از گریبان شیعت بیرون کرده اند و نه از شیعت اند و نه از این قوم؛ بلکه بواطنه اند و در سر، کار ایشان می سازند و قوت می دهند و دعوت می کنند» (نظام الملک، ۱۳۷۸ش: ۲۵۵).

برخی این سخن خواجه را دال بر مخالفت وی با شیعه دانسته اند؛ در حالی که وی در واقع، گروهی را در نظر داشته است که خود را به شیعیان نسبت می داده اند. برخی باطنیان به تشیع امامیه تظاهر می کردند و خواجه از آنان ناراحت بود. احتمالاً سلاطین سلجوقی، مطابق میل وی رفتار نمی کردند و برخی دولتمردان با نسبت دادن شیعیان به باطنیان، در صدد ضربه زدن به آنان و حذفشان بوده اند که البته این مسئله هرگز محقق نشد. حضور رجال شیعی در دستگاه دولت، پیامدهایی مثبت برای آنان داشت که از جمله آن ها نزدیک شدن ترکان و شیعیان بود. قزوینی از قول نویسنده کتاب *بعض فضایح الروافض* نوشته است: «در هیچ روزگاری، این قوت نداشتند که اکنون؛ چه دلیر شده اند و به همه دهان، سخن می گویند. هیچ سرایی نیست از ترکان که در او ده - پانزده رافضی نیستند و در دیوان ها هم دبیران ایشان اند» (قزوینی رازی، ۱۳۹۱ش: ۱۲۶).

امروزه براساس تحقیقاتی دقیق تر، معلوم شده است حتی اندیشه مخالفت با شیعیان در *سیاست نامه*، به دست نویسندگان بعدی ساخته و به کتاب الحاق شده است و کاملاً متعلق به خواجه نیست. اصولاً سیاست نزدیکی با شیعیان میانه رو (امامیه)، از سوی نظام الملک پیگیری می شده و این وزیر لزوماً مانع حضور شیعیان امامی در ساختار قدرت نبوده است و حتی اولین دولتمردان شیعی را وی به خدمت گرفت. شایان ذکر است که شیعیان اسماعیلی در دوره سلجوقیان (ملکشاه)، به همت حسن صباح در ایران، البته با شیوه های مسلحانه که مورد قبول حکومت سلجوقی نبود، قوت یافتند؛ در حالی که امامیه در بدنه حکومت و اجتماع زندگی می کردند؛ نه درون قلعه ها؛ بنابراین درباره آنان نظر منفی وجود نداشت.



وقتی سلاجقه، قدرت خود را در شرق ایران استوار می‌کردند، عناصر شیعی در دیلم، طبرستان، عراق عرب و عراق عجم، خوزستان و کرمان، حضور فعال داشتند. در این دوره، مراکز شیعه در ایران، رونق و شکوفایی داشت، شیعیان برای خود، مدارس، مساجد و کتابخانه‌ها داشتند و حتی در حیات درباری نیز رخنه کردند (بویل، ۱۳۶۶ش: ۲۷۹). نزدیکی شیعیان با ترکان که در سده‌های پنجم و ششم تحقق یافت، باعث شد بسیاری از ترکان، مذهب شیعه را قبول کنند و هر جا تسلط و قدرتی دارند، دست مبلغان شیعه، علما و مناقبخوانان را در تبلیغ و نیز مدح و ذکر مناقب ائمه خود باز گذارند و از سر اعتقاد به ائمه شیعه، دوستان آنان را توقیر کنند و نیکو دارند.

در باره مذهب خواجه نیز بحث‌هایی وجود دارد و حتی برخی وی را شیعه دانسته‌اند که البته این نظر، صحیح نیست؛ چون هندوشاه نخجوانی به شافعی بودن وی تصریح کرده است که شاید به سبب هم‌گرایی‌های موجود بین دو مذهب شافعی و امامیه، خواجه با شیعیان امامی، بیشتر مدارا می‌کرده است؛ البته گویا خواجه به نحوی در صدد احیای سنت‌های ایرانی بوده و بر اندیشه ایرانی‌شهری تأکید کرده است. دلیل این مسئله را بدین شرح بیان کرده‌اند که او در *سیاست‌نامه*، هیچ‌گاه از واژه‌های «خلیفه» و «سلطان» استفاده نکرده و به جای آن‌ها واژه «پادشاه» را به کار برده است. وی برخلاف نظریه پردازان در حوزه اندیشه سیاسی مانند ماوردی و غزالی، در جنگ بین خلافت و سلطنت، کاملاً طرفدار سلطنت است و نظریه الهی حکومت و سلطنت را هدیه الهی (نه موهبتی از جانب خلیفه) دانسته است (شریف، ۱۳۸۹ش: ۲/۲۲۱). همان‌گونه که گفتیم، برخی حتی با مقایسه نسخه‌های خطی *سیاست‌نامه*، به این مسئله پرداخته‌اند که این اثر یا متعلق به خواجه نیست و بعداً نوشته و به وی منسوب شده است و یا مطالب آن تحریف شده و عجیب، آن است که در نخستین سال‌های پس از مرگ خواجه و از جانب مورخان هم‌عصر خواجه، هیچ‌کس از *سیاست‌نامه* او سخن نگفته و احتمالاً اگر این کتاب، تألیف وی باشد، بعدها مطالبی مبنی بر ضدیتش با شیعیان بر آن افزوده شده است (ابوالحسنی، وبگاه علی ابوالحسنی). اگر بپذیریم مطالب ضد شیعی خواجه از آن وی است، احتمالاً علت این مسئله، ملالت او از سلطان ملک‌شاه سلجوقی بوده است و به‌طور کلی، اختیار امور از دست خواجه بیرون رفته بود؛ چون این



جمله گلايه آميز وي که نوشته است: «کسانی هستند که در اين دولت، قربتي دارند و سر از گريبان شيعت بيرون کرده اند»، ناراحتی وي از نزديک شدن سلطان به کسانی را نشان می دهد که خود را به شيعه منسوب کرده اند و در واقع، شيعه نيستند. از آنجا که خواهی، سياست نامه را در آخرين سال های حياتش نوشته است، مطالب ضد شيعه در آن وجود دارد؛ چون در اين سال ها سلطان سلجوقی به شيعيان نزديک شده بود.

ورود رجال شيعه به دستگاه سلاجقه در عراق، باعث شد در خراسان نيز زمينه های گسترش تشيع فراهم شود. اين مسئله از دوره سلطان سنجر آغاز شد و با توجه به محوريت مشهد الرضا به جایی رسيد که شيعيان در دوران خوارزمشاهيان، به طرفداري از سپاهيان خوارزمی در مقابل خلفای عباسی برخاستند (راوندي، ۱۳۶۴ش: ۳۹۴).

۲. نهاد وزارت و شيعيان

در حکومت سلجوقيان، دو نهاد دين و دولت در کنار هم فعال بودند و نهاد دولت می بايست در چهار چوب حکومت سلجوقی، به صورت يک عنصر باثبات عمل می کرد. اين نهاد، بازوی کشوری حکومت به شمار می رفت و در رأس آن، وزارت قرار داشت. وزارت در عصر سلجوقيان، يکی از ويژگی های جاافتاده حکومت اسلامی محسوب می شد و وزير در مقايسه با قبل، قدرت زيادی از سوی سلاطين ترک نژاد بی تجربه اعمال می کرد. اين مقام، محور دستگاه حکومتی به شمار می رفت و به عنوان نایب سلطان، عهده دار تمام جنبه های تشکيلات کشوری بود که تحت نظارت حکومت مرکزی قرار داشت.

در دستگاه خلافت و نيز دستگاه های دولتی سلاجقه و امرای اين عهد، عده ای از وزرا و ديوانسالاران شيعی، فعال بودند که از جمله آنان می توان هبه الله محمد بن علی، معروف به ابن مطلب، وزير المستظهر بالله، خليفه عباسی را نام برد. ابوعلی حسن بن صدقه در سال ۵۱۳ق. وزير المسترشد بالله، خليفه عباسی و دارای القاب «سيد الوزرا» و «صدر المشرق و المغرب» بود. وی يک بار هم از وزارت عزل شد؛ اما دوباره به اين مقام رسيد (ابن طقطقی، ۱۳۵۰ش: ۱۲۶).



۳. وزرای شیعه در دربار سلجوقیان

یکی از نخستین شیعیان امامیه در دربار طغرل اول، امیر ابوالفضل عراقی بود که نزد این پادشاه، مقام و احترام بسیار داشت. او باروی شهر ری، بارو و مسجد قم، و نیز مناره‌هایی را ساخت و مشهد و قبه سنی فاطمه بنت موسی بن جعفر (ع) را آباد کرد (قزوینی رازی، ۱۳۹۱ش: ۲۳۶). در گنجینه آثار قم تأکید شده است وی اهل قم بوده، نسب علوی داشته و مردی خیر و باندیشه بوده است (فیض، ۱۳۵۰ش: ۲۲۷). یکی از مسائل مهم درباره وزارت در دوره سلجوقی، استیلای طولانی خواجه نظام‌الملک بر این مقام است. وی از دوره طغرل و در تمام دوران آلبارسلان تا پایان حکومت ملکشاه، وزارت این دولت را برعهده داشت؛ به طوری که برخی این دوره را «الدولة النظامیه» نامیده‌اند. بدون شک، خصوصیات و توانایی‌های شخصی تعیین می‌کرد که آیا سلطان باید بر امور مسلط باشد یا وزیر، و کدام یک باید بر جریان امور نظارت کنند؛ به‌ویژه اینکه از اواسط دوره ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵ق. / ۱۰۷۲-۱۰۹۲م)، اختلاف بین وزیر و ملکشاه قوت گرفت. سلیمان راوندی درباره متغیر شدن ملکشاه بر خواجه نظام‌الملک، دلایلی را ذکر کرده که مهم‌ترین آن‌ها اختلاف بر سر جانشینی بوده است (راوندی، ۱۳۶۴ش: ۱۳۴)؛ اما اصل ماجرا آن بود که نظام‌الملک، قشون عظیم خصوصی‌ای از غلامان نظامی داشت که طبق نوشته سید صدرالدین، تعداد آنان به بیست هزار نفر می‌رسید (صدرالدین، ۱۹۳۳م: ۳۶).

ابن جوزی نوشته است: نظام‌الملک، هزاران نفر غلام داشت (ابن جوزی، ۱۳۵۷ش: ۱۰/۴۱). اختلاف بین ملکشاه و خواجه از این جهت، حائز اهمیت بود که فضا را برای فعالیت‌های شیعیان گسترده‌تر کرد. به نظر می‌رسد از اواسط حکومت ملکشاه سلجوقی، سلطان و خواجه، هر دو در صدد بهره‌گیری از نیروی شیعیان برآمدند. شیعیان دریافته بودند عامل اصلی‌ای که سلاجقه را براساس سنت محمود غزنوی به سوی مبارزه علیه شیعیان سوق می‌داد، وجود وزرای مانند خواجه نظام‌الملک توسی بود؛ بنابراین، آنان نیز سیاست خود را بر دو محور استوار کردند: یکی مبارزه با مخالفان شیعیان که پادشاهان سلجوقی را به مبارزه علیه شیعیان تحریص می‌کردند و دیگری سیاست نزدیک شدن به دستگاه حکومت سلاجقه و نفوذ در آن. تاج‌الملک ابوالغنائم توانست با ایجاد طیفی از مخالفان

همچون مجدالملک قمی و سدیدالملک ابوالمعالی، و همچنین همدستی با ترکان خاتون، همسر ملکشاه که با خواجه نظام الملک، مخالف بود، زمینه سقوط خواجه را فراهم کند (راوندی، ۱۳۶۴ش: ۱۳۳). تاج الملک قمی (شیرازی) به خاندان دیوانی ای شیرازی تعلق داشت و پدرش خسرو فیروز، یکی از حکام محلی فارس بود که ساوتکین، صاحب کرمان، فارس و عراق، او را به ملکشاه معرفی کرد و سپس او تا منصب طغرای و وزیر زوجه اصلی ملکشاه (ترکان خاتون) رسید (لمبتون^۱، ۱۳۷۲ش: ۳۲۷).

۴. وزارت تاج الملک ابوالغنائیم

این وزیر، شیعه امامی بود و قزوینی رازی به نقل از کتاب *بعض فضایح الروافض* نوشته که رافضی بوده است. قزوینی وی را شیعه ندانسته و گفته است: «تاج الملک، لقب مرزوان است و... حلیف و معاهد صباح بود» (قزوینی رازی، ۱۳۹۱ش: ۱۳۰). نویسنده کتاب *زبدة النصره* و *نخبه العصره* به شیعه بودن وی تصریح نکرده؛ اما شرحی مفصل درباره اقدامات وی و نیز بزرگی و داد و دهش او نوشته و آورده است:

تاج الملک، خوش لهجه و زبان آور و ثروتمند بود. دستی در بخشش داشت که اگر یک دهم بخشش آن بر صحرا بیارد، از دریا بیشتر آب پیدا می کند. او همت هایی داشت بزرگ که آخر نداشت و به وصف نمی آمد. کوچک ترین همتش از روزگار، بزرگ تر بود. خداوند، لباس های بزرگواری بر او پوشاند. این لباس ها درست به قد او بودند؛ نه دراز و نه کوتاه. او یگانه دنیا و بی نظیر بود. مردی بود همواره ساکت، خوش اخلاق و صاحب دستگاہ و ثابت قدم (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶ش: ۷۰).

وقتی بنداری که خود شیعه مذهب بوده، این گونه از تاج الملک تعریف کرده، مسلم است وی شیعه بوده است. ذبیح الله صفا نیز این وزیر را شیعه امامیه دانسته است؛ چون او پای گروهی از هم مذہبان خود مانند مجدالملک قمی را - که دیوان استیفا را به او داد- به دربار

1. Lambton

سلجوقیان باز کرد (صفا، ۱۳۷۲ش: ۱۸۷/۲). دشمنی وی با خواجه باعث شد یکی از دست پروردگان تاج‌الملک به نام ابن‌بهمنیار در صدد مسموم کردن خواجه برآید که البته موفق نشد (ابن جوزی، ۱۳۵۷ش: ۸/۳۳۰). حتی گفته شده است ملکشاه، خواجه را عزل کرد و مقامش را به تاج‌الملک داد (مستوفی، ۱۳۶۲ش: ۷۹). براساس اطلاعات برخی منابع، پس از مرگ ملکشاه، تاج‌الملک رئیس دیوان وزیر شد (کلوزنر، ۱۳۶۳ش: ۶۲)؛ اما مسلم است که در آخرین دولت خواجه، تاج‌الملک، صاحب دیوان طغرا و مجدالملک، رئیس دیوان استیفا شد (مستوفی، ۱۳۶۳ش: ۱۲۶). گویا ملکشاه پیش از کشته شدن خواجه، وی و بسیاری از دست پروردگان خواجه را که در کار دیوان بودند، از کار برکنار کرد و تاج‌الملک و دوستانش را به جای آنان نشانده (بویل، ۱۳۶۶ش: ۵/۱۰۴). در *زبده‌التواریخ* آمده است: ملکشاه، پیام مشهور اعتراض سلطان به نظام‌الملک را که گفته بود: «تو بر ملک من دست انداخته‌ای و ممالکم به فرزندان و خویشان و غلامان بخش می‌کنی؛ گویی در ملک، انباز منی. می‌خواهی بفرمایم تا دوات وزارت از پیش‌رویت بردارند؟»، از طریق تاج‌الملک برای خواجه فرستاد (صدرالدین، بی تا: ۱۰۱)؛ بنابراین، تاج‌الملک در ایجاد اختلاف بین ملکشاه و خواجه، بی‌نقش نبوده است. او پس از قتل خواجه در زمان حکومت محمد بن ملکشاه، دولتی تشکیل داد که هفت ماه طول کشید (نخجوانی، ۱۳۵۷ش: ۲۸۲). در *حیب‌السیر* آمده است تاج‌الملک هنگامی که توانست نظام‌الملک را از کار برکنار کند و خود، قدرت را در دست گیرد، پای گروهی از هم‌مذهبان خود مانند مجدالملک ابوالفضل قمی را - که دیوان استیفا را بدو داده بود - به دربار سلجوقیان باز کرد (خواندمیر، ۱۸۵۸م: ۲۴۵). در این دولت، مجدالملک مستوفی و سدیدالملک ابوالمعالی، منشی شدند و سرانجام، غلامان نظامیه، منسوب به خواجه نظام‌الملک و هواداران برکیارق بن ملکشاه، تاج‌الملک را به قتل رساندند. در دوره فرمانروایی سلطان برکیارق بن ملکشاه (۴۸۷-۴۹۷ق. / ۱۰۹۴-۱۱۰۴م). مجدالملک به مقام جانشینی استاذ علی مستوفی دست یافت.

۵. وزارت مجدالملک قمی

این وزیر، دیوانسالاری شیعی بود که به صورت رسمی، وارد تشکیلات سلجوقیان شد و در شیعه بودن وی تقریباً هیچ تردیدی وجود ندارد. قزوینی رازی نوشته است: «مجدالملک، شاعی (شیعه) و معتقد و مستبصر و عالم و دانا بود» (قزوینی رازی، ۱۳۹۱ش: ۱۳۱). ابن اثیر نیز تصریح کرده است وی مردی خیر بود، شبها نماز می خواند، صدقه بسیار به ویژه به علویان می داد و متشیع (شیعه مذهب) بود؛ ولی صحابه را به نیکی یاد می کرد (ابن اثیر، بی تا: ۱۷/۲۶۵). ملکشاه سلجوقی، مجدالملک را تأیید و به روایت قزوینی، بر وی اعتماد کرد (همان: ۲۸۱)؛ بنابراین، مجدالملک در دوره وزارت نظام الملک، نایب شرف الملک خوارزمی مستوفی شد و سپس مقام ریاست دیوان را به دست آورد (اقبال، ۱۳۸۰: ۱۰۹). وقتی نظام الملک از صحنه سیاسی کنار رفت، مدتی کوتاه، مجدالملک به منصب کاتبی ملکشاه انتخاب شد (مستوفی، ۱۳۶۴ش: ۴۳۸). پس از فوت ملکشاه، در دوره حکومت سلطان محمد بن ملکشاه (۴۸۵-۴۸۷ق) و در دوره برکیارق در دولت های سه وزیر وی (عزالملک، مؤیدالملک و فخرالملک) که فرزندان نظام الملک بودند، مجدالملک مدتی ریاست دیوان استیفا را برعهده داشت و زمینه را برای رسیدن به مقام وزارت فراهم کرد و در نهایت، در سال ۴۹۰ق. / ۱۰۹۷م. صاحب مقام وزارت شد. او با استفاده از لیاقت و فرصت طلبی خود، بعد از سلطان، قدرت واقعی را در اختیار داشت و در سرتاسر دوره برکیارق بر وزارت نظارت می کرد. علت ارتقای مقام مجدالملک، آن بود که فخرالملک بن نظام الملک، شایستگی برادرش را نداشت. میان وی و برادرانش، ابوالمظفر و عبیدالله، برسر تقسیم جواهراتی که از خواجه میراث مانده بود، اختلافی شدید به وجود آمد و نقش مجدالملک در ایجاد نفاق بین برادران، درخور توجه فراوان بود؛ زیرا فخرالملک، برادر مؤیدالملک در شهر ری، تشنه وزارت بود و مجدالملک به او کمک کرد. در این هنگام، مؤیدالملک به حبس افتاد و فخرالملک بر مسند وزارت نشست؛ اما چون مادر سلطان به مجدالملک عنایت داشت، به او کمک کرد تا وزارت را به دست آورد؛ بدین صورت، فخرالملک به ظاهر در مقام وزارت باقی ماند؛ زیرا از لیاقت، فضیلت و ادب محروم بود (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶ش: ۹۷).

مجدالملک، شیعه‌ای عالم و عادل بود و در مشورت سلطنت، قوّت وزارت و فرماندهی و جهانداری به جایی رسید که مادر سلطان برکیارق را به همسری خواست، گنج‌های عالم برداشت، بر لشکرها از حد روم تا یوزکند (از بلاد ماوراءالنهر) و بلاد چین و ماچین، فرمانده شد و سلطان‌نشانی و تاج‌بخشی می‌کرد (قزوینی رازی، ۱۳۹۱ش: ۱۳۱). وی در ساختن بنا بر مشاهد و مزارات امامزادگان شیعی، اهتمام بسیار داشت و بر قبه امام الحسن بن علی، زین العابدین، محمد باقر و جعفر صادق - علیهم السلام - در بقیع و مشهد امام موسی کاظم و امام محمد تقی (ع) و مقابر قریش، بنا ساخت (قزوینی رازی، ۱۳۹۱ش: ۲۳۶). او مزار عبدالعظیم الحسینی در شهر ری و بسیاری از مزارات امامزادگان را نیز تعمیر کرد و فرمان بنا داد، اوقاف بسیار برای مخارج آنها تعیین کرد و «در مشهد، ده خسروجرد را که مدفن سید حسین، نواده عیسی بن زید علی بود را عمارت کرد» (ابن فندق، بی تا: ۲۰۶).

مجدالملک بسیار کوشید تا اموال دیوانی را تحت نظم درآورد و از حیف و میل شدن اموال پیشگیری کند؛ از این روی، با مخالفت بزرگان دیوانی و لشکری که افرادی سودجو و قدرتمند بودند، روبه‌رو شد. آنان در صدد قتلش برآمدند و وی را به الحاد متهم کردند. «از برکیارق وی را خواستند و چون سلطان اجابت نکرد، به خیمه و نوبتی سلطان حمله کردند و مجدالملک را کشتند» (راوندی، ۱۳۶۴ش: ۱۴۵). سپاهیان، اتهام همدستی این وزیر با اسماعیلیان را بارها با برکیارق مطرح کردند؛ چون گاه که ستاره بخت سلطان در حال خاموشی بود، وی از اسماعیلیان کمک خواسته بود و متهم به این همکاری بود (Hodgson¹, 1955: 86).

۶. وزارت سعدالملک ابوالمحاسن

وی از وزرای شیعی بود که در آغاز، با تاج‌الملک ابوالغنائیم مصاحبت می‌کرد (ابن اثیر، بی تا: ۴۲/۱۸). در دوره سلطان محمد بن ملک‌شاه (۴۹۸-۵۱۱ق. / ۱۱۰۵/۱۱۱۸م.)، سعدالملک از میان شیعیان، منصب وزارت سلجوقیان را به دست آورد. وی نخست، به عنوان مستوفی مؤیدالملک برگزیده شد و چهارمین وزیر محمد بن ملک‌شاه بود که از سال ۴۹۶ تا

1. M.G. Hodgson



سال پانصد هجری قمری، وزیر سلجوقیان بود. او نخست، در گنجه، مستوفی بود و وقتی محمد بن ملک‌شاه به تبریز آمد، به وزارت منصوب شد. سعدالملک دیوان استیفای خود را به دیوانسالاری شیعی به نام زین‌الملک ابوسععد بن هندو واگذار کرد.

برخی اعتقاد دارند بوسععد آبی (آوی) گویا نیز از وزرا و علمای شیعی بوده که نامش منصور بوده و برحسب قراین می‌بایست نامش در کتاب *التقص* درج می‌شد و نشده است. گویا وی برادر سعدالملک بوده که هردو با هم برادر و هم‌فکر و هم‌عقیده بودند و هردو به دستور سلطان محمد سلجوقی به قتل رسیده‌اند و ابوسععد، یکی از آن چهار نفر بوده و از اعیان و اکابر دیوان سعدالملک که بر دروازه اصفهان مصلوب شدند، بوده است (حسینی ارموی، ۱۳۸۵ش: ۲ / ۷۳۱).

سعدالملک همراه گروهی از اشخاص معتبر، در نتیجه توطئه محمد خطیبی، رئیس اصفهان که حامی باطنیان بود، کشته شد. خطیبی با بیان این مسئله که وی و یارانش دارای احساسات باطنی هستند، سلطان را به آن‌ها بدبین کرد و در نتیجه توطئه‌ای که صورت گرفت، سعدالملک که قزوینی رازی وی را شیعه اصولی امامی دانسته است (قزوینی رازی، ۱۳۹۱ش: ۱۳۱)، همراه چند نفر دیگر از شیعیان امامیه به نام‌های زین‌الملک ابوسععد هندو و ابوالفضل صفی قمی نایب خطیرالملک - که همگی دیوانسالار بودند - در دیوان استیفا کشته شدند. پس از آن، سلطان پشیمان شد و سه روز بار نداد. وقتی در روز چهارم، بر تخت نشست، همه قاصدان سعدالملک ترسیده بودند و شمس رازی (شاعر شیعی) نزد سلطان آمد و این شعر را خواند:

تو را سعد و بوسععد بودند یار چو تاج از بر سر در آویختی
 در آویخت بایست بدان هردوان تو آن هردوان را بر آویختی
 در این شعر، منظور از سعد، سعدالملک و مراد از بوسععد، زین‌الملک است. پس از شنیدن این شعر، سلطان گریست و به شاعر، سیم و خلعت بخشید و دستور داد سعدالملک را با حرمت و رونق تمام دفن کنند (همان: ۱۳۱). سعدالملک، قوی‌ترین کابینه شیعی را در دولت سلجوقی تشکیل داد. این واقعه در دوران حکومت محمد بن ملک‌شاه اتفاق افتاد و



بنابر نوشته بنداری، پس از رفتن سعدالملک، کشور آرام به صورتی هولناک درآمد (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶ش: ۱۰۹).

این حادثه، نشانگر تباهی وزارت در دوره پسین سلجوقیان است که نه تنها در نتیجه ضعف ذاتی این نظام، بلکه بر اثر تجزیه قدرت سیاسی سلجوقی صورت گرفت. در زمان وزارت سعدالملک، نوعی تباهی موقت در وزارت روی داد (لمبتن، ۱۳۷۲ش: ۵۷). یکی از مشکلات شیعیان امامیه در این زمان، تضاد آنان با اسماعیلیه بود و اسماعیلیه که از قدرت یافتن امامیه در دستگاه حکومتی، نگران بودند، ضربه‌هایی بر شیعیان زدند. شیعیان امامی در این زمان هم از مخالفان خود در درون حکومت ضربه می‌خوردند و هم از اسماعیلیه. تعداد امامیانی که در این دوره به دست اسماعیلیان کشته شدند، اگر بیشتر از شمار حاکمان و دولتمردان سلجوقی نباشد، کمتر نیز نبوده است.

اختلاف میان امامیه و اسماعیلیه به نظرات متفاوت آنان درباره جانشینی امام صادق (ع) و غیبت امام بازمی‌گردد. از نظر امامیه، تنها یک امام، غایب است؛ اما به اعتقاد اسماعیلیه، تعداد امامان مستور، بیشتر از یکی است و معلوم نیست. درباره توحید، اسماعیلیه معتقدند خداوند متعال نه مثل دارد و نه ضد. آنان صفات را به صورت مطلق از وجود خدا نفی می‌کنند؛ در حالی که امامیه، صفات خدا را عین ذاتش می‌دانند. اسماعیلیه به معاد جسمانی اعتقاد ندارند؛ بلکه معاد را صرفاً از نوع روحانی می‌دانند و به بهشت و جهنم، ملائکه و جن ایمان دارند؛ ولی تفسیرشان از این امور با نظر شیعه امامی، متفاوت است (سبحانی، ۱۴۱۸ق: ۱۹۱). اسماعیلیه معتقدند امامت دُورِ عدد هفت گردش می‌کند و نبوت به حضرت محمد (ص) ختم نشده است و تبدیل و تغییر در احکام و شریعت و حتی برداشتن اصل تکلیف، مانعی ندارد؛ در حالی که امامیه حضرت محمد (ص) را خاتم الانبیا می‌دانند و برای وی دوازده وصی برمی‌شمرند (طباطبایی، ۱۳۶۲ش: ۳۹). از نظر سیاسی، اسماعیلیه بعد از شهادت امام صادق (ع) بر سر جانشینی آن حضرت با امامیه دچار اختلاف شدند و میان آن‌ها شکاف ایجاد شد. آنان در دوره‌های بعد، همواره امامیه را به مماشات و همکاری با حکومت‌ها متهم می‌کردند و به قیام بالسیف (مسلحانه) اعتقاد داشتند؛ در حالی که شیعه امامیه، میانه‌رو و اهل تقیه بودند. اسماعیلیان به تقیه اعتقاد نداشتند و به دنبال براندازی حاکمیت و خلافت



بودند و می‌گفتند امامیه با قرائتی که از مبارزه دارند، راه پیشرفت آنان را سد کرده‌اند و باید تضعیف شوند؛ به همین سبب، هم‌زمان با مبارزه با حاکمیت سلجوقیان، با شیعیان اثناعشری نیز مخالفت می‌کردند.

از جمله بزرگان شیعی متعددی که به‌دست اسماعیلیه کشته شدند، می‌توان خواجه شهید معین‌الدین کاشی، وزیر سلطان سنجر، سید منتهی جرجانی، سید اباطالب کیا در قزوین، سید حسن کیای جرجانی، سید اباهاشم کیای جیلانی، سید سیار قزوینی، خواجه بوالفضل بو‌عصام زینوآبادی، ملک گردوباز و رستم‌علی شهریار، پسر ملک ملوک مازندران را نام برد (قزوینی رازی، ۱۳۹۱ش: ۱۴۴).

برخی مخالفان شیعیان از جمله نویسنده کتاب *فضایح الروافض* کوشیده‌اند با بیان اشتراکات امامیه و اسماعیلیه، شیعیان امامیه را به تیغ سلجوقیان بسپارند. قسمتی از کتاب *التقص* عبدالجلیل قزوینی در پاسخ به این شبهات نوشته شده است (رضوی، ۱۳۹۱ش: ۴۴۴). به‌طور کلی، شیعیان اثناعشری، تندروی‌ها و کج‌اندیشی‌های اسماعیلیه را از همان آغاز کار و دوره امام صادق (ع) نمی‌پذیرفتند. قدیمی‌ترین ردیه‌ها علیه اسماعیلیه را فضل بن شاذان شیعی نوشت و عبدالجلیل قزوینی، مؤلف کتاب *التقص* هم رساله‌ای قابل توجه علیه اسماعیلیه نگاشت که البته در حال حاضر، مفقود است (دفتری، ۱۳۷۷ش: ۳۳ و ۶۴).

اسماعیلیان نیز علاوه بر مخالفت‌های نظامی و سیاسی با شیعیان امامی، فعالیت‌هایی فکری و فرهنگی علیه امامیه صورت دادند و کتاب *تنبيه الهادی و المستهدی*، نوشته حمیدالدین کرمانی از جمله آثاری است که در آن با شیعیان امامی مذهب مناقشه شده است (حمیدالدین کرمانی، ۱۹۸۳م: ۴۶). در ادامه همین نگرش، دولت‌های شیعی ایران مانند آل‌باوند در طبرستان با اسماعیلیان، رابطه‌ای خصمانه داشتند و مخصوصاً وقتی فرزند رستم بن علی، معروف به شاه غازی در سال ۵۳۷ق. به‌دست نزاریان ترور شد، به‌گفته‌ی ظهیرالدین مرعشی، شاه غازی از سر کشتگان اسماعیلی، مناره‌ها ساخت (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲ش: ۴۰). عبدالجلیل قزوینی هم درباره‌ی این مسئله نوشته است:



و در همهٔ بیسط زمین و دایرهٔ مسلمانی، کدام سنی است که با ملحدان، آن کرده که شاه شاهان، رستم بن علی بن شهریار شیعی از قلعه گشادن و ملحد گرفتن و قتل و نهب و مانند آن که اظهر من الشمس است؟ (قزوینی رازی، ۱۳۹۱ش: ۵۵۳).

در دورهٔ محمد بن ملک‌شاه، هشت دولت یا کابینه تشکیل شد و باینکه در نتیجهٔ توطئهٔ محمد خطیبی، به فعالیت‌های دیوانی شیعیان لطمهٔ شدید خورد، در کابینه‌های پنجم و ششم محمد بن ملک‌شاه، شیعیان همچنان نقش داشتند. کابینهٔ پنجم را ضیاءالملک ابونصر تشکیل داد که نایب مستوفی وی ابوالفضل صفی قمی بود و ریاست دیوان طغرا را معین‌الدین مختص‌الملک برعهده داشت که در کابینهٔ سعدالملک، جانشین طغرا بود.

در دورهٔ فرمانروایی سلطان سنجر، یازده نفر به وزارت رسیدند که دو نفر از آنان به نام‌های شرف‌الدین ابوطاهر و معین‌الدین مختص‌الملک، شیعه بودند. شرف‌الدین ابوطاهر سعد بن علی قمی، مدتی به بغداد رفت و در اردوی ملک‌شاه، در دستگاه مذهب‌الدین کمنج به عنوان متصدی دیوان عرض لشکر فعالیت کرد. پس از آن، عمل مرو به او واگذار شد؛ سپس وی مدتی متصدی دیوان عرض لشکر شد و یک سال، در منصب وزارت قرار داشت. او دارای مقام و نامی نیک بود و در محرم سال ۵۱۶ق. درگذشت (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶ش: ۳۲۲) و در جوار تربت مقدس رضوی در مشهد مقدس به خاک سپرده شد (کاتب اصفهانی، ۱۸۸۹م: ۲۴۵). وی مدتی وزارت تاج‌الدین خاتون سفریه، مادر سلطان سنجر و محمد را برعهده داشت و امیرمعزی شاعر، اشعاری قابل توجه را درباره‌اش سروده است که برخی از آن‌ها شیعی بودن شرف‌الدین را نشان می‌دهند:

پشت شریعت و شرف دین مصطفی مهر ولی‌فروز و سپهر عدوشکن
در دهر، شاه‌سنجر و خاتون و صدر دین در آخرت، محمد و زهرا و بوالحسن
و نیز:

فرمان تو بر انس و جان در حد مرو شاهجان وز نعمت تو شادمان، آل رسول و بوالحسن
(اقبال آشتیانی، ۱۳۳۷: ۲۵۲).

محمد بن ملک‌شاه، برادر خود سنجر را بر حکومت خراسان، باقی گذاشت. سنجر نیز همواره ریاست و سلطنت برادر بر خود را به رسمیت می‌شناخت و هیچ‌گاه از فرمان وی سرپیچی نکرد. پس از آن، محمد، متوجه متصرفات غربی سلاجقه، یعنی آسیای صغیر و شام شد و چون در آن تاریخ، قدرت خلفای عباسی ضعیف شده بود، وی توانست بر عراق عرب نیز مسلط شود (بهرامی، ۱۳۵۶: ۷۳۲). گرچه پس از محمد، برادرش سنجر، بزرگ‌ترین فرمانروای سلجوقی شد، قلمرو حقیقی سنجر از ری به طرف مشرق تا حد کاشغر و سند بود و نواحی غربی به دست امرا و اتابکان سلجوقی و پسران محمد اداره می‌شد؛ بدین صورت، در واقع، دو کانون قدرت در خراسان و عراق شکل گرفت. پس از اسارت سنجر به دست غزها در سال ۵۴۸ق. سلاجقه بزرگ منقرض شدند و قدرت در عراق ادامه یافت. از آنجا که سلاجقه، تعصبات دینی را در امور مملکتداری و طرز رفتار با مخالفانشان دخالت نمی‌دادند، به دنبال تشکیل دولت سلاجقه عراق و با توجه به جغرافیای سیاسی - مذهبی شیعی در این کشور و نفوذ روزافزون شیعیان، وزرای شیعی در اصل، از سال ۴۹۶ق. در دربار سلاجقه عراق، نقشی پررنگ تر ایفا کردند؛ البته اختلاف بین جانشینان ملک‌شاه سلجوقی، فعالیت‌های اسماعیلیان، اختلاف آنان با خلافت عباسی، جنگ با خلفا (الراشد بالله و المسترشد بالله) و فعالیت‌های نخبگان امامی مذهب، باعث افزایش نفوذ آنان در دستگاه اداری سلاجقه شد و پس از مرگ محمد بن ملک‌شاه و استقرار سنجر در خراسان به عنوان سلطان رسمی، در ایالات غربی، پراکنده‌گی‌هایی به وجود آمد و کشمکش‌هایی در دیوانسالاری به عنوان پدیده‌ای مستقل شکل گرفت؛ البته این ماجرا با تغییر سلطان واقعی، ارتباطی نداشت؛ به دیگر سخن، به همان اندازه که قدرت در رأس حکومت پراکنده شد، دیوانسالاری نیز دچار تشتت شد و شیعیان برای به دست آوردن مناصب، قدرت بیشتر یافتند.

۷. وزارت انوشیروان بن خالد

در کابینه پنجم محمد بن ملک‌شاه، یک نفر از شیعیان امامیه به نام انوشیروان بن خالد به ریاست دیوان عرض منصوب شد. این مسئله و نیز تصدی دیوان عرض از جانب شیعیان

نشان می‌دهد آنان در پی ازدست‌دادن سعدالملک دریافتند باید بر مناصب نظامی دست یابند. انوشیروان در کابینه ششم محمد بن ملک‌شاه که کابینه خطیرالملک میبیدی (۵۰۴-۵۱۱ق.) بود، خود را به مقام جانشینی نایب وزیر رساند؛ چون نایب خطیرالملک در این هنگام، کامل بن کافی اصفهانی بود. در سال ۵۱۱ق. انوشیروان برای مدتی تا شروع سلطنت سلطان سنجر، به عنوان نایب وزیر، امور وزارت را برعهده گرفت. نوشته انوشیروان بن خالد در دسترس است. انوشیروان، نویسنده کتاب *نفثة المصدور فی فتور زمان الصدور و صدور الزمان الفتور* است که اصل آن، موجود نیست؛ اما عمادالدین کاتب اصفهانی، *نفثة المصدور* را به عربی ترجمه کرد و آن را *انصرة الفترة و عصرة الفطره* نامید. وی اضافاتی بر متن اصلی نگاشت و این کار در سال ۵۷۹ق. یعنی ۴۷ سال پس از مرگ انوشیروان انجام شد. در سال ۶۲۳ق. عماد فتح بن علی بنداری کتاب *انصرة الفترة و عصرة الفطره* را خلاصه کرد و اثر جدید را *زبدة النصره و نخبه العصره* نامید؛ بنابراین، اصل کتاب، مربوط به انوشیروان بن خالد است. این کتاب، یکی از نفیس‌ترین و معتبرترین منابع تاریخی نوشته شده به قلم یک وزیر شیعی امامی در دوره سلجوقیان محسوب می‌شود.

انوشیروان بن خالد نوشته است:

سلطان محمد بن ملک‌شاه توسط یکی از خدمتکاران مخصوص خودش به من نامه نوشت و از وزیر خود، خطیرالملک میبیدی که عادت به نافرمانی و سرپیچی کرده بود، شکایت کرد و گفت: «من از صلاح و به‌راست آمدن این وزیر، مأیوس هستم و امیدی به راستی و استقامت وی ندارم. هرچندگاه یک نفر از فرزندان نالایق کافی را (منظور کامل بن کافی اصفهانی، فرزند عزالملک کافی است) در خانه من برقرار می‌کند. ای انوشیروان! دوست دارم از طرف من نایب وزارت باشی و خرابی‌ها را آباد سازی» و من در نیابت وزارت نشستم با آنکه وزیر، ناخشنود بود (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶ش: ۱۲۴).

با اینکه انوشیروان به نوشته خود، با دسیسه اطرافیان از نیابت وزارت برکنار شد، در هشتمین و آخرین کابینه دوره محمد بن ملک‌شاه، بار دیگر به مقام ریاست دیوان عرض

رسید. در دوره محمود بن ملکشاه، شش کابینه تشکیل شد و در سه دوره، انوشیروان بن خالد، عارض لشکر بود و در نهایت به مقام وزارت دست یافت. وی از سال ۵۱۲ تا سال ۵۲۲ق. به مدت ده سال، منصب وزارت را در اختیار داشت و بنابر نوشته خودش در این دوران، مورد آزار دو تن از افراد قرار گرفت: یکی شهاب اسعد، صاحب مقام طغرا و دیگری صفی ابوالقاسم مستوفی؛ بنابراین از وزارت استعفا داد و در دوران سلطان طغرل بن محمد بن ملکشاه (طغرل دوم، ۵۲۵-۵۲۹ق. / ۱۱۳۱-۱۱۳۴م.)، هیچ گونه مسئولیتی را نپذیرفت؛ اما در زمان این سلطان، یک دیوانسالار شیعی دیگر به نام شرف‌الدین علی بن ابی‌الرجا که نخست، وکالت سلطان طغرل را برعهده داشت، به مقام وزارت منصوب شد. وی معروف به جندتگین، خدمتکار قدیم سلطان طغرل بود. وی به شهادت و حصافت عقل و رزانت رأی، متحلی بود. نجم‌الدین ابوالرجا وزارت گرفتن وی را اشتباه می‌داند که از آنچه با قوام‌الدین ابوالقاسم در گزینی، وزیر قبلی رفت، عبرت نگرفت و وزارت قبول کرد (ابوالرجای قمی، ۱۳۶۳ش: ۲۷).

وی یک سال بیشتر، منصب وزارت را برعهده نداشت تا اینکه در سال ۵۲۹ق. سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه (۵۲۹-۵۴۷ق. / ۱۱۳۴-۱۱۵۲م.) به سلطنت رسید و انوشیروان بن خالد، بار دیگر به مقام وزارت منصوب شد و تا سال ۵۳۰ق. بر این مقام، باقی ماند؛ ولی در نهایت، به سبب زهد و شدت تواضع، از آن منصب کناره گرفت (منشی کرمانی، ۱۳۶۲ش: ۷۷). انوشیروان از نیکان و برگزیدگان مردم عصر خویش به شمار می‌آمد. وی برای خلفا و سلاطین وزارت کرد، بسیار متواضع بود و به داشتن این خلق شهرت داشت (ابن طقطقی، ۱۳۵۰ش: ۴۱۳). ابن جوزی نوشته است: وی در رمضان ۵۳۲ق. در بغداد در گذشت. جسدش را نخست در بغداد دفن کردند؛ سپس به نجف بردند و در جوار مرقد امام علی (ع) به خاک سپردند (ابن جوزی، ۱۳۵۷ش: ۷/۳۰۸).

۸. وزارت خاندان مختص الملک کاشی

این خاندان از معتبرترین افراد دیوانی شیعی در دوره سلجوقی بودند و برخی کسان آنان بدین شرح به مقام وزارت رسیدند:

الف) معین‌الدین ابونصر احمد بن فضل بن محمود کاشانی (مختص الملک کاشی - مختص اول): وی نخستین بار، در دوره سلطنت محمد بن ملک‌شاه در سال ۴۹۶ق. به واسطه دایب‌اش صفی‌الحرطه کاشی که نزد سلاجقه، جایگاهی شاخص داشت، به دربار این سلسله راه یافت و مراحل پیشرفت را طی کرد و در مقام جانشینی طغرای در دیوان انشا به کار مشغول شد. در دوره وزارت ضیاءالملک ابونصر احمد بن نظام‌الملک (۵۰۰-۵۰۴ق.)، او به مقام طغرای رسید و در ششمین کابینه دوره محمد بن ملک‌شاه، در وزارت خطیرالملک (۵۰۴-۵۱۱ق.) به مقام مستوفیگری نایل شد و این مقام را در هشتمین کابینه محمد بن ملک‌شاه در دوره وزارت ربیب‌الدوله (۵۱۱-۵۱۲ق.) نیز حفظ کرد.

معین‌الدین در سال‌های ۵۱۷ تا ۵۲۱ق. در دوره سلطان سنجر به وزارت رسید (حسینی یزدی، ۱۳۳۷ق/ ۱۹۰۹م: ۱۱۳؛ ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲ش: ۵۲). وی در طول وزارت خود، به عدالت رفتار می‌کرد، آثار خیر فراوان برجای گذاشت و به پیشرفت شیعیان کمک بسیار کرد. او از همه بهتر، تفاوت‌های سیاسی میان شیعه امامیه و اسماعیلیان را نشان داد؛ بدین سبب، در مبارزه با اسماعیلیان الموت می‌کوشید. سرانجام، جان خود را بر سر این کار گذاشت و دو تن از اسماعیلیان در یکی از روزهای نوروز که این وزیر، دیدار عمومی داشت، او را کشتند (منشی کرمانی، ۱۳۶۲ش: ۶۷). وی به تیغ ملاحظه‌ملاعین به شهادت رسید و به محتشم شهید مشهور شد (قزوینی رازی، ۱۳۹۱ش: ۲۳۷). معین‌الدین در دولت سعدالملک ابوالمحاسن که با توطئه خطیبی کشته شد، مقام طغرای داشت و پس از آن تا مقام وزارت ترقی کرد و در تمام دوران فعالیت خود، همتش را در مبارزه با اسماعیلیه به خاطر سعدالملک، هم‌مذهب امامی خود صرف کرد؛ به همین سبب، وقتی وزیر سلطان سنجر بود، در ربیع‌الاول سال ۵۲۳ق. به دست محمد کوهنج (کوهج) به قتل رسید (خواجه رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۱۴۴).

امیر معزی درباره وی اشعاری سروده و در ابیاتی، درباره شیعه بودنش سخن گفته است؛ مانند:

معین سزد که زند رأی پیش شاهنشاه علی سزد که زند تیغ در صف صفین
(اقبال آشتیانی، ۱۳۳۷: ۲۵۷).

در بیشتر منابع، این وزیر شیعه مذهب را به سبب تلاش برای بسط عدالت و انجام دادن کارهای عمرانی ستوده‌اند. وی چندین رباط ساخت و راه قم را مرمت کرد، بنایی آجری در راه قم به نام «دیر گچین» را تعمیر کرد و در پایان وزارتش به رد مظالم پرداخت؛ بدین صورت که فرمان داد هر کس به خدمتی و تکلف و رشوت و تعهد، وجهی به او داده بود، بیاید تا رد آن کند (منشی کرمانی، ۱۳۶۲ش: ۶۸). این وزیر و برادرانش بهاء‌الدین و مجدالدین، آثار خیر بسیار اعم از مدارس، مساجد، پل‌ها، رباط‌ها و مشاهد پدید آوردند و رد مظالم و صلوات کردند و خال ایشان به نام صفی، معمار مدرسه کاشان بود (قزوینی رازی، ۱۳۹۱ش: ۲۳۷).

ب) فخرالدین ابوطاهر اسماعیل (ابوطاهر معین ابونصر احمد بن فضل بن محمود کاشی، المختص دوم): وی دو بار به مقام وزارت رسید: یک بار از سال ۵۴۷ تا ۵۴۸ق. به مدت یک سال، وزیر سلطان سلیمان بن محمد بن ملکشاه بود: «فخرالدین قبل از سنجر، والی ری بود. چون سلطان سنجر را نکبت غز رسید، اتباع فخرالدین را بگرفتند و در ری خروج کردند. چون سلطان سلیمان بن محمد بن ملکشاه از مازندران به ری آمد، او وزیر شد» (ابوالرغای قمی، ۱۳۶۳ش: ۱۶۳)؛ بار دوم در عصر ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه، از سال ۵۶۰ تا ۵۶۲ق. وزارت کرد.

ج) معین‌الدین کاشی: وی در سال ۵۹۰ق. به مدت چند ماه، وزیر طغرل بن ارسلان (طغرل سوم) بود و سلیمان راوندی درباره وزارت او نوشته است:

خواجه معین کاشی را سلطان بناخت و دولت وزارت فرستاد و صدهزار دینار پیشکش به خدمت سلطان آورد و در سنه تسع و ثمانین خمسمائه، وزارتخانه ایشان

باز رونق از سر گرفت. خواجه معین‌الدین به خدمت اعلا پیوست. سلطان همایون را برنجانید و خوارزمیان را بجهانید و به دره خوار ری، مصافی سخت رفت (راوندی، ۱۳۶۴ش: ۳۳۱ و ۳۶۵). عاقبت، سلطان را چنان نمودند که وی ملاطفه به سراج‌الدین قماز می‌نویسد که کذخدای او بوده بود. سلطان، او را بفرمود گرفتن و اسباب و مملکت او تراج داد (همان: ۳۷۰).

۹. آخرین وزرای شیعی سلجوقیان

نفوذ شیعیان در دوران پایانی حکومت سلاجقه به آنجا رسید که سه وزیر آخر این سلسله به نام‌های عزیزالدین رضی (رضا)، معین‌الدین کاشی و فخرالدین بن صفی‌الدین ورامینی که یکی پس از دیگری روی کار آمدند (همان: ۳۳۱)، شیعه امامی بودند و بدین صورت، پرونده وزارت سلاجقه با وزرای شیعی بسته شد.

عزیزالدین بن رضا یازدهمین وزیر شیعی عهد سلاجقه است که بنداری نام وی را عزیزالدین بن رضی‌الدین ذکر کرده و او را بخشنده و دارای اخلاق پسندیده دانسته است (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶ش: ۳۴۲). «رضی‌الدین، معمار الحرمین است که حرم خدا و رسول که به چند موقف، به حج بایستاد و مشاهد فرمود و مدرک کرد» (قزوینی رازی، ۱۳۹۱ش: ۴۴۸). خاندان رضی‌الدین ورامینی، اهل تشیع و فضل دوست و شاعر پرور بودند، به معتقدان دیگر فرق اسلام احترام می‌گزاردند، در جود و سخا انگشت‌نما بودند و خانه‌ای باز و سفره‌ای گسترده داشتند. اعضای این خاندان از رؤسای بزرگ مذهبی به‌شمار می‌رفتند (پرویز، ۱۳۵۱ش: ۳۵۱).

پس از این وزیر، معین‌الدین کاشی به وزارت رسید که از ثروتمندان شیعه مذهب ساکن ورامین بود. قزوینی، نویسنده کتاب *التقص*، درباره آثار خیرات و احسان و برکات خاندان رضی‌الدین در ورامین نوشته است:

مدرسه رضویه و فتحیه و اوقاف معتمد و مدرسان عالم متدین و فقها و طالب مجد و خیرات ایشان در حرمین مکه و مدینه و مشاهد ائمه و اولاد ایشان از شمع نهادن و تبرک در هر زمان خوان نهادن و ادارات و رسوم نهادن که طوایف اسلام از

حنفی و سنی و شیعی بی تعصب و مانند آن استفاده نمایند (قزوینی رازی، ۱۳۹۱ش: ۲۲۶).

آخرین وزیر شیعه‌مذهب سلجوقیان که آخرین وزیر سلاجقه ایران نیز محسوب می‌شود، فخرالدین بن صفی‌الدین ورامینی، فرزند صفی‌الدین احمد و نواده رضی‌الدین ابوسعید ورامینی بود. راوندی نوشته است:

پس از معین‌الدین کاشی، سلطان طغرل، وزارت به صاحب‌کبیر، فخرالدین پسر صفی‌الدین ورامینی داد و به عظمتی و آرایشی هرچه تمام‌تر دست‌بوس کرد و بر رونق او بعد از نظام‌الملک، کس به وزارت نشست و سلطان به نشاط و طرب مشغول می‌بود و از اطراف فراغت می‌نمود (راوندی، ۱۳۶۴ش: ۳۸۹).

در پایان حکومت سلجوقیان در ایران، نهاد وزارت تقریباً به صورت کامل در اختیار شیعیان امامیه قرار گرفت و برخی عوامل به این مسئله کمک کرد: نخست، آنکه به صورت سنتی، دو نهضت شیعه‌گرایی و ایرانیگری با یکدیگر ممزوج بودند، نهاد وزارت سلاطین، همیشه در اختیار ایرانیان قرار داشت و ایرانیان با توجه به روحیه ضدسلطه‌ای که داشتند، به تشبیه متمایل بودند و در نتیجه، نهادهای اداری و وزارت در اختیار آنان قرار می‌گرفت؛ ثانیاً شیعیان، بیشتر در نواحی غربی و عراقین نفوذ داشتند و از وقتی مرکز حکومت سلاجقه به نواحی غربی کشیده شد، نفوذ شیعیان در تشکیلات اداری افزایش یافت؛ علاوه بر آن، شیعیان تشکیلاتی هدفمند داشتند و آن، عبارت از مبارزه‌ای مستمر بود تا در نتیجه آن، با سازش و مدارا از ضربه خوردن و حذف خود جلوگیری کنند. آنان به تبعیت از امامان خود تقیه می‌کردند و تقیه، خود نوعی مبارزه در حالت استتار محسوب می‌شد (مطهری، ۱۳۶۸ش: ۱۷۱).

۱۰. نتیجه‌گیری

نهاد وزرات در دوره فرمانروایی سلجوقیان از اهمیت بسیار برخوردار بود و خواجه نظام‌الملک به‌صورتی درخور توجه، سبب افزایش قدرت این نهاد شد. شیعیان در راستای تحقق یافتن هدف‌های مذهبی‌شان در صدد برآمدند بر بعضی نهادهای حکومتی از جمله وزارت دست یابند و بدین سبب با دولت سلاجقه با وفق و مدارا رفتار می‌کردند. با وجود مخالفت‌ها تدریجی‌های اسماعیلیه و حتی اقدام کردن آنان به نبرد مسلحانه و ترور، شیعیان امامیه برای حفظ تشیع، به همزیستی مسالمت‌آمیز با سلاجقه روی آوردند و توانستند با تصدی مشاغل و مناصبی مهم همچون ریاست دیوان‌های استیفا، عراض و اشراف و حتی مقام وزارت، به حفظ جایگاه تشیع در جامعه کمک کنند. شیعیان این دوران در مجموع، سیزده بار به وزارت رسیدند و با اینکه برخی از آنان به سبب توطئه‌های اسماعیلیان و درباریان سلجوقی، جان خود را از دست دادند، این گروه از مسلمانان توانستند برای ارتقای جایگاهشان گام‌های اساسی بردارند. اقدامات آنان به قدری مهم بود که حتی خواجه نظام‌الملک نتوانست کاری مهم علیه آنان انجام دهد و مجبور شد در آخرین کابینه خود، برخی شیعیان را وارد کند. گرچه قبل از آن، طغرل سلجوقی از مشاورت امیر ابوالفضل عراقی شیعی بهره‌مند شده بود، شیعیان در نظر داشتند با تربیت عناصر فرهنگی ورزیده، در ساختار دولت سلجوقی، آن‌هم در سطوح بالای حاکمیت به‌صورتی فعال مشارکت کنند؛ زیرا در آن صورت، قدرت لازم برای تحقق یافتن هدف‌های خود را به دست می‌آوردند؛ به همین سبب، شیعیان امامیه تلاش می‌کردند از هر گونه درگیری با سلاجقه که به نابودی آنان می‌انجامید، خودداری کنند؛ زیرا دریافته بودند در صورت بروز درگیری نخواهند توانست به هدف‌های اصولی و درازمدت خود جامعه عمل بپوشانند.

جدول ۱. فهرست وزرای شیعی و سال‌های وزارت آنان در دوره سلجوقیان

سال‌های وزارت	وزیر	پادشاه	
	تاج‌الملک ابوالغنائم	محمد بن ملکشاه	۱
	مجدالملک	برکیارق	۲
۴۹۶-۵۰۰ق.	سعدالملک ابوالمحاسن	محمد بن ملکشاه بن برکیارق	۳
۵۱۱ق.	انوشیروان بن خالد	محمد بن ملکشاه بن برکیارق	۴
۵۱۷-۵۲۱ق.	معین‌الدین مختص کاشی	سلطان سنجر	۵
۵۱۵-۵۱۶ق.	انوشیروان بن خالد	محمود بن محمد بن ملکشاه	۶
۵۲۸-۵۲۹ق.	شرف‌الدین علی بن رجا	طغرل محمد بن ملکشاه (طغرل دوم)	۷
۵۲۸-۵۳۰ق.	انوشیروان بن خالد	مسعود بن محمد بن ملکشاه	۸
۵۴۸-۵۴۹ق.	فخرالدین کاشانی	سلیمان بن محمد بن ملکشاه	۹
۵۶۰-۵۶۲ق.	فخرالدین معین‌المختص	ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه	۱۰
۵۷۱ق. به بعد	عزیزالدین بن رضا	طغرل بن ارسلان بن طغرل	۱۱
۵۷۱ق. به بعد	معین‌الدین کاشی	طغرل بن ارسلان بن طغرل	۱۲
۵۷۱ق. به بعد	فخرالدین بن صفی‌الدین ورامینی	طغرل بن ارسلان بن طغرل	۱۳

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (بی تا). **تاریخ بزرگ اسلام و ایران (الکامل)**. ترجمه ابوالقاسم حالت. ج ۱۸. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- _____ (بی تا). **تاریخ بزرگ اسلام و ایران (الکامل)**. ترجمه علی هاشمی. ج ۱۷. تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.
- ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی (۱۳۵۷ش). **المنتظم فی التاریخ الملوک و الامم**. ج ۱. حیدرآباد هند: مطبعة دایرةالمعارف عثمانی.
- ابن طقطقی، محمد بن علی (۱۳۵۰ش). **تاریخ فخری**. ترجمه محمد وحید گلپایگانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی (بی تا). **تاریخ بیهقی**. تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار. تهران: فروغی.
- ابوالحسنی، علی (منذر). (). «برده برداری از یک تحریف تاریخی: مندرجات ضدشیعی سیاست نامه». وبگاه رسمی استاد علی ابوالحسنی. www.monzer.ir.
- ابوالرجای قمی، نجم الدین (۱۳۶۳ش). **تاریخ وزرا**. به کوشش محمدتقی دانش پژوه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۳۸ش). **وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی از تاریخ تشکیل این سلسله تا مرگ سلطان سنجر (۴۳۳-۵۵۲)**. به کوشش محمدتقی دانش پژوه. تهران: دانشگاه تهران.
- اقبال آشتیانی، عباس و محمد قزوینی (۱۳۸۰ش). «مقدمه‌ای بر مراسمات دیوان سلجوقیان و خوارزمشاهیان و اوایل عهد مغولان». به کوشش اکرم مسعودی و نادر مطلبی. **نامه بهارستان**. س ۲. ش ۳. ص ۱۰۹.
- بنداری اصفهانی، عماد فتح بن علی (۱۳۵۶ش). **زبده النصره و نخبة العصرة (تاریخ سلسله سلجوقی)**. ترجمه محمدحسین جلیلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بویل، جی. آ. (۱۳۶۶ش). **تاریخ ایران کمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان**. ترجمه حسن انوشه. ج ۵. چ ۱. تهران: امیرکبیر.
- پرویز، عباس (۱۳۵۱ش). **تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهان**. تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران (علمی).



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۱۱

- حسینی ارموی (محدث)، جلال‌الدین (۱۳۸۵ش). **تعلیقات نقض**. ج ۲. تهران: انجمن آثار ملی.
- حسینی یزدی، ابن‌النظام محمد بن محمد بن عبدالله (۱۳۳۷ق / ۱۹۰۹م). **العراضة فی الحکایة السلجوقیه**. به سعی فارل زوسهایم آلمانی. لیدن، هلند: کتابخانه بریل.
- حلمی، احمد کمال‌الدین (۱۳۹۰ش). **دولت سلجوقیان**. ترجمه عبدالله نصری طاهری. با همکاری حجت‌الله جودکی و فرحناز افضلی. تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، اداره چاپ.
- حمیدالدین کرمانی، احمد بن عبدالله (۱۹۸۳م) **راحة العقل**. تحقیق مصطفی غالب. ج ۲. بیروت، لبنان: دار الاندلس.
- خواجه رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۶۲ش). **جامع التواریخ**. به کوشش بهمن کریمی. ج ۲. تهران: اقبال.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۳۳ش). **حبیب السیر فی اخبار افراد بشر**. بمبئی ۱۸۵۸. تهران.
- دفتری، فرهاد (۱۳۷۷ش). **افسانه‌های حشاشین یا اسطوره‌های فداییان اسماعیلی**. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: نشر و پژوهش‌های فرزانه روز.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۶۴ش). **راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق**. تصحیح محمد اقبال. حواشی و تصحیح مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر.
- رضوی، رسول (۱۳۹۱ش). «دفاع از امامیه و برائت از اسماعیلیه در النقض». **مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت عبدالجلیل رازی قزوینی**. ج ۱. تهران: چاپ مجلس شورای اسلامی.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۸ق). **بحوث فی الملل و النحل**. ج ۸. ج ۱. قم: امام صادق.
- ستارزاده، ملیحه (۱۳۸۵ش). **سلجوقیان (۴۳۱-۵۹۰)**. ج ۲. تهران: سمت.
- شریف، میان‌محمد (۱۳۸۹ش). **تاریخ فلسفه در اسلام**. ترجمه گروه مترجمان. زیر نظر نصرالله پورجوادی. ج ۲. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صدرالدین، ابوالحسن علی بن ناصر بن علی حسینی (۱۹۳۳م). **اخبار الدولة السلجوقیه**. لاهور: چاپ محمد اقبال.



- _____ (بی تا). *زبدة التواریخ: اخبار امرا و پادشاهان سلجوقی*. مقدمه و تصحیح محمد نورالدین و ضیاءالدین بونیات‌أف. ترجمه رمضان‌علی روح‌اللهی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۲ش). *تاریخ ادبیات ایران*. ج ۲. چ ۱۳. فردوسی.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۲ش). *شیعه در اسلام*. چ ۱. تهران: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ظهیرالدین نیشابوری، خواجه امام (۱۳۳۲ش). *سلجوقنامه*. تهران: نشر گلاله خاور.
- فیض، (۱۳۵۰ش). *گنجینه آثار قم*. قم: چاپ مهر استوان.
- قزوینی رازی، نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل (۱۳۹۱ش). *بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض (نقض)*. تهران: چاپ مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- کاتب اصفهانی، عمادالدین محمد بن صفی‌الدین (۱۸۸۹م). *زبدة النصره و نخبة العصره*. تحقیق هوتسما. لیدن، هلند.
- کلوزنر، کارلا (۱۳۶۳ش). *دیوانسالاری در عهد سلجوقی، وزارت در عهد سلجوقی*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: امیرکبیر.
- لمبتون، آن. (۱۳۷۲ش). *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نشر نی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۸ش). *سیری در سیره ائمه اطهار*. چ ۴. تهران: صدرا.
- مرعشی، سید نصیرالدین (۱۳۴۵ش). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*. تهران: شرق.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۳ش). *تاریخ گزیده*. به‌اهتمام عبدالحسین نوایی. چ ۳. تهران: امیرکبیر.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۸). *سیری در سیره ائمه اطهار*. چ ۴. تهران: صدرا.
- منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۶۲ش). *سمط‌العلی للحضرة العلیا*. تصحیح عباس اقبال. تهران: اساطیر.
- منظورالاجداد، محمدحسین (۱۳۸۸ش). «قدرت سیاسی امامیه در دوره سلطنت سلجوقیان». *فصلنامه تاریخ اسلام*. ش ۱۸. ص ۳۷.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۱۳

- نخجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی (۱۳۵۷ش). *تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان*. تصحیح عباس اقبال. به اهتمام توفیق سبحانی. تهران: کتابخانه طهوری.
- نظام‌الملک توسی، ابوعلی حسن (۱۳۷۸ش). *سیر الملوک (سیاست‌نامه)*. به اهتمام هیوبرت دارک. چ ۴. تهران: علمی و فرهنگی.
- وفایی، مرتضی (۱۳۹۱ش). «مدارس و محافل علمی و دینی و رجال شیعه در کتاب النقض». *مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت عبدالجلیل رازی قزوینی*. ج ۲. قم: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- Hodgson, M. G. (1955). *The Order of Assassins: The Struggle of the Early Nizari Hsmailis against the Islamic World*. The Hague.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۵، پیاپی ۱۱۵، بهار ۱۳۹۴

مناسبات مسلمانان با خزرها در سده نخست هجری با تأکید بر روایات مورخان مسلمان

ناصر صدقی^۱
مقصود شهبازی^۲

تاریخ دریافت: ۹۲/۷/۱۸

تاریخ تصویب: ۹۳/۴/۴

چکیده

در جریان بخشی از فتوحات اعراب مسلمان که معطوف به نواحی شمال آذربایجان بود، آن‌ها با کوه‌های قفقاز که مانع طبیعی‌ای مهم بود، برخورد کردند و با خزرها و دیگر اقوام تحت سیطره امپراتوری خزر مواجه شدند. خزرها قومی ترک‌زبان، و دارای خاستگاه قبیله‌ای و عشیره‌ای رو به شهرنشینی بودند که در این زمان، همچون اعراب در مسیر تشکیل امپراتوری جدید قرار گرفتند. روابط میان اعراب و خزرها به شکل جنگ‌ها و لشکرکشی‌های دوره‌ای، از زمان خلیفه دوم شروع شد و تا یک قرن بعد از آن در دو سوی شمال و

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز؛ n_sedghi@tabrizu.ac.ir

۲. کارشناس ارشد مطالعات قفقاز و آسیای مرکزی، دانشگاه تهران؛ mesud.sh@gmail.com

جنوب کوه‌های قفقاز، به صورت جنگ‌های مکرر و بی‌سرانجام ادامه یافت. هرچند مسلمانان در مقاطعی، در قلمرو خزرها پیشروی‌هایی موقت کردند، وجود موانع طبیعی همچون سلسله جبال قبخ (قفقاز)، برقراری تشکیلات منسجم در سازمان حکومتی خزرها و اتحاد دولت‌های خزر و ییزانس، از موانع عمده فراروی مسلمانان در پیشروی به سمت شمال قفقاز بود.

واژه‌های کلیدی: خزرها، مسلمانان، خلفای راشدین، خلفای بنی‌امیه، روابط، جنگ.

۱. مقدمه

به دنبال آغاز موج اول از لشکرکشی‌های مسلمانان در دوره خلافت عمر، فتوحات در سه جبهه اصلی پی گرفته شد: جبهه اول در عراق علیه امپراتوری ساسانی؛ جبهه دوم در شام، فلسطین و مصر علیه امپراتوری ییزانس؛ جبهه سوم در قفقاز. در پی فتح سرزمین‌های آذربایجان و ارمنیه، مسلمانان با امپراتوری خزر در ماوراء قفقاز، همسایه شدند. خزرها قبیله‌هایی نیمه کوچ‌نشین با منشأ ترکی، ساکن مناطق میان دربند تا ساحل رود ولگا^۱ بودند. آنان از سال ۳۰ تا ۳۵۴ق. حکومتی قدرتمند (خاقانات) تشکیل دادند که بر مناطقی وسیع از جنوب روسیه، کریمه، مشرق اوکراین، بخش اعظم از قفقاز، و سواحل غرب و شمال غربی دریای خزر فرمان می‌راند. در منابع اسلامی، نخست، یعقوبی و دینوری و در پی آن‌ها مسعودی و بسیاری دیگر از مورخان و جغرافی‌نویسان، خزران را از اعقاب یافث بن نوح شمرده‌اند (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۱/۱۸؛ مسعودی، ۱۳۷۴: ۱/۲۹؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۲۸). به نظر می‌رسد اسراییلیات و توجه مورخان اسلامی به تورات، از عوامل بر ساختن این گونه نسب‌نامه‌ها بوده است؛ البته اصطخری در این باب، سخنی متفاوت بدین شرح گفته است:

... خزر و روس و سریر، نام مملکت است؛ نه شهر و نه مردم. خزران به ترکان شباهتی ندارند. اینان سیاه‌موی اند و دو گروه: گروهی قراخزر نام دارند که از

1. Volga (Atil, Itil)

سیاه چردگی به سیاهی می‌زنند و شبیه هندوان‌اند و گروهی سپیدروی‌اند و زیبا (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۲۳).

تختگاه اولیه خزران در سمندر^۱ (گوشه شمال شرقی قفقاز) قرار داشت و آنان زیر فشار اعراب (مقارن ۱۰۴ق. / ۷۲۳م.)، پایتختشان را به مصب رود ولگا (شهر اتل^۲) منتقل کردند (مینورسکی^۳، ۱۳۷۵: ۱۸۴). ظاهراً مهم‌ترین شهر خزرها^۴ همین شهر اتل بود که علاوه بر خزران یهودی، مسیحیان، مسلمانان و بتپرستان هم در آنجا زندگی می‌کردند. ابن حوقل و مسعودی، شاه خزران و درباریان و خدمتکارانش را از یهودیان دانسته‌اند (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۳۹۰؛ مسعودی، ۱۳۷۴: ۱/۱۷۶). هرچند منشأ نام خزر و سرآغاز تاریخ این گروه، کاملاً معلوم نیست، براساس منابع اسلامی و نیز مطالعات ترک‌شناسان و خزرشناسان مشهور می‌توان گفت خزرها به لحاظ تاریخی، ساکن مرزهای جنوب روسیه و شمال قفقاز و به طور کلی از نظر سیاسی، باقیمانده یک دولت قدیمی ترک (کوک ترک^۵)، در چینی تئوچو^۶ و به عبارت روشن‌تر، بیشتر، بقایای اتحادیه غربی آن هستند (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۱۸۳) که به دنبال ضعف این اتحادیه، رهبری اتحادیه قبایلی جدید را برعهده گرفتند و توانستند امپراتوری‌ای جدید به نام امپراتوری خزر را بنیان نهند (هیئت، ۱۳۹۰: ۳۸) که قلمرو آن در غرب، به شاهزاده‌نشین کیف^۷، در شمال به سرزمین بلغار^۸، در جنوب به

1. Samander

شهری بود در فاصل G هفت روز از شهر باب، در ساحل رود ترک. شاید همان شهر قیزل‌یار امروزی باشد.

2. Atil

شهری بود در نزدیکی شهر هشترخان امروزی و در کنار رود ولگا یا همان اتل.

3. Minorsky

۴. درباره باستان‌شناسی شهرهای خزر و موقعیت کنونی آن‌ها کتاب کشف خزرستان می‌تواند مفید باشد که مشخصات کتاب‌شناختی آن در منابع همین مقاله آمده است.

5. Kök Türk

کوک ترک، نخستین دولت به نام ترک در تاریخ و بنابه نوشته مورخان بیزانس، قلمرو آن‌ها از منچوری تا دریای سیاه گسترده بود. این دولت بعداً به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد.

6. Th_o_cho

7. Kiev

شهری اسلاونشین در جنوب غربی روسیه، مشرف به رود دنیپر و تابع دولت خزر.

8. Bulgar

یکی از اقوام ترک ساکن در روسیه امروزی و اروپای شرقی.

شبه‌جزیره کریمه و داغستان، و در شرق به مرزهای خوارزم منتهی می‌شد (Özdemir^۱, 2013: 189-190). این امپراتوری در دنیای باستان و قبل از ظهور اسلام، یکی از سه ضلع مثلث قدرت را در کنار بیزانس و ساسانیان تشکیل می‌داد و در منازعات بین آن دو در حوزه قفقاز، غالباً طرفدار بیزانس بود^۲ (دانلپ^۳، ۱۳۸۲: ۳۴؛ مینورسکی، ۱۳۷۵: ۲۴) و در آستانه وقوع فتوحات اسلامی، خزران، قدرتی مهم در روسیه جنوبی و قفقاز بودند. در میانه‌های قرن هفتم میلادی / قرن اول هجری قمری، به دنبال ظهور اعراب مسلمان و حذف ساسانیان، عنصری جدید به معادلات نظامی و سیاسی ناحیه قفقاز، اضافه و به این ترتیب، جهان میان دو قطب مسیحیت و اسلام تقسیم شد. در این میان، امپراتوری خزر، مانند دوره قبل، نیروی سومی بود که دوستی و دشمنی آن، به ویژه به جهت موقعیت جغرافیایی اش به عنوان حائلی میان امپراتوری بیزانس و سرزمین‌های خلافت اسلامی، برای هر دو طرف به یک اندازه اهمیت داشت؛ ولی حضور اعراب مسلمان در منطقه قفقاز، موجی از لشکرکشی‌های فصلی و پراکنده به درون قلمرو سیاسی خزرها در شمال کوه‌های قفقاز را در پی آورد که دامنه‌های آن تا میانه‌های قرن دوم هجری قمری / سده هشتم میلادی ادامه یافت؛ ولی کوشش‌های اعراب برای درهم شکستن قدرت خزران، آن گونه که باید، هنوز معلوم نشده است.

بیشترین اطلاعات درباره تاریخ خزران، از منابع عربی، بیزانسی، روسی و عبری به دست می‌آید. گرچه برای تکمیل و گاه تأیید این اطلاعات، مطالبی در منابع فارسی، سریانی، ارمنی، گرجی و ترکی وجود دارد، آنچه در منابع اسلامی درباره امپراتوری خزر یافت می‌شود، محدود به اخبار و اطلاعاتی است که از طریق منابع تاریخنگاری و جغرافیایی به دست ما رسیده است؛ البته بیشتر این آگاهی‌ها نیز انباشته از اغراق و افسانه‌بافی است؛ اما در بخش پژوهش‌های جدید، تاکنون در ایران، تحقیقی مستقل درباره خزرها و به ویژه موضوع پژوهش حاضر انجام نشده است. در این زمینه، جز مقاله «خزران در منابع اسلامی»

1. Pinar Özdemir

۲. روابط خزرها و ساسانیان در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با این مشخصات بررسی شده است:

Sasaniler dönemi Türk-Fars ilişkileri (Yüksek Lisans Tezi) (2007). Ahmet Altungök. Elâğız. Fırat Üniversitesi. Sosyal bilimler enstitüsü Tarih Ana bilim dalı.

3. Dunlop

به قلم هادی عالمزاده که به سال ۱۳۶۶ در مجله مقالات و بررسی‌ها منتشر شده، چند کتاب ارزشمند به زبان فارسی هم ترجمه شده است. از میان تحقیقات جدید و در دسترس، کتاب *امپراتوری صحرانوردان*، نوشته رنه گروسه^۱ به زبان فرانسوی را می‌توان نام برد که عبدالحسین میکده، آن را به فارسی ترجمه کرده است. با وجود آنکه این کتاب در حوزه پژوهش درباره اقوام ترک و تاریخ آن‌ها، تحقیقی ارزشمند محسوب می‌شود، درباره خزرها و به ویژه موضوع این نوشتار، چندان راهگشا نیست؛ همچنین کتاب *تاریخ خزران*، تألیف دگلاس مورتون دانلپ^۲ که در سال ۱۹۵۴ م. از سوی انتشارات دانشگاه پرینستون چاپ شد، در ایران، به قلم محسن خادم در سال ۱۳۸۲ ترجمه و منتشر شده است. مأخذی دیگر در این حوزه که از کتاب دانلپ بهره فراوان برده، قبیلۀ سیزدهم، تألیف آرتور کستلر^۳ است که در سال ۱۹۷۶ م. منتشر شد و دو مترجم به صورت جداگانه، آن را به فارسی برگرداندند: یکی محمدعلی موحد و دیگری جلال ستاری. نکته قابل تأمل در پژوهش‌های یادشده، کهنگی و وسعت موضوع موردبررسی آنان است. در ترکیه نیز پژوهش‌های حوزه خزرشناسی، دامنه و وسعتی بیشتر دارد و تاکنون، مقالات، پایان‌نامه‌ها و کتاب‌های متعدد در این زمینه نوشته یا ترجمه شده و به چاپ رسیده است؛ اما پژوهشی که به بیشترین میزان، با موضوع مقاله حاضر ارتباط دارد، مقاله‌ای با عنوان «EMEVLER VE ABBASILER DÖNEMİ HAZAR-ARAP İLİŞKİLERİ» است که در سال ۲۰۰۷ م. در مجله *Turkish Studies* به چاپ رسید. نویسنده در این مقاله کوشیده است روابط مسلمانان و خزرها در دوره‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس را بررسی کند و ویژگی مهم این مقاله، کوتاهی آن و نیز کم بودن تعداد منابع مورداستفاده‌اش است.

چنان که گفتیم، امپراتوری خزرها و به ویژه روابط آن‌ها با مسلمانان، چندان مورد توجه پژوهشگران داخلی قرار نگرفته است؛ در حالی که بررسی تاریخ خزرها و چگونگی روابط آن‌ها با خلافت اسلامی می‌تواند گوشه‌هایی تاریک از تاریخ دینی، سیاسی و فرهنگی قفقاز و آذربایجان را برای ما روشن کند؛ بنابراین، هدف از پژوهش حاضر، پرداختن به بُعد

1. Rene Grousset
2. D.M. Dunlop
3. Arthur Koestler

نظامی روابط امپراتوری خزر و خلافت اسلامی در مقطع آغازین آن، و تحلیل این مناسبات در عرصه تاریخی و روندهای حاکم بر آن و نیز سازوکارهای چنین مناسباتی با تکیه بر روایات موجود در منابع تاریخ‌نگاری اسلامی است. برای انجام‌دادن پژوهش، از شیوه توصیفی - تحلیلی استفاده کرده‌ایم.

۲. دوره خلفای راشدین

بعد از زوال قدرت ساسانیان، سرزمین‌های قفقاز و به‌ویژه ارمنیه، میان رومیان و خزرها تقسیم شد (بلاذری، ۱۳۶۴: ۲۸۰؛ بارتولد، ۱۳۷۵: ۲۸). در پی ورود مسلمانان به قفقاز بعد از فتح آذربایجان، به سال ۲۲ق. / ۶۴۳م. و در دوره خلافت عمر بن خطاب، نخستین رویارویی نظامی با خزرها صورت گرفت (طبری، ۱۳۸۳: ۵ / ۱۹۸۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۴ / ۱۵۳۳). در این جنگ، به فرماندهی عبدالرحمان بن ربیع باهلی و به کمک گرجی‌ها (152: 2007, Çoğ), مسلمانان پیروز شدند و تا نزدیکی‌های شهر البیضاء^۱ و دویست‌فرسخی بلنجر^۲ پیشروی کردند (طبری، ۱۳۸۳: ۵ / ۱۹۸۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۴ / ۱۵۳۳؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۱ / ۵۳۳)؛ ولی با توجه به ضعف قوای نظامی عرب در سرزمین‌های فتح‌شده، جدایی آن‌ها از پایگاه سازماندهی فتوحات در آذربایجان و نیز این مسئله که مسلمانان، دارای خاستگاه قبیله‌ای بودند و عموماً در بهار و تابستان به لشکرکشی‌های موسمی و موقت اقدام می‌کردند، با وجود این فتوحات و بلافاصله پس از کسب غنایم و ترک نواحی فتح‌شده، به حدود آذربایجان بازگشتند (طبری، ۱۳۸۳: ۵ / ۱۹۸۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۴ / ۱۵۳۳؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۱ / ۵۳۳)؛ البته نباید از احتمال اغراق در روایت‌های مربوط به فتوحات لشکریان اسلام تا دویست‌فرسخی بلنجر و تصرف البیضاء، پایتخت خزرها غفلت کرد. بی‌شک، بعد از آن نیز نبردهایی دیگر میان دو طرف صورت گرفته

1. Mehmet Çoğ

۲. نام دیگر شهر سمندر

3. Blanjar

از شهرهای مهم خزر در کرانه رودخانه‌ای با همین نام در شمال گذرگاه دربند (باب‌الابواب)، واقع در انتهای شرقی قفقاز. محل آن احتمالاً با ویرانه‌های اندره در نزدیک آندره‌یوا مطابقت دارد.



است؛ ولی در بیشتر منابع، فقط اشاراتی کوتاه و مبهم درباره آن‌ها دیده می‌شود؛ چنان‌که یکی از مورخان نوشته است: «عبدالرحمان را در بلاد خزر، جنگ‌های بسیار بود» (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱/۵۳۳) و مورخی دیگر نیز نوشته است: «در سال ۲۵هـ. حیب بن مسلمه رهسپار سرزمین جرزان (خزرها) شد؛ ولی بطریق آنجا با او صلح کرد؛ بنابراین، حیب نیز به سوی تفلیس رفت» (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴/۱۶۰۴)؛ از این روی نمی‌توان درباره آن‌ها به روشنی سخن گفت. بار دیگر، در زمان خلافت عثمان، عبدالرحمان بن ربیع باهلی به سال ۳۲ق. / ۶۵۲م. به لشکرکشی ای دیگر علیه خزرها برخاست. به نظر دانلپ، این لشکرکشی، مهم‌ترین کوششی بود «که آن زمان از جانب اعراب برای تسلط بر خزرها صورت گرفت» (دانلپ، ۱۳۸۲: ۶۷). با توجه به اینکه برخلاف جنگ‌های پیشین، در این لشکرکشی، عده‌ای زیاد از اعراب به دست خزرها کشته شدند^۱، مورخان مسلمان روایت کرده‌اند که این جنگ برخلاف میل و خواست خلیفه صورت گرفت (طبری، ۱۳۸۳: ۵/۲۱۸۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴/۱۶۶۴؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱/۵۵۶)^۲ تا بدین صورت، مسئولیت این شکست را از عهده خلیفه بردارند. در این لشکرکشی، نیروهای مسلمانان با عبور از مرزهای خزر، به سوی شهر بلنجر پیش رفتند. در نبردی که صورت گرفت، بلنجر با وجود کشته شدن تعدادی زیاد از مسلمانان به دست قوای خزری محاصره شد (ابن اعثم، ۱۳۸۶: ۲۹۰؛ طبری، ۱۳۸۳: ۵/۲۱۸۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴/۱۶۶۴؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱/۵۵۶)؛ اما پس از چند روز نبرد شدید، خزرها با یاری طوایف و قبایل چادر نشین آسیای مرکزی و دشت قبچاق^۳، و با استفاده از

۱. طبق اطلاعات موجود در منابع، در جنگ‌هایی که بین مسلمانان و خزرها تا سال ۳۲ق. رخ داد، هیچ مسلمانی کشته نشد. در توضیح علت این واقعه روایت شده است خزرها مسلمانان را افرادی آسمانی می‌دانستند که تحت محافظت ملائکه، از مرگ مصون بودند؛ بر همین اساس، آنان اعتقاد داشتند مسلمانان، شکست‌ناپذیرند؛ اما بعد از نبرد سال ۳۲ق. نظر خزرها درباره بر خورداری مسلمانان از تأییدات آسمانی تغییر کرد و بر جسارت آن‌ها در رویارویی با قوای مسلمان افزوده شد (ابن اعثم، ۱۳۸۶: ۲۸۹؛ طبری، ۱۳۸۳: ۵/۱۹۸۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴/۱۵۳۵؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱/۵۵۶).

۲. خلیفه عثمان معتقد بود نیروهای اسلام در منطقه، ضعیف شده‌اند و بنابراین نباید بدون نیروی کمکی، با خزرها بجنگند؛ بدین سبب، خلیفه نیروهای کمکی را به منطقه فرستاد.

3. Kipchak





۱۲۲ / مناسبات مسلمانان با خزرها در سده نخست هجری با تأکید بر روایات مورخان مسلمان

منجنيق‌ها و عراده‌های جنگی^۱ توانستند مسلمانان را متوقف کنند و با حمله‌ای ناگهانی و گسترده، آن‌ها را شکستی سنگین دهند (ابن‌اعثم، ۱۳۸۶: ۲۹۰؛ یعقوبی، ۱۳۸۲: ۶۲/۲؛ طبری، ۱۳۸۳: ۲۱۵۹/۵؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۷/۱). این رویداد، شکستی بزرگ برای مسلمانان تلقی می‌شد؛ زیرا طی آن، علاوه بر کشته شدن چهارهزار نفر و پراکنده شدن لشکر، عبدالرحمان بن ربیعہ نیز کشته شد. پس از این شکست، عده‌ای به رهبری سلمان بن ربیعہ، به سمت باب‌الابواب (در بند) عقب‌نشینی کردند و دسته‌ای دیگر نیز که سلمان فارسی و ابوهریره دوسی جزو آن‌ها بودند، از راه دریا به گیلان و گرگان گریختند^۲ (ابن‌اعثم، ۱۳۸۶: ۲۹۰؛ یعقوبی، ۱۳۸۲: ۶۲/۲؛ طبری، ۱۳۸۳: ۲۱۵۹/۵؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۷/۱). بعد از این شکست، از طرف حاکم عراق، برای صیانت از مرزهای قفقاز، سلمان بن ربیعہ به جای برادرش امارت دربند را به دست آورد و سپاهی از کوفه به سرداری حذیفه بن الیمان برای حمایت وی فرستاده شد (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۶۲/۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۱۶۶۵/۴؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۷/۱). بعد از این تمهیدات، حذیفه سه بار دیگر با خزرها جنگید که آخرین آن‌ها هنگام قتل عثمان بود (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۷/۱)؛ ولی در منابع، چندان اطلاعاتی دربارهٔ این نبردها موجود نیست.

بدین ترتیب، با توجه به سکوت مورخان مسلمان و سخن‌نگفتن آن‌ها از لشکرکشی‌های مسلمانان در منطقه قفقاز در این مقطع زمانی می‌توان گفت تا سه دهه بعدی، جنگی بزرگ و سرنوشت‌ساز بین دو طرف صورت نگرفت و همین قضیه، نشانگر سیاست تدافعی مسلمانان و علاقه‌نداشتن آن‌ها به رویارویی گسترده و همه‌جانبه با خزرهاست. توجه به این نکته و همچنین جنگ‌های بین دو طرف تا پایان دوره خلفای راشدین نشان می‌دهد ظاهراً هدف مسلمانان در قفقاز، بیشتر متوقف کردن خزرها، مشغول نگاه‌داشتن آن‌ها با جنگ‌های تهاجمی، و جلوگیری از حمله و لشکرکشی آنان به قلمرو تازه‌فتح‌شده خلافت اسلامی بود.

بیزانسی‌ها و لاتین‌ها قیچاق‌ها را کومان و روس‌ها آنان را پولووت نامیده‌اند. در منابع اسلامی، این گروه، قیچاق و قفقاق نامیده شده‌اند. آن‌ها شاخه‌ای از کیمک‌ها هستند که طی چندین قرن در منطقه بین دریاچه بالخاش تا دشت‌های جنوب روسیه زندگی می‌کردند و این منطقه به نام آن‌ها دشت قیچاق نامیده شد.

۱. کستلر متذکر شده است هر دو طرف از منجنيق و چرخ‌انداز استفاده کرده‌اند (خزران، ۱۳۷۴: ۳۳).

۲. بعد از این نبرد، خزرها مدتی جسد عبدالرحمان را نگاه داشتند و به وسیله آن، باران طلب می‌کردند.





و با توجه به روایات می‌توان گفت آنان در این زمینه، موفق بوده‌اند. در واقع، ناکامی در بلنجر، پایان نخستین مرحله از روابط مبتنی بر جنگ و لشکرکشی بین خلافت اسلامی و امپراتوری خزر بود. این وضعیت از یک سو، حاصل تنش‌ها و اختلافات داخلی در قلمرو اسلامی بود که طی آن، خلافت به دست امویان افتاد و سیاست‌های خارجی آن‌ها بیشتر به سمت مدیترانه سوق یافت و از دیگر سوی، امپراتوری خزر به حدی از قدرت در برابر مسلمانان رسیده بود که توانست مدتی آن‌ها را در منطقه در بند متوقف کند.

۳. دوره بنی‌امیه

در پی انتقال خلافت از خلفای راشدین به بنی‌امیه که همراه با انتقال مرکزیت خلافت از عراق به شام بود، در طول چندین دهه، مرزهای بیزانس و حوزه جغرافیایی مدیترانه، مورد توجه مسلمانان قرار گرفت (Aycan, 1990: 257) و در نتیجه، منطقه قفقاز در سیاست خارجی و نظامی امویان، در حاشیه واقع شد؛ به طوری که معاویه بعد از استقرار در دمشق، تقریباً هر سال، به عنوان غزا و جهاد، به قلمرو بیزانس لشکرکشی می‌کرد و این اقدام او در دوره جانشینانش به‌ویژه از زمان عبدالملک به بعد به سنت سیاسی - نظامی رایج تبدیل شد (Çog, 2007: 152)؛ البته بحران‌های سیاسی و جانشینی حاکم در نظام سیاسی و قلمرو بنی‌امیه بعد از مرگ معاویه تا تثبیت نظام اموی از جانب عبدالملک بن مروان که حدود دو دهه طول کشید هم از دیگر عوامل بی‌توجهی بنی‌امیه به منطقه قفقاز محسوب می‌شود. نکته درخور توجه، این است که در طول چندین دهه که ناحیه قفقاز، و سیاست مقابله با خزرها و لشکرکشی به قلمرو آن‌ها مورد توجه بنی‌امیه نبود، خبری از خزرها در قلمرو خلافت اسلامی در قفقاز نبود. ظاهراً خزرها و منطقه قفقاز به تاسی از سیاست حاکم، در روایات اسلامی، مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند و اخبار مربوط به آنان و منطقه در منابع انعکاس نیافته است؛ اما سرانجام، خلیفه عبدالملک بن مروان بعد از سامان دادن اوضاع آشفته سرزمین‌های خلافت، برای نظارت بر منطقه قفقاز، برادر خود، محمد بن مروان را به سال ۷۳ق. / ۶۹۲م. به امارت ارمنیه و جزیره گمارد (ابن اثیر، ۱۳۸۴: ۶ / ۲۵۷۳). اقدام خلیفه در جهت اعزام برادر خود به منطقه، حاکی از وخامت اوضاع در قفقاز بود. با وجود این



مسئله، در منابع، جنگ و درگیری با خزرها ذکر نشده و هیچ گونه خبری از عملکرد و چگونگی مقابله محمد بن مروان با خزرها در روایات نیامده است؛ شاید بدان سبب که راویان و مورخان مسلمان به انعکاس موفقیت‌های خزرها در سرزمین‌های اسلامی، چندان علاقه‌ای نداشتند و حتی این موفقیت‌ها را کوچک می‌شمردند و درخور اعتنا نمی‌دانستند. سرانجام، طبری ذیل حوادث سال ۹۱ق. / ۷۱۰م. درباره اقدامات مسلمانان در گشودن برخی شهرها و قلعه‌های آذربایجان، سخن گفته است (طبری، ۱۳۸۳: ۹/ ۳۸۳) که احتمالاً مورد هجوم خزرها واقع شده بودند (Çog, 2007: 153). ادامه همان لشکرکشی‌های خزرها در قفقاز صورت گرفت و در این زمان، آن‌ها در ناحیه آذربایجان حضور یافتند. این مسئله اهمیت بسیار دارد؛ زیرا خزرها برخلاف دوره خلفای راشدین و با استفاده از بی‌توجهی خلافت به قفقاز و آذربایجان توانستند به عمق قلمرو مسلمانان نفوذ کنند. متأسفانه، چگونگی این اقدام خزرها در منابع اسلامی ذکر نشده است. بار دیگر، بعد از یک وقفه طولانی در روایات و سکوت مورخان مسلمان، هنگام پرداختن به اخبار مربوط به رخدادهای زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ق. / ۷۱۸-۷۲۰م.)، به شکلی مشخص درباره حمله خزرها به آذربایجان به سال ۹۹ق. / ۷۱۸م. سخن گفته شد. بر اثر این حمله، جمعی از مسلمانان کشته شدند؛ به طوری که خلیفه اموی برای مقابله با این اقدام تهاجمی، ابن حاتم باهلی را که مانند آل‌ربیع از قبیله باهلی بود، به مقابله با خزرها فرستاد. بنابه روایتی، این سردار، مهاجمان را شکست داد و با پنجاه اسیر خزری نزد خلیفه بازگشت (طبری، ۱۳۸۳: ۹/ ۳۹۵۲). بعد از چندین دهه وقفه، این مقطع، سرآغاز جنگ‌های مستمر و مستقیم بین مسلمانان و خزرها بود. ظاهراً تحركات نظامی خزرها در قفقاز در این زمان با حمله آن‌ها به آلان^۱ها شروع شد (همان: ۹/ ۴۰۳۰)؛ زیرا براساس گزارشی به نظر می‌رسد ابعاد این حمله خزرها به قلمرو خلافت اسلامی نیز کشیده شد و حارث بن عمرو طایی، والی یزید بن عبدالملک در آذربایجان و ارمنیه به مقابله با آن‌ها برخاست (بلاذری، ۱۳۶۴: ۲۹۵)؛ به طوری که در اثر این اقدام، نبرد، ابعادی جدید به خود گرفت و گسترش یافت و

1. Alan



مسلمانان به فرماندهی ثبیت نهرانی، برای تلافی حملات ظاهراً گسترده خزرها، به سال ۱۰۴ق. / ۷۲۲م. به سرزمین آن‌ها لشکرکشی کردند (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۳۸۳ / ۷: ۲۹۴۱؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱۳۸۳ / ۲: ۱۶۱). در این لشکرکشی، خزرها و دیگر متحدان ترک آن‌ها توانستند در محلی به نام بیشه‌سنگ^۱، سپاه مسلمانان را شکست دهند و علاوه بر کشتن تعدادی زیاد از آن‌ها غنایم بسیار نیز به دست آوردند. براساس اطلاعات موجود در منابع، عده‌ای از نجات‌یافتگان مسلمان به شام نزد خلیفه گریختند و ثبیت نیز در بین گریختگان بود (همان). بعد از این حادثه، بلاد اسلامی در معرض یورش خزرها قرار گرفت و آن‌ها دوباره به مرزهای اسلامی حمله‌ور شدند (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۳۸۳ / ۷: ۲۹۴۱). بعد از این شکست، یزید بن عبدالملک بلافاصله جراح بن عبدالله حکمی را به امارت ارمنیه و آذربایجان و نیز فرماندهی نیروهای آن مناطق منصوب کرد (طبری، ۱۳۸۳: ۴۰۴۴ / ۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۳۸۳ / ۷: ۲۹۴۱؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۲۹۵). دوره‌ والیگری جراح بن عبدالله حکمی را باید نقطه عطفی برای مسلمانان دانست؛ زیرا مقارن با وقوع نبردهای خونین میان مسلمانان و خزرها و سرانجام، برتری عمده مسلمانان بود. در این مقطع، جراح بلافاصله برای هدایت جنگ علیه خزرها به سوی شهر باب که در دست خزرها بود، لشکرکشی کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۳۸۳ / ۷: ۲۹۴۱؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱۶۱ / ۲). در نزدیکی شهر و در کنار رودخانه ران، پسر خاقان خزر با سپاه مسلمانان مصاف کرد و شکستی سخت خورد و آن شهر به محاصره اعراب مسلمان درآمد^۲ (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱۶۱ / ۲). بعد از گذشت مدتی، مسلمانان، شهر و دژ آن را گشودند و با وجود امان‌خواستن اهالی، به کشتار آن‌ها اقدام کردند و در تعقیب سپاه خزرها به سرزمین آنان وارد شدند (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱۶۲ / ۲). حضور پسر خاقان در این جنگ، نشان‌دهنده حساسیت بسیار این نبرد، دست کم برای خزرهاست. در مسیر این سفر جنگی، شهر یرغو^۳ نیز به محاصره مسلمانان درآمد و مردم شهر امان خواستند. جراح هم به آن‌ها امان داد و برای ایمن بودن از

۱. محل کنونی آن، مشخص نیست.

۲. تاریخ کامل. خزرها در پی آگاهی از حرکت سپاه مسلمانان به طرف باب، از آن شهر خارج شدند و مسلمانان بدون وقوع جنگ، باب را تصرف کردند. روز بعد، شاهزاده خزرها به جنگ با مسلمانان آمد (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۳۸۳ / ۷: ۲۹۴۱).

3. Yargho

محل کنونی آن، مشخص نیست.



جانب پشت جبهه، اهالی شهر را به جایی دیگر کوچاند (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۷/ ۲۹۴۲؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۶۲). شهر بلنجر، مقصد این لشکرکشی بود و بعد از درگیری‌های شدید، به تصرف قوای تحت امر جراح درآمد^۱ (یعقوبی، ۱۳۸۳: ۲/ ۲۷۹؛ طبری، ۱۳۸۳: ۷/ ۴۰۴۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۷/ ۲۹۴۲-۲۹۴۳؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۶۲). در این جنگ، غنایم فراوان به دست مسلمانان افتاد؛ چنان که گفته شده است بعد از سقوط شهر، سهم هر سوار سپاه اسلام به سی صد دینار می‌رسید. با توجه به اینکه تعداد لشکریان مسلمان در این جنگ، سی هزار تن ذکر شده، این غنایم بسیار زیاد بوده است و این مسئله، ثروت و برخورداری خزرها را نشان می‌دهد؛ هرچند نباید احتمال اغراق در این روایت را از نظر دور داشت. بعد از این فتح، جراح، امیر بلنجر^۲ را به آن شرط که با مسلمانان همکاری کند و تابعیت آن‌ها را بپذیرد، به امارت بلنجر منصوب کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۷/ ۲۹۴۲-۲۹۴۳؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۶۲). این، تنها روایتی است که در آن، از تحت تابعیت قرار گرفتن عده‌ای از خزرها سخن گفته می‌شود؛ ولی چگونگی عقد این تابعیت ذکر نمی‌شود. بنابه روایتی، ظاهراً جراح در پی شنیدن خبری از سوی حاکم بلنجر (خاقان خزر؟) مبنی بر تحرکات خزرها برای حمله به سپاه مسلمانان و فرارسیدن سرمای زمستان، از پیشروی در قلمرو خزرها منصرف شد و به شهر شکی^۳ برگشت تا زمستان را در آنجا بگذراند. ظاهراً در بهار سال آینده، خزرها برای تلافی کردن شکستی که از قوای اعراب مسلمان متحمل شده بودند، تحرکات نظامی‌ای گسترده را در منطقه قفقاز صورت دادند که بر اثر آن، جراح از مقابله با خزرها درماند و از یزید بن عبدالملک درخواست کمک کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۷/ ۲۹۴۳؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۶۲). این درخواست، مصادف با مرگ یزید بن عبدالملک و جلوس هشام بن عبدالملک بود. رویه خلیفه جدید درباره خزرها و قفقاز، با دیگر خلفای بنی امیه تفاوت داشت؛ بدین شرح که هشام برای مقابله با خزرها اهمیت بسیار

۱. در فتوح البلدان، از فتح بلنجر، سخنی گفته نشده است (بلاذری، ۱۳۶۴: ۲۹۶).

۲. اگر منظور از امیر، خاقان خزر باشد، دیگر منابع، این سخن ابن خلدون و ابن اثیر را تأیید نمی‌کنند (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲/ ۲۷۹).

3. Şaki

شهری در جمهوری آذربایجان کنونی

قائل بود و در این راستا چندین والی را در منطقه تغییر داد. وی نخست، برای ایجاد ثبات در منطقه قفقاز، جراح بن عبدالله حکمی را با ارسال کمکی در مقام خود ابقا کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۷/۲۹۴۴؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۲/۱۶۲). در این هنگام، در کنار رودخانه دیبل آذربایجان، جنگی میان مسلمانان و خزرها در گرفت که نتیجه آن، شکست مسلمانان و کشته شدن جراح بود (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲/۲۷۹؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۲۹۶). بعد از کشته شدن جراح، مسلمة بن عبدالملک به سال ۱۰۷ق. / ۷۲۵م. از طرف هشام، به امارت ارمنیه و آذربایجان منصوب شد (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲/۲۸۵؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۲۹۶). مسلمانان در پی این اقدام، تحرکاتی جدید را علیه خزرها صورت دادند. مسلمة بن عبدالملک بعد از قرار گرفتن در مقام امارت ارمنیه و آذربایجان، سعید بن عمرو بن اسود حرشی^۱ را به فرماندهی مقدمه سپاه خود جهت مقابله با خزرها برگزید (بلاذری، ۱۳۶۴: ۲۹۶؛ یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲/۲۸۵). در وضعیتی که خزرها بار دیگر به آذربایجان حمله کرده بودند و ده هزار اسیر مسلمان را در اختیار داشتند، شهر ورثان^۲ را نیز محاصره کرده بودند (بلاذری، ۱۳۶۴: ۲۹۶؛ یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲/۲۸۵). نتیجه مقابله با اقدامات خزرها، عقب نشینی آنها و پیشروی دوباره مسلمانان تا ناحیه دربند بود (بلاذری، ۱۳۶۴: ۲۹۶). تا سال ۱۱۰ق. / ۷۸۰م. بعد از چندین سال جنگ و گریز متناوب و غالباً بی نتیجه، دربند در حدفاصل قفقاز و قلمرو خزرها، آخرین منطقه ای بود که مسلمانان توانستند تسلط سست خود را در آنجا نهایی کنند (طبری، ۱۳۸۳: ۹/۴۰۹۲)؛ البته این اقدام هیچ گاه به معنای خاتمه یافتن دامنه حملات خزرها یا رضایت آنها به توقف مسلمانان در منطقه دربند نبود؛ زیرا بعد از این سال، هم قفقاز و هم آذربایجان در معرض حملات پراکنده خزرها قرار گرفتند (طبری، ۱۳۸۳: ۹/۴۱۱-۴۱۱). دامنه این حملات پراکنده و موقت، تا شهر اردبیل (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۲/۱۷۱) و حتی موصل در شمال عراق رسیده بود (همان: ۲/۱۷۰)؛ به طوری که اقدامات هشام در تغییر و تبدیل پیوسته حاکم آذربایجان و ارمنیه که در عین حال، فرماندهی کل مقابله با

۱. یعقوبی: سعید بن عمرو حرشی

2. Varthan

شهری در مغان، در ساحل جنوبی رود ارس (لسترنج، ۱۳۸۳: ۱۸۹)

۱۲۸ / مناسبات مسلمانان با خزرها در سده نخست هجری با تأکید بر روایات مورخان مسلمان

خزرها را هم برعهده داشتند، هیچ گاه نتوانست حملات خزرها را متوقف کند (طبری، ۱۳۸۳: ۹/۴۱۱۳؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۷/۳۰۱۷؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۲/۱۷۲-۱۷۱) و بیشترین فایده آن، ایجاد صلح ناپایدار به واسطه خستگی دو طرف و وضعیت آب و هوایی سخت و طاقت فرسای منطقه بود (طبری، ۱۳۸۳: ۹/۴۱۴۷).^۱

آخرین جنگ میان مسلمانان و خزرها در دوره خلافت بنی امیه، به تاریخ ۱۲۱ق. / ۷۳۹م. روی داد. در آن سال، واپسین خلیفه اموی و نیز والی وقت آذربایجان و ارمینیه، مروان بن محمد به سرزمین «صاحب تخت طلایی» حمله کرد و فتوحاتی صورت داد و سرانجام با خاقان خزر صلح کرد؛ به این شرط که خاقان خزر «هرساله یک هزار سر بدهد». بعد از این صلح، مروان او را دوباره به تخت حکومت خزرها برگرداند (همان: ۱۳۶۳: ۱۰/۴۲۴۹). معلوم نیست بزرگ ترین موفقیت نظامی و سیاسی مسلمانان در برابر خزرها تا چه حد براساس واقعیت انعکاس یافته و چه میزان از آن، حاصل بزرگنمایی راویان مسلمان است؛ ولی در بیشتر منابع مورداستفاده، از این پیروزی درخشان، سخن گفته شده است. پیروزی چشمگیری که در دوره والیگری مروان به دست آمد، می توانست در تحمیل حاکمیت مسلمانان به خزرها بسیار مؤثر باشد و با توجه به این مسئله، مسلمانان اطمینان داشتند اسلام همانند دیگر سرزمین های مفتوح، در سرزمین خزرها نیز رواج خواهد یافت؛ اما خزرهای پیش بینی ناپذیر این بار نیز از اسلام استقبال نکردند؛ پیش از هر دلیل دیگر، بدان سبب که همانند دیگر سرزمین های مسلمان شده، در امپراتوری خزر، هرج و مرج سیاسی-دینی که کار مسلمانان را تسهیل می کرد، وجود نداشت (Çog, 2007: 156)؛ علاوه بر آن، رونق تجاری در اقتصاد خزر و همزیستی مسالمت آمیز اقشار و گروه های اجتماعی مختلف در جامعه این منطقه، جایی برای جذابیت جامعه ای آکنده از تبعیض های اجتماعی و نژادی عصر اموی باقی نگذاشته بود؛ همچنین نباید از نظر دور داشت که امپراتوری خزر در این زمان، در دوره پیشرفت گام نهاده و تاحدی وارد زندگی یکجانشینی و تمدن شده بود. در واقع، سازمان نظامی نهادینه و استوار شده، درآمدهای کلان تجارت، تسامح دینی و اتحاد سیاسی مردم خزر، قدرت زیاد دولت حاکم در این منطقه را در پی داشت

۱. ابن اثیر سال این جنگ را ۱۱۴ق. دانسته است (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۷/۳۰۱۷-۳۰۱۹).

(Çog, 2007: 156). از دیگر سوی، در این زمان، خلافت اموی دچار بحران‌ها و کشمکش‌های فراوان درون‌خاندانی و نیز تهدیدهای برون‌خاندانی شده بود و این مسئله، موجب سقوط این خاندان ظرف یک دهه آینده شد؛ بنابراین، روشن است که آنان نتوانند از این موفقیت به بهترین شکل استفاده کنند. خزرها بعد از شکستی که از مروان متحمل شدند، دیگر برای مسلمانان، خطری مهم محسوب نمی‌شدند؛ البته اعراب نیز نتوانستند در این منطقه، نیروی دائمی مستقر کنند و به همین سبب، دولت خزر که در وضعیتی ناپسامان قرار داشت، از سقوط نجات یافت. مصادف با این تحولات، دولت اموی نیز وضعیتی مناسب نداشت و اندکی بعد در سال ۱۳۲ق. / ۷۵۰م. سقوط کرد.

بسیاری از پژوهشگران از جمله آرتامونوف^۱، دانلپ و اوبولنسکی^۲ معتقدند مقابله شدید خزرها در برابر پیشروی مسلمانان، سبب بروز نتایجی مهم در تاریخ جهان شد. در صورتی که مسلمانان موفق می‌شدند بر این نیروی مقاومت غلبه کنند و به آن سوی کوه‌های قفقاز راه یابند، سیر تاریخ تغییر می‌کرد (کوستر^۳، ۱۳۷۴: ۳۶)؛ زیرا در دوره مورد بحث، در اروپای شرقی، نیرویی سیاسی غیر از خزرها قدرت مقاومت در مقابل اعراب را نداشت. این مطلب را نیز که در این دوره، استعداد پذیرش اسلام در اروپا درخور توجه فراوان بود، بسیاری از مورخان و علمای تاریخ تأیید کرده‌اند (Kmosko^۴, 1935: 135). دانلپ، مقاومت خزران را همسنگ با مقاومت فرانک‌ها به رهبری شارل مارتل در تور^۵ و پواتیه^۶ (دانلپ، ۱۳۸۲: ۶۲) (۱۱۴ق. / ۷۳۲م.) و به همان اندازه، مهم و سرنوشت‌ساز شمرده است (همان). گذشته از قابلیت‌های درونی خزرها، اتفاق میان آنان و بیزانس در برابر مسلمانان، در موفقیت آن‌ها در مقاومت، بی‌تأثیر نبود. اتفاق میان خزر و بیزانس که علیه ساسانیان شکل گرفته بود (گروسه، ۱۳۷۹: ۲۹۹؛ بارتولد، ۱۳۷۵: ۲۴ و ۲۸)، به دنبال ظهور خطر اعراب، تداوم یافت. در واقع، منافع سیاسی و اقتصادی، هر دو دولت را به همکاری با یکدیگر تشویق می‌کرد و دولت بیزانس که علاوه بر قفقاز، در آسیای صغیر نیز تحت فشار

1. Artamonov
2. Obolenski
3. Koestler
4. Michael Kmosk
5. Tours
6. Povaytiye

مسلمانان قرار گرفته بود، به جلب اتفاق خزرها نیاز مبرم داشت (Çog, 2007: 157). بنابراین وجود چنین اهدافی، علاقه خانوادگی میان خزرها و بیزانس پدید آمد؛ مثلاً یوستینیان دوم^۱ (حکومت: ۶۸۵-۶۹۵م) و کنستانتین سوم^۲ (۷۴۱-۷۵۵) با شاهزاده‌خانم‌های خزری ازدواج کردند و امپراتور لئون^۳ که حاصل ازدواج کنستانتین و چیچک^۴ بود، با عنوان «لئون خزری»^۵ نیز شناخته می‌شد (گروسه، ۱۳۷۹: ۲۹۹). یکی دیگر از دلایل توجه بیزانس به امپراتوری خزر، این بود که، دولت خزر، متمدن‌ترین دولت و جامعه اروپای شرقی بود؛ زیرا بسیاری از اقوام این منطقه یا بیابانگرد بودند و یا از لحاظ مدنی، چندان پیشرفتی نکرده بودند (همان: ۳۰۰)؛ با وجود این، بیزانس در روند سقوط خزرها، به اقوام مهاجم مانند روس‌ها یاری داد (همان: ۳۰۳). این حادثه، تشنج سیاسی قفقاز و اروپای شرقی در بلندمدت را در پی آورد (همان).

نکته درخور توجه در بررسی روابط بین دو امپراتوری مسلمانان و خزرها این است که هردو امپراتوری یادشده از جهاتی شبیه هم بودند و شاید این مسئله، دلیلی باشد بر اینکه هیچ‌کدام نتوانستند در دوره اول از مناسبات خود (روابط جنگی)، برتری‌ای قابل توجه کسب کنند و موازنه قدرت در قفقاز را به نفع خود تغییر دهند. هردوی این امپراتوری‌ها دارای منشأ قبیله‌ای و صحرانوردی بودند و هنوز اساس زندگی آن‌ها بر همان مبانی عشیره‌ای و نیز مناسبات قبیله‌ای و خویشاوندی استوار بود^۶. گرچه در اثر توسعه قلمرو آنان سکونت و شهرنشینی در هردو امپراتوری، در حال گسترش بود، هنوز نیروهای وابسته و نظامی آن‌ها از میان قبایل کوچ‌نشین و صحرانوردان تأمین می‌شد؛ با این تفاوت که هسته اولیه امپراتوری مسلمانان از همان آغاز، شهرنشین بودند؛ اما هسته امپراتوری خزرها با وجود تعیین پایتختی برای خود، هنوز به سنت کوچ‌نشینی وفادار مانده بودند؛ به عبارت دیگر، امپراتوری اسلامی (خلافت اسلامی)، اصلی شهری داشت؛ ولی امپراتوری خزر، دارای

1. Justinian II
2. Constantin III
3. Leo
4. Chichak
5. Leo the Khazar

۶. درباره منشأ امپراتوری خزرها نگاه کنید به منابع معرفی شده در بخش منابع همین مقاله. درباره منشأ خلافت اسلامی نیز نگاه کنید به کتاب‌های تاریخ عمومی همچون تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی.



بنیان صحرانوردی بود؛ درعین حال، هردو امپراتوری در کنار تمدن‌ها و امپراتوری‌های بزرگ قرار داشتند و به عبارت دیگر، واسطه تجاری بین تمدن‌های دیگر محسوب می‌شدند^۱. با وجود همه این شباهت‌ها مدتی بود که امپراتوری خزر، حالت آغازین تشکیل امپراتوری را از سر گذرانده و به سوی ایجاد روابط سیاسی با همسایگان روی آورده بود. گرچه گاه نیز نیم‌نگاهی به بخش جنوبی قلمرو خود می‌انداختند، مسلمانان در نخستین دهه‌های بنیانگذاری امپراتوری خود قرار داشتند و هنوز به مرحله تثبیت و آرامش نرسیده بودند؛ بنابراین با بیشتر همسایگان‌شان مناسبات جنگی‌ای گسترده داشتند و این مسئله، گسترش برق‌آسای قلمرو آن‌ها را در پی داشت.

۴. نتیجه‌گیری

روابط میان خلافت اسلامی و خزرها را می‌توان به دو دوره متمایز بدین شرح تقسیم کرد: دوره اول از زمان خلفای راشدین و به دنبال هجوم مسلمانان به قفقاز و قلمرو امپراتوری خزر آغاز شد و تا پایان دوره خلافت بنی‌امیه (حدود ۱۱۰ سال) طول کشید. این دوره آغازین مناسبات بین دو حکومت یادشده را نیز می‌توان براساس داده‌های تاریخی مکتوب اسلامی به دو مقطع متفاوت از هم تقسیم کرد: مقطع اول که از نخستین رویارویی میان این دو قدرت در زمان خلیفه عمر شروع شد و تا آغاز خلافت معاویه (حدود بیست سال) تداوم یافت، دورانی است سراسر جنگ و لشکرکشی مسلمانان علیه خزرها که گاه پیروزی‌ها و فتوحاتی بزرگ برای مسلمانان را نیز در پی داشت؛ ولی مسلمانان از این برتری‌ها و موفقیت‌های خود علیه خزرها به کمترین میزان، بهره بردند؛ چنان‌که مسلمانان بعد از هر فتحی در خاک خزر، برخلاف فتوحاتشان در دیگر سرزمین‌ها به مسقط‌الرأس خود باز می‌گشتند. شاید منظور مسلمانان از کشاندن جنگ به داخل سرزمین خزر، این بوده باشد که حالت تدافعی خود در مقابل خزرها را در قالب تهاجمی بگنجانند و بدین

۱. یکی از بهترین منابع درباره تجارت در سرزمین‌های خزری و به‌طور کلی، خزرها: حدود العالم من المشرق الی المغرب (۱۳۷۲). با تعلیقات مینورسکی. تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلام‌رضا ورهرام. تهران: دانشگاه الزهرا(س).



ترتیب، جنگ را از مرزهای اسلامی به داخل حدود و گاه تا عمق خاک آنها بکشاند و بدین صورت، با مشغول کردن آنان مانع از لشکرکشی و حمله خزرها به سرزمین‌های اسلامی فتح شده شوند. شاید با استفاده از این نتیجه نیز بتوان به این سؤال جواب داد که چرا مسلمانان نتوانستند با وجود برتری‌های قابل ملاحظه، به صورتی موفق در سرزمین خزرها حضور یابند؛ همچنین در نتیجه کشمکش‌های یادشده، قفقاز جنوبی (منطقه مورد مجادله بین قدرت‌های محلی و امپراتوری‌های بزرگ) به دست مسلمانان افتاد؛ اما هر دو طرف، متحمل خسارت‌های مادی و معنوی بسیار شدند. مقطع دوم از دوره اول، از زمان روی کار آمدن معاویه شروع شد که با بی‌توجهی خلافت به قفقاز و خزرها توأم بود. این بی‌توجهی که تا دوره عبدالملک و حتی هشام بن عبدالملک طول می‌کشید، به صورتی اساسی باعث شد خزرها با تجدید قوای خود برخلاف سال‌های قبل، آغازگر حمله‌های گسترده و البته پراکنده) به مرزهای اسلامی باشند. این حمله‌ها تا بدانجا پیش رفت که خلیفه عبدالملک برای مقابله با خزرها ناچار شد برادر خود را برای دفاع از سرزمین‌های اسلامی در برابر خزرها مأمور کند؛ اما این گونه تدبیرها نیز راه به جایی نبرد و خزرها توانستند چند بار به عمق قلمرو خلافت (آذربایجان و حتی موصل در عراق) لشکرکشی کنند؛ ولی سرانجام با شکست قاطع خزرها از مسلمانان در سال ۱۲۱ق. قفقاز جنوبی به عنوان مرز قطعی میان این دو امپراتوری تعیین شد؛ هر چند اختلافات درونی خلافت و بحران‌های برخاسته از آن به مسلمانان اجازه نداد به صورتی مستمر در سرزمین خزرها حضور داشته باشند.

در دوره فرمانروایی عباسیان نیز جنگ‌هایی بین دو طرف صورت گرفت؛ ولی مناسبات صلح‌آمیز و سیاسی آنها نیز از همین دوران شروع شد. این جنگ‌ها موجبات فرسودگی و ضعف نیروهای هر دو حکومت را فراهم آورد؛ بدین ترتیب می‌توان گفت فقط دولت بیزانس از مجادله میان مسلمانان و خزرها سود بسیار برد و نه تنها موفق شد از خطر سقوط نجات یابد؛ بلکه از موضع دفاعی نیز خارج شد و فرصتی برای ترتیب دادن حمله‌هایی شدید به مسلمانان را به دست آورد؛ اما به نظر برخی محققان غربی، مهم‌ترین نتیجه این جنگ‌ها رفع خطر حمله‌های مسلمانان به اروپا از جانب قفقاز و شرق اروپا بود. این پیامد مقاومت امپراتوری خزر در مقابل مسلمانان، بدان حد مهم به شمار می‌آید که دانلپ، آن را



با اقدامات شارل مارتل مقایسه کرده است که در آن سوی اروپا می‌کوشید مانع عبور مسلمانان از کوه‌های پیرنه و تصرف فرانسه شود؛ البته در هردو وضعیت، در صورتی که مسلمانان از کوه‌های قفقاز یا پیرنه عبور می‌کردند، اسلام به اروپا راه می‌یافت؛ ولی می‌توان دیگر جنبه بارز از نتایج این جنگ‌ها را بدین شرح ذکر کرد که اعراب مسلمان، مانع عمده پیشروی خزرها به آذربایجان و دیگر نقاط خاورمیانه در آن زمان بودند. همان‌گونه که از منابع اسلامی برمی‌آید، خزرها همیشه در پی استیلا بر سرزمین‌های جنوبی قلمرو خود و به ویژه آذربایجان بودند و این سنت حتی در امپراتوری بعدی (امپراتوری آل‌تین اردو) که بر قفقاز حکومت می‌راند نیز رایج بود؛ اما با توجه به اینکه آذربایجان به سبب نزدیک بودن به قفقاز و بیزانس، یکی از مناطق راهبردی برای مسلمانان به حساب می‌آمد، خزرها با وجود تهاجمات گسترده که گاه به سوی آذربایجان ترتیب می‌دادند، نتوانستند موفقیتی قابل ملاحظه در این راستا به دست آورند.

منابع

- ابن‌اثیر، عزالدین (۱۳۸۳). **تاریخ کامل**. ترجمه سید محمدحسین روحانی. ج ۷. چ ۳. تهران: اساطیر.
- _____ (۱۳۸۴). **تاریخ کامل**. ترجمه سید محمدحسین روحانی. ج ۶. چ ۳. تهران: اساطیر.
- _____ (۱۳۸۵). **تاریخ کامل**. ترجمه سید محمدحسین روحانی. ج ۴. چ ۳. تهران: اساطیر.
- ابن‌حوقل، محمد بن حوقل (۱۳۶۶). **صورة الارض (سفرنامه ابن حوقل)**. ترجمه جعفر شعار. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- ابن‌خلدون، ابوزید عبدالرحمان بن محمد (۱۳۸۳). **تاریخ ابن‌خلدون**. ترجمه عبدالمحمد آیتی. ج ۱. چ ۳. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۳). **تاریخ ابن‌خلدون**. ترجمه عبدالمحمد آیتی. ج ۲. چ ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.



- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۴۷). **مسالك و ممالك**. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۷۵). **جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ اسلام**. ترجمه لیلا ربن شه. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴). **فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)**. ترجمه آذرتاش آذرنوش. چ ۲. تهران: سروش.
- دانلپ، م. د. (۱۳۸۲). **تاریخ خزرها از پیدایش تا انقراض**. ترجمه محسن خادم. تهران: ققنوس.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۳۷۱). **اخبار الطوال**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. چ ۴. تهران: نشر نی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۳). **تاریخ طبری**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۱۰. چ ۲. تهران: اساطیر.
- _____ (۱۳۸۳). **تاریخ طبری**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۵. چ ۶. تهران: اساطیر.
- _____ (۱۳۸۳). **تاریخ طبری**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۹. چ ۵. تهران: اساطیر.
- عالم‌زاده، هادی (تابستان ۱۳۶۸). «خزران در منابع اسلامی». **مجله مقالات و بررسی‌ها**. ش ۴۷ و ۴۸.
- گُستلر، آرتور (۱۳۷۴). **خزران**. ترجمه محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.
- کوفی الکندی، ابومحمد احمد بن علی اعثم (۱۳۸۶). **کتاب الفتوح**. ترجمه غلام‌رضا طباطبایی مجد. تهران: علمی و فرهنگی.
- گروسه، رنه (۱۳۷۹). **امپراتوری صحرانوردان**. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: علمی و فرهنگی.
- گومی لی‌اف، لف ن. (۱۳۸۲). **کشف خزرستان**. ترجمه ایرج کابلی. چ ۱. تهران: نشر آگه.
- لسترنج، گای (۱۳۸۳). **جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی**. ترجمه محمود عرفان. چ ۶. تهران: علمی و فرهنگی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۴). **مروج الذهب و معادن الجواهر**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۱ و ۲. چ ۵. تهران: علمی و فرهنگی.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۳۵

- _____ (۱۳۸۹). *التنبیه و الاشراف*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چ ۴. تهران: علمی و فرهنگی.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۷۵). *تاریخ سروان و دربند*. ترجمه محسن خادم. تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- هیئت، جواد (۱۳۹۰). *تاریخ مختصر ترک*. ترجمه پرویز زارع شاهمرسی. کرج: پینار.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۸۲). *تاریخ یقوبی*. ترجمه محمدابراهیم آیتی. ج ۱ و ۲. چ ۹. تهران: علمی و فرهنگی.

- Altungök, Ahmet (2007), *Sasaniler Dönemi Türk-Fars İlişkileri*. Yüksek Lisans Tezi. Fırat Üniversitesi. Sosyal Bilimler Enstitüsü Tarih Ana Bilim Dalı.
- Aycan, İrfan (1990). *Saltanat'a Giden Yolda Muaviye b. Ebi Süfyan*. Ankara Üniversitesi Tarih Dergisi C. V.
- Çog, Mehmet (Spring 2007). *EMEVİLER VE ABBASİLER DÖNEMİ HAZAR-ARAP İLİŞKİLERİ*. Turkish Studies/ Türkoloji Araştırmaları. Vol. 2/2.
- Kmosk, Michael (1935). *Araplar ve Hazarlar*. Türkiyat Mecmuası. C. III.
- Özdemir, Pinar (2013). *Hazar Türkçesi ve Hazar Türkçesi Leksikoloji Tespiti Denemesi*. Karadeniz Arştırmaları, kış, say 36.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۵، پیاپی ۱۱۵، بهار ۱۳۹۴

دلایل رواج اعتیاد و اثرات سوء آن بر جامعه عصر پهلوی

سیمین فصیحی^۱
فریده فرزی^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۸

تاریخ تصویب: ۹۳/۸/۴

چکیده

اعتیاد به تریاک و استعمال آن به جای دارو، میراث سلسله‌های صفوی و قاجار بود و پس از آن‌ها به دوره پهلوی انتقال یافت. در دوره حکومت پهلوی، مصرف تریاک به عنوان دارو و تجویز آن از سوی طبیبان سنتی به عنوان ماده‌ای برای تسکین دادن درد، مصرف این ماده در جامعه را افزایش داد.

تولید و تجارت تریاک در اقتصاد، نقشی مهم داشت و بدین سبب، به لحاظ اجتماعی هم تریاک، کالایی اثرگذار به شمار می‌آمد؛ به طوری که زندگی تک‌تک افراد جامعه را تحت الشعاع خود قرار

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء؛ fasihis@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران، دانشگاه بین‌المللی قزوین؛ farzi.farideh@yahoo.com

داده بود. از آنجا که تریاک، یک کالای خاص تجاری بود، کشت و تولید آن در میان طبقات مختلف، رواج و به تبع آن، میزان مصرفش هم گسترش یافت؛ در نتیجه، مسئله اعتیاد و عواقب زیانبار آن، دامنگیر جامعه شد. به طور کلی، ناآگاهی و نقص در رشد فرهنگی جامعه نیز از دیگر عوامل مؤثر بر شیوع اعتیاد بود و در نتیجه، افزایش آمار اعتیاد، قاچاق، دزدی و وقوع انواع بزهکاری را می توان از نتایج مخرب تولید تریاک برای جامعه ایران در دوره پهلوی اول دانست. در پژوهش حاضر، با استفاده از روش تحلیلی و با تکیه بر اسناد منتشر نشده، روزنامه‌ها، نشریات و کتاب‌های دوره پهلوی اول کوشیده‌ایم دلایل رواج روزافزون استعمال تریاک و تأثیرات اجتماعی سوء آن در جامعه را بررسی کنیم.

واژه‌های کلیدی: تریاک، جامعه ایران، اعتیاد، رضاشاه.

۱. مقدمه

از گذشته‌های دور، کشت تریاک در ایران رواج داشت و از این ماده به عنوان دارو و به شکل‌های مختلف استفاده می شد. در نیمه دوم قرن نوزدهم، به دنبال گسترش مبادلات بازرگانی، تولید تریاک در مقیاس وسیع برای عرضه به بازارهای خارجی شروع شد و سپس ورود ایران به عرصه اقتصاد جهانی، بر تولید بیشتر این کالا اثر گذاشت. البته به موازات افزایش تولید تریاک، مصرف آن نیز در داخل کشورمان به صورتی چشمگیر گسترش یافت و این مسئله، خود منشأ اثرات سوء برای جامعه ایرانی شد. دولت پهلوی که از اثرات سوء ناشی از مصرف مواد مخدر، آگاه بود، تلاش می کرد ضمن ادامه دادن تولید و تجارت این ماده، درآمدهای خود از این طریق را حفظ و در عین حال، مصرف تریاک را محدود کند؛ به طوری که بارها برای منع استعمال تریاک، برنامه‌هایی را

طراحی کرد؛ اما به دلیل وجود برخی موانع در کشور و افزایش تعداد مصرف کنندگان، برنامه‌های منع استعمال این ماده، چندان موفقیت‌آمیز نبود.

در این پژوهش، به دنبال پاسخگویی به این پرسش‌ها هستیم: تولید و تجارت تریاک بر وضعیت اجتماعی ایران بین سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۲۰ ش. چه اثری گذاشت؟ دلایل شیوع استعمال تریاک و تأثیرهای اجتماعی آن در جامعه دوره پهلوی چه بود؟ اقدامات دولت در جهت مبارزه با معضل اعتیاد چه بود و چرا این اقدامات در جهت ریشه کن کردن این معضل، مؤثر واقع نشد؟

در پاسخ به این پرسش‌ها فرضیه‌ای بدین شرح مطرح می‌شود که تقاضای بازارهای جهانی برای خرید تریاک از ایران بر افزایش تولید این محصول در مقایسه با گذشته، مؤثر بوده است؛ بنابراین، به موازات افزایش تولید تریاک و همچنین به دلیل رواج باورهای نادرست درباره این ماده و در دسترس قرار گرفتن آن، میزان استعمالش در جامعه افزایش یافت و در گسترش بزهکاری‌های اجتماعی، استفاده از این ماده برای مصارف طبی در سطحی گسترده‌تر از گذشته، مؤثر بود.

۲. تاریخچه و مصرف تریاک در دوره قاجار

مصرف تریاک در ایران، از زمان ناصرالدین شاه قاجار رواج یافت؛ بدین شرح که انگلیس پس از به زانو درآوردن هند، برآن شد که میان این کشور و لندن، خط تلگرافی برقرار کند و برای دست یافتن به این هدف می‌بایست از ایران بهره می‌گرفت؛ بنابراین، مقارن با سلطنت ناصرالدین شاه و در پی ورود انگلیسی‌ها به کشورمان، استعمال تریاک رسمیت یافت؛ چنان که تصویر شاه بر حقه‌های وافر کشیده می‌شد (علی‌وردی‌نیا، مرداد و شهریور ۱۳۸۶: ۷). سیمبانان و کارگران هندی این خط ارتباطی به یکی از بزرگ‌ترین عوامل گسترش و آموزش تریاک‌کشی در ایران تبدیل شدند و خراسان به صورت دروازه‌ای مهم برای تریاک‌کشی درآمد؛ به طوری که از سال ۱۳۲۰ ق. پیشقراولان قاجاقچیان این ماده مخدر در لباس درویشان هندی، در خراسان و کرمان پراکنده شدند و به تریاک‌کشی روی آوردند؛ بنابراین، ایران از نیمه دوم قرن نوزدهم و هم‌زمان با دوران فرمانروایی

ناصرالدین شاه، با معضل مصرف مواد مخدر و اعتیاد به آن، روبه‌رو شد. برخی عوامل داخلی دیگر مانند وقوع جنگ جهانی اول، تولید تریاک باهدف صادرات، و علاقه زارعان برای ورود به اقتصاد پولی، از دیگر دلایل رواج کشت تریاک و به‌تبع آن، افزایش مصرف این ماده در اواخر دوره قاجار بود.

۳. علل شیوع مصرف تریاک در دوره پهلوی اول

موج فزاینده اعتیاد به مصرف تریاک که از دوره قاجار در جامعه ایران شدت گرفته بود، در پی روی کار آمدن رضاشاه، متوقف نشد و برعکس، شدت یافت. در این دوره، دولت برای دست‌یافتن به هدف‌های اقتصادی خود، به کسب درآمد نیاز داشت و از آنجا که به گرفتن قرض از دیگر کشورها چندان مایل نبود، باید از طریق استفاده از پتانسیل‌های داخلی، این هزینه‌ها را تأمین می‌کرد؛ بنابراین، تجاری کردن محصولات کشاورزی که از قرن نوزدهم و به دنبال ورود ایران به عرصه اقتصاد بین‌الملل آغاز شده بود، بار دیگر مورد توجه دولت قرار گرفت. در این زمان، مهم‌ترین کالاهای تجاری عبارت بودند از: پنبه، تنباکو، خشکبار، گندم و تریاک. از میان این کالاها تجارت تریاک برای دولت، اهمیت بسیار داشت.

بدین ترتیب، با توجه به اهمیت اقتصادی تریاک، کشت آن افزایش یافت و افزایش تولید که همگام با سیاست‌های دولت بود، در افزایش مصرف و اعتیاد، نقش عمده داشت. برای افزایش استعمال تریاک، عواملی متعدد را می‌توان ذکر کرد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها سیاست‌های دولت پهلوی در افزایش مصرف بود. به‌دلیل اهمیت درآمدهای حاصل از فروش تریاک در داخل کشور، اقداماتی برای تنظیم فروش این ماده از سوی دولت پهلوی صورت گرفت. در محتوای اسناد دوره پهلوی اول، اعتراض‌های بسیار به سیاست مقامات دولتی در فروش اجباری تریاک به مردم و مغازه‌داران دیده می‌شود که در اینجا، چند مورد از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

الف) فروش اجباری تریاک به مغازه‌داران و مردم: کارمندان و رؤسای ادارات (مأموران اداره انحصار تریاک) که در فروش این ماده و مصرف داخلی آن، نقش داشتند،



برای تأمین درآمد یا خوش خدمتی و یا از روی جهل و ناآگاهی، به اجبار، به مغازه دارن تریاک می دادند و آن ها را به فروش این ماده وادار می کردند. این اقدام مأموران دولتی در برخی مناطق، با واکنش تند مردم روبه رو می شد؛ اما اقدامی مؤثر برای حل مشکل از طرف دولت صورت نمی گرفت. این مشکل، نشان دهنده نظارت نکردن دقیق دولت بر فروش تریاک است. چند مورد از این نارضایتی ها به شرح ذیل اند:

در گزارش ۱۹/۷/۲۴ وزارت پست و تلگراف شوشتر آمده است:

به طوری که شایع است، بیست مغازه خورده (خرده) فروشی قند که در شهر شوشتر تأسیس شده، اداره دارایی به هر مغازه فروش قند به طور اجبار، سه لول تریاک می دهند. مغازه ها هم نیز به خریداران قند، اجباراً تریاک می فروشند. اهالی شهر از این موضوع، ناراضی و تأثیر خیلی بدی در روحیه آن ها کرده است (سازمان اسناد ملی، ش سند: ۸۹۶/۱۰۱۰۰۲).

ب) ایجاد مراکز فروش تریاک: در این دوره، دولت اجازه داد در تمام ولایات و شهرهای ایران، شعبه های فروش تریاک تأسیس شود (سازمان اسناد بهارستان، ش سند: ۰۰۰۰۷-۰۹۲۷۸-۰۲)؛ به طوری که دولت اجازه داده بود شعبه های فروش تریاک در معابر عمومی برپا شوند و معتادان با مراجعه به این مکان ها تریاک مورد نیاز خود را خریداری کنند. دولت، هدف از این اقدام را تأمین آسایش و رفاه مردم و به ویژه معتادان اعلام کرده بود (همان)؛ در حالی که اگر در این اقدام دولت تعمق کنیم، درمی یابیم هدف دولت نه تنها تأمین رفاه مردم، بلکه افزایش درآمد از راه فروش تریاک بوده و این سیاست، نتیجه ای جز افزایش اعتیاد، فقر، ناامنی و مشکلات اجتماعی برای مردم نداشته است.

ج) آزاد کردن خرید و فروش تریاک: در دوره حکومت پهلوی، به دلیل همه گیر شدن کِشت، تولید و افزایش مصرف تریاک در میان اقشار مختلف جامعه، دولت در برخی مقاطع و با وضع بعضی قوانین، خرید و فروش این ماده را آزاد اعلام کرده بود؛ البته در سال ۱۳۰۷ش. دولت با تصویب قانون انحصار تریاک، خرید و فروش این ماده را تحت



کنترل خود در آورد تا شاید از این طریق بتواند ضمن حفظ درآمدهای حاصل از تولید و تجارت تریاک، استعمال آن را کاهش دهد؛ اما متأسفانه به دلیل کاهش درآمد حاصل از فروش تریاک در حوزة مصرف داخلی، این اقدام هم ناکارآمد بود؛ بنابراین، دولت در صدد آزادسازی خرید و فروش این ماده برآمد. مؤید این ادعا تلگرافی از اداره مالیه در سال ۱۳۰۹ ش. است که براساس آن، فروشندگان تریاک که از دولت، مجوز معامله دریافت می کردند، می توانستند بدون هیچ گونه محدودیت قانونی، تا نیم من تریاک را با خود حمل کنند (سازمان اسناد ملی، ش سند: (۲۷۴۹۵)، ۲۰۴۲۰-۲۴۰).

د) وجود مراکز مصرف: قهوه خانه ها و مراکز مصرف تریاک و شیره (اعم از دولتی و خصوصی) که بنا به تصمیم دولت، برای کنترل اعتیاد برپا شده بودند، خود عاملی مهم در افزایش مصرف تریاک بودند؛ به طوری که دولت در راستای کنترل اعتیاد در سال ۱۳۱۰-۱۳۱۱ ش. در تهران، نزدیک باغ فردوس، چندین خانه را که شهرداری احداث کرده بود، به عنوان مراکزی برای مصرف این ماده تعیین کرد. این خانه ها به همدیگر راه داشتند. دولت پهلوی به تمام شیره کش خانه ها اخطار کرده بود از آن تاریخ، بساط خود را در آن خانه ها پهن کنند و از اداره تحدید، شیره بگیرند و به مشتریان خود بفروشند. این مکان های جدید و تحت نظارت دولت، دارالالعلاج نامیده شدند. شایان ذکر است که این اقدام دولت نه تنها در کاهش اعتیاد مؤثر نبود؛ بلکه سبب افزایش تعداد معتادان هم شد (کوهی کرمانی، ۱۳۲۴: ۷۳/۱). برخی دیگر از اقدامات دولت از قبیل دادن سهمیه تریاک به قهوه خانه ها و خرید سوخته تریاک به بهایی بیشتر از قیمت تریاک از قهوه چیان هم از دیگر دلایل افزایش مصرف و اعتیاد در دوره پهلوی بود.

علاوه بر سیاست های دولت، افزایش تولید و فراگیر شدن این ماده در جامعه می توانست به طور غیرمستقیم بر افزایش مصرف، اثرگذار باشد و به تعدد عوامل مؤثر بر افزایش استعمال تریاک، منجر شود. برخی دیگر از این عوامل عبارت اند از:

الف) ماهیت کشت تریاک: ماهیت کشت این ماده و در دسترس بودن آن برای همگان، در افزایش مصرف آن، نقشی مهم داشت؛ به طوری که طبق یادداشت های دکتر میلیسپاو:

در فصل تیغ زدن (گرز خشخاش)، عمله‌های بسیار از نقاط دور و نزدیک، وارد مناطق کشت تریاک می‌شوند. این عمله‌ها به جای قسمت یا تمام مزد خود، شیرۀ تریاک دریافت می‌نمایند...؛ همچنین در موقع برداشت محصول، دوره‌گردهایی که در طول سال، به رعیت، جنس نسیه فروخته‌اند، از بابت طلب خود به جای وجه نقد، تریاک دریافت می‌کنند. از سوی دیگر، در فصل تیغ‌زنی، هزاران خرده‌فروش، دوره‌گرد، درویش، نقال، فالگیر و... و وارد هر منطقه از زراعت تریاک که می‌شوند، صاحبان تریاک، دم‌کارد یا چاقویی را که تریاک را با آن، تیغ می‌زنند، به کف دست آن‌ها مالیده و به اصطلاح خودشان، «دم چاقویی» می‌دهند (مک کرماک، ۱۳۰۳: ۳۳).

با توجه به این مقدمات، جمع‌آوری تریاک از دست افرادی که معیشتشان وابسته به زراعت این ماده بود، کاری بسیار دشوار بوده است. برپایه همین استنادات، کوهی کرمانی، دلیل اعتیاد کشاورزان و صاحبان دیگر مشاغل مرتبط با کشت تریاک را این‌گونه بیان کرده است:

ملاکین و زارعین خشخاش‌کار چون به سهولت، تریاک را در دسترس خود می‌یابند، اکثراً معتاد شده و حتی عمله‌جاتی که به تیغ‌زدن خشخاش مبادرت می‌نمایند، با انگشت از شیرهای که خارج می‌شود، می‌خورند و اغلب بدین طریق، معتاد می‌گردند (کوهی کرمانی، ۱۳۲۴: ۱ / ۴۹).

مصرف تریاک در میان طبقات مختلف جامعه رواج داشت؛ اما عاملی که سبب می‌شد یک گروه به‌لحاظ مصرف، شاخص‌تر شود، وابستگی مشاغل افراد آن گروه به تریاک بود.

ب) فرهنگ و باورهای مردمی (سنت‌های اجتماعی نادرست): از زمان‌های قدیم، پزشکان برای مداوای برخی بیماری‌ها از تریاک استفاده می‌کردند. وقتی مردم به خاصیت تسکین‌دهنده این ماده پی بردند، به صورتی گسترده، آن را برای درمان بیماری‌ها به کار بردند و دوره حکومت پهلوی هم از این قاعده، مستثنا نبود. استعمال تریاک برای مداوا

منحصر به بزرگسالان نبود و کودکان هم از دوران کودکی، ناخواسته و به دلیل رواج باورهای نادرست درمیان بزرگسالان، به خوردن تریاک عادت داده می شدند؛ بدین صورت، چه بسا که این تأثیرات در دوره جوانی، آشکار می شد و فرد را به استعمال همیشگی این ماده مجبور می کرد. نتیجه این روند، کاهش سن اعتیاد در جامعه بود. در نهایت، استعمال تریاک در خانواده‌ها شبیه نوعی وراثت، فرد را درگیر معضل اعتیاد می کرد.

کازاما درباره تجویز تریاک برای نوزادان نوشته است: «اگر نوزاد بیمار شود، والدین طفل از خویشاوندان و همسایگان چاره‌جویی می کنند. آن‌ها نیز شربت و داروهای گوناگون را به بچه می خوراندند. در این معالجه، بیشتر، از قنداق (شربت قند) یا تریاک استفاده می شد» (کازاما، ۱۳۸۰: ۱۵۲).

فردریک ریچاردز هم درباره این مسئله نوشته است: «می گویند هم‌اکنون، هزاران کودک ایرانی را به وسیله دمیدن تریاک به صورت آن‌ها می خوابانند و یا برای این منظور، مادر قطعه کوچکی از تریاک را زیر ناخن خود جای می دهد و کودک را وادار به مکیدن آن می کند» (ریچاردز، ۱۳۴۳: ۲۴).

بنابراین می توان گفت نگرش ایرانیان به تریاک و مشتقات آن، باعث شده بود این ماده را برای مداوای تمام بیماری‌ها به کار برند. این طرز فکر، همراه دسترسی آسان به تریاک، کم‌بودن تعداد پزشکان و نبود دارو در مناطق دورافتاده باعث شد زنان هم این ماده را در مقیاسی گسترده، برای مصارف طبی استعمال کنند. یکی از مهم‌ترین مصارف طبی تریاک از جانب زنان، استفاده از آن برای سقط جنین بود. مریت هاکس که در این دوره به‌راحتی توانسته به مجامع زنان راه یابد، نوشته است: «در ایران، سقط جنین دیده می شود؛ اما عمومیت ندارد... برای این کار از گنه‌گنه، حنظل و تریاک استفاده می کنند» (هاکس، ۱۳۶۸: ۲۱۷). وی در جایی دیگر، درباره استفاده طبی از تریاک از جانب زنان نوشته است: «در سفر شیراز به اصفهان، یک زن که سردرد داشت، در فرصت‌هایی که فکر می کرد کسی متوجه او نیست، جبه‌های کوچک قهوه‌ای‌رنگی را از گوشه دستمالش درمی آورد و به دهان می‌انداخت» (همان: ۴۹).



بنابراین، استفاده طبّی از تریاک به دلیل رواج باورهای نادرست، در گرایش مردم به استفاده از آن به عنوان یک ماده مخدر، نقش داشت؛ زیرا این گونه استفاده، افراد را به سوی مصرف همیشگی و درنهایت، اعتیاد سوق می داد.

۴. شیوع تریاک در میان طبقات مختلف جامعه

به تصریح دکتر نلیکان، اعتیاد به مصرف تریاک از خراسان شروع شد و سپس به نواحی دیگر سرایت کرد. به منظور اشاعه کشیدن تریاک، یک هیئت بزرگ از مرشدان و پیران هندی، مأمور حل یک مشکل سیاسی در ایران شدند و نخستین بار در صفحات خراسان ظاهر شدند. این ریاضت کشان هندی با کارها و خوارق عادات خود توانستند در دستگاه بزرگان و متنفذان ایران راه یابند و تریاک را از بهترین انواع تفنن جلوه دهند (کوهی کرمانی، ۱۳۲۴: ۹/۱). تبلیغات نادرست این گروه‌ها همراه با عوامل داخلی که پیشتر ذکر شد، دیگر عامل زمینه‌ساز برای شیوع استعمال تریاک در میان اقشار مختلف جامعه شد؛ به طوری که مصرف گسترده این ماده از جانب گروه‌های مختلف، هرگونه اقدام دولت در جهت محدودیت و منع مصرف را با مشکل مواجه می کرد. از جمله این گروه‌ها می توان موارد ذیل را نام برد:

الف) ایلات و عشایر

در بحث شیوع تریاک در میان ایلات و عشایر، بیشتر سفرنامه‌نویسان از شیوع استعمال زیاد این ماده در ایل بختیاری سخن گفته‌اند. نیدر مایر درباره اعتیاد در ایل بختیاری نوشته است: بختیاری‌ها ایلی هستند که مرکز ایران را زیر سلطه دارند و درعین حال، تنها عشیره ایرانی هستند که برایشان مفهوم «وطن» با مراتعشان فرق می کند و یکی نیست... رؤسای آن‌ها را می توان در شمار باسوادترین و کارآمدترین رؤسای ایلات ایران شمرد؛ اما متأسفانه، تریاک و سفلیس، قسمتی از آن‌ها را به نحوی قابل تأمل، فاسد و تباه کرده است (اسکارفن، ۱۳۶۳: ۲۸۸).



مریت هاكس دربارهٔ این مسئله نوشته است: «بدترین خلافکاران از قبایل بختیاری هستند؛ البته ثروتمندان بیش از فقرا در کشیدن تریاک زیاده‌روی می‌کنند» (هاكس، ۱۳۶۸: ۷۰-۷۱). در کتاب *تاریخ تریاک و تریاکی در ایران* نیز دربارهٔ سوء مصرف تریاک در ایل بختیاری آمده است: «در ایلات و عشایر، این سم مهلك راه پیدا کرد و بیشتر در ایل بختیاری که اغلب خوانین و کلانترها معتاد بودند» (کوهی کرمانی، ۱۳۲۴: ۱۰/۱). به نظر می‌رسد چون در این دوره، مصرف تریاک در تمام ارکان جامعه رسوخ یافته بود و در جامعه، مایهٔ سرشکستگی محسوب نمی‌شد، مرکز حکومت هم از گرایش به استعمال این ماده، ابایی نداشت؛ البته ذکر این نکته، ضروری است که در آغاز تأسیس دولت پهلوی همانند دوره‌های صفوی و قاجار، به دلیل رواج باورهای نادرست دربارهٔ خواص تریاک، بزرگان و سردمداران حکومتی هم به مصرف آن، گرایش داشتند؛ به همین دلیل، نزدیک‌بودن خوانین این ایل به مرکز حکومت، در نخستین سال‌های تأسیس دولت پهلوی در اعتیاد رؤسا و خوانین که - نقش‌هایی کلیدی داشتند - مؤثر بود؛ هرچند در سال‌های بعد، به دلیل اعمال سیاست‌های تمرکزگرایانه (اسکان عشایر)، دولت به سرکوب شدید در میان ایل بختیاری اقدام کرد و بدین صورت، بسیاری از خوانین و رجال برجستهٔ ایل بختیاری، کشته یا برکنار شدند؛ بنابراین، شاید یکی دیگر از دلایل شیوع اعتیاد فزاینده در ایل بختیاری که بیشتر سفرنامه‌نویسان به آن اذعان کرده‌اند، سرخوردگی و ضعف سیاسی این ایل باشد.

ب) درویشان

این افراد از اولین گروه‌های مصرف‌کنندهٔ تریاک بودند که از طرف دولت انگلیس برای افزایش مصرف و تبلیغ فواید این ماده به ایران آمدند. این گروه‌ها با ورود به خراسان و ترویج استعمال تریاک، در افزایش مصرف آن، نقشی مهم داشتند. عادت به مصرف تریاک طی دوره‌های قاجار و پهلوی، بین این قشر فقیر همچنان وجود داشت. مریت هاكس نوشته است: «مصرف تریاک و خوردن عرق در میان درویشان هم رایج بوده است» (هاكس، ۱۳۶۸: ۹۹). یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در اعتیاد این گروه از جامعه، فقر و بی‌خانمانی آنان بود. این گروه بیشتر وقت خود را در قهوه‌خانه‌ها و مراکز عمومی

می گذراندند که در آن‌ها تریاک به صورت گسترده استعمال می شد و در نتیجه، این افراد به آسانی معتاد می شدند. دلیل دیگر برای شیوع اعتیاد میان این قشر از جامعه، آن بود که چون این افراد معمولاً به گدایی روی می آوردند و در فصل برداشت محصول، به مزارع می رفتند، زارعان تریاک به عنوان صدقه، مقداری تریاک به آنان می دادند و در نتیجه، استعمال تریاک میان افراد این طبقه، بسیار زیاد بود.

ج) گدایان

پس از شیوع استعمال تریاک در طبقات مختلف، چون گروهی از معتادان از طبقات پایین جامعه بودند، پس از اعتیاد برای تأمین هزینه‌های خود، به گدایی روی می آوردند. فردریک ریچاردز، سیمای گدایان در شهرهای مختلف و در طول جاده‌ها را این گونه ترسیم کرده است:

در اغلب این نواحی، افراد مخبطی یافت می شوند که خود را به ابلهی می زنند و یا این طور می نمایند که گرفتار یکی از ارواح خبیث شده‌اند و برخی دیگر از آن‌ها را در طول توقفگاه‌های بین جاده‌ها می توان دید. این‌ها نمونه‌های وحشتناکی از متکدیان معتاد هستند که با قیافه‌های نفرت‌انگیز و ناامید، به اتفاق کودکانی که نسخه اصل پدران خود هستند، خود را به مسافران نشان می دهند (ریچاردز، ۱۳۴۳: ۲۳).

مریت هاکس نیز نوشته است: «بسیاری از گداها معتادند. گدایی شکایت داشت که به دست آوردن صدقه کافی برای امرار معاش و تهیه دو قران برای تریاک که او را سر حال بیاورد، بسیار دشوار شده است» (هاکس، ۱۳۶۸: ۷۱).

د) ملاکان و زارعان تریاک

این گروه نیز چون به سهولت، تریاک را در دسترس خود می یابند، معمولاً معتاد می شوند. حتی عمله جاتی که خشخاش را خش می زنند، با انگشت از شیرهای که از آن خارج می شود، می خورند و اغلب بدین طریق معتاد می شوند (کوهی کرمانی، ۱۳۲۴: ۱/۷۳).

گروه دیگر از معتادان از این دسته، کارگران مزارع هستند که به سبب ناآگاهی و نیز دوستی با اشخاص معتاد، به مصرف تریاک مبتلا شده‌اند (مشروح مذاکرات مجلس، دوره ۱۴، جلسه ۳۹، ص ۴۰).

ه) شاه و درباریان

از جمله مهم‌ترین کارهای رضاشاه که کمتر ذکر شده است، استعمال مواد مخدر (تریاک) بود. وی به ماده افیونی تریاک اعتیاد داشت و حتی یک نفر مسئول تهیه مقدمات روزانه آن برای او بود (علی‌مردانی، مرداد و شهریور ۱۳۸۶: ۱۴۱، ۲۳۹-۲۴۰). فردوست که خود، یکی از رجال نزدیک به خاندان پهلوی بوده، درباره عادت رضاشاه به استعمال تریاک نوشته است:

رضاخان تریاک می‌کشید؛ ولی ظاهراً حالت تجویز و معالجه داشت. گویا شخصی به او گفته بود «اگر هر روز، این مقدار معین تریاک بکشی، از همه مرض‌ها مصون می‌مانی؛ به شرطی که منظور، لذت بردن از تریاک نباشد». او نیز همیشه این برنامه را با دقت انجام می‌داد و متصدی انجام این کار نیز مشخص بود (فردوست، ۱۳۷۰: ۱/۷۲).

متن این گزارش نشان می‌دهد باورهای نادرست درباره خواص طبی و درمانی تریاک حتی در اندیشه بالاترین مقام حکومت (شاه) هم نفوذ کرده و در این دوره، تفکرات سنتی نادرست همچنان به قوت خود باقی مانده بود و این، خود عاملی مهم برای شیوع اعتیاد در میان اقشار مختلف جامعه محسوب می‌شود.

در این زمان، به دلیل رواج همین تفکرات نادرست، طبقات بالای جامعه (شاه و درباریان) به استعمال روزافزون تریاک و مواد مخدر روی آوردند و به آن، اعتیاد پیدا کردند. همین مسئله، از عوامل مهم رواج مصرف تریاک در میان طبقات سرخورده و پایین دست می‌شد که برای گریز از مشکلات به آن پناه می‌بردند و بدین صورت، مصرف تریاک به شکلی روزافزون در سطح جامعه رواج یافت (علی‌مردانی، ۱۳۸۶: ۱۴۱، ۲۳۹-۲۴۰).

۵. مصرف تریاک در مناطق مختلف

در گذشته، برخی شهرها و مناطق کشور به سبب افزایش استعمال تریاک در آن‌ها، در مقایسه با دیگر مناطق کشور، شاخص بودند و بالابودن آمار اعتیاد در آن‌ها قابل توجه بود؛ مثلاً استان‌هایی همچون کرمان، مشهد، اصفهان و قم به دلیل تولید بیشتر تریاک، بیشترین آمار اعتیاد در کشور را دارا بودند. درباره شیوع اعتیاد در برخی استان‌ها سفرنامه نویسان به صورت مختصر سخن گفته‌اند و هرچند آمار و ارقامی که از سوی این افراد ذکر شده است، چندان قابل استناد نیست، تاحدی می‌تواند وضعیت اعتیاد در مناطقی از کشور در دوره مورد نظر را نشان دهد. یکی از مهم‌ترین شهرهایی که در بیشتر سفرنامه‌ها، گزارش‌هایی از مصرف تریاک در آن ذکر شده، کرمان است. مریت هاکس درباره اعتیاد به تریاک در کرمان نوشته است:

در کرمان، بیش از هر جای دیگر، غیر از قم، اشخاص تریاکی دیدم؛ در عین حال، همه اذعان داشتند که کشیدن تریاک کم شده و مصرف آن در ملاء عام، خلاف قانون است. یک بار مجبور شدم در ساعت یازده شب که تمام دکان‌ها بسته بود، از بازار بگذرم. در فواصلی نه‌چندان دور از هم، مردان و پسرانی در اثر مصرف این دارو، روی زمین ولو شده بودند (هاکس، ۱۳۶۸:).

البته گاه برخی افراد، اعتیادشان را پنهان می‌کردند؛ به طوری که به گفته مریت هاکس، «اگر مرد تریاک می‌کشید، زنش نیز تریاکی می‌شد؛ ولی اگر تنها زن تریاکی باشد، می‌کوشد آن را از شوهرش پنهان کند» (هاکس، ۱۳۶۸: ۷۰).

فردریک ریچاردز هم درباره شهر کرمان و آمار معتادان به تریاک در آنجا نوشته است: «می‌گویند در شهر کرمان که شصت هزار نفر جمعیت دارد، تعداد ۲۵ هزار نفر به تریاک معتاد هستند؛ به همین دلیل، در ایران، به شوخی می‌گویند: در کرمان، «از هر سه تن، چهار تن معتاد به تریاک هستند» (ریچاردز، ۱۳۴۳: ۲۰).

شایان ذکر است که در گذشته، مصرف تریاک در مناطق مختلف جامعه رواج داشت؛ اما عاملی که سبب می‌شد یک منطقه به لحاظ مصرف این ماده، شاخص‌تر شود، وابستگی مشاغل افراد آن منطقه به تریاک بود و به نسبتی که تریاک در یک منطقه کشت می‌شد،

میزان مصرف نیز بیشتر بود؛ به طوری که در مراکز اصلی کشت تریاک، میزان اعتیاد نه تنها در مردان، بلکه در زنان هم بیشتر از میزان اعتیاد مردان در مناطقی بود که تریاک کشت نمی شد؛ مثلاً در استان های کرمان و مشهد، میانگین اعتیاد زنان، چهل درصد بود؛ در حالی که میانگین اعتیاد در استان هایی مانند آذربایجان غربی و شرقی که در آن ها تریاک کشت نمی شد، بسیار کمتر از این میزان بود (سازمان اسناد ملی، سند ش: ۳۵۲۰۵-۲۴۰).

علاوه بر رواج باورهای نادرست درباره خاصیت طبی تریاک، سنت های اجتماعی متداول در برخی مناطق هم در افزایش مصرف این ماده، مؤثر بود. متأسفانه، درباره سنت های اجتماعی مرتبط با مصرف تریاک، در منابع این دوره، مطلبی دال بر این ادعا یافت نشد؛ اما در گفت و گو با افراد مختلف درباره مصرف تریاک در مناطق مختلف، بسیار گفته شده است که تا چند دهه قبل، در مناطقی مانند کرمان، در عروسی ها و عزاداری ها، از تریاک به عنوان وسیله ای برای پذیرایی از مهمانان استفاده می شده است و حتی تا چند دهه پیش، منقل و وافور، بخشی از جهیزیه نوجوانان در مناطقی مانند کرمان بود. این گزارش ها نشان می دهند در چنین مناطقی، مصرف تریاک نه تنها سرشکستگی نداشت؛ بلکه به عنوان یک سنت در میان مردم جا افتاده بود.

۶. آثار اجتماعی مصرف تریاک در جامعه عصر پهلوی اول

مصرف تریاک، اثرهای سوء اجتماعی بسیار داشت که در اینجا، مهم ترین آن ها را به صورت مختصر بررسی می کنیم:

الف) خودکشی

نمونه هایی از انتحار با استفاده از تریاک، از دوره قاجار به بعد، در منابع بسیار دیده می شود. شاید یکی از علت های مهم خودکشی با این ماده، دسترسی آسان به آن بوده است. در همین دوره، کسانی که قصد خودکشی داشتند و نمی خواستند بعد از خوردن تریاک، نجات یابند، مقداری سرکه می خوردند؛ بنابراین، با حالت خنده می مردند و نجات آنان از مرگ، تقریباً غیرممکن و بسیار دشوار بود (پولاک، ۱۳۶۸: ۴۳۸). علاوه بر سفرنامه ها، یکی

از مهم‌ترین منابع اجتماعی عصر قاجار که با استفاده از آن می‌توان اطلاعاتی درخور توجه درباره خودکشی با استفاده از تریاک به دست آورد، روزنامه شکوفه است که نشریه‌ای مربوط به زنان بود. چنان‌که از مطالب این روزنامه برمی‌آید، بیشتر قربانیان انتحار با استفاده از تریاک، زنان بوده‌اند که به دلیل داشتن مشکلاتی همچون دعوا با مادرشوهر و چشم‌وهمچشمی با دیگران، چنین تصمیمی می‌گرفتند (نوابی و دیگران، ۱۳۷۷: ۳، ۶، ۱۱ و...). بی‌تردید، این عادت، همانند دیگر موارد مصرف، از دوره قاجار به زمان حکومت پهلوی هم منتقل شد و در دوران پهلوی نیز زنان با همان تفکرات سنتی گذشته، برای خودکشی، از تریاک استفاده می‌کردند؛ اما متأسفانه، به دلیل محدودبودن سفرنامه‌ها و همچنین سانسور مطبوعاتی که در دوره پهلوی رواج داشت، برای جلوگیری از مخدوش شدن چهره جامعه ایران، این مطالب در مطبوعات انعکاس نیافته است.

یکی از مهم‌ترین گزارش‌ها درباره خودکشی با تریاک در دوره پهلوی اول، مربوط به مرگ وزیر دارایی، علی‌اکبر داور است. در این ماجرا، دولت می‌کوشید به مردم بقبولاند که وزیر دارایی در اثر حمله قلبی، جان سپرده است؛ اما خبر خودکشی داور به سرعت، همه جا منتشر شد. دولت پهلوی به همه مطبوعات دستور داده بود هیچ تفسیری درباره مرگ این وزیر و نیز هیچ‌گونه مطلبی با مضمون قدردانی از او را چاپ نکنند (آیتی، ۱۳۸۵: ۱۰-۳۷: ۶-۷).

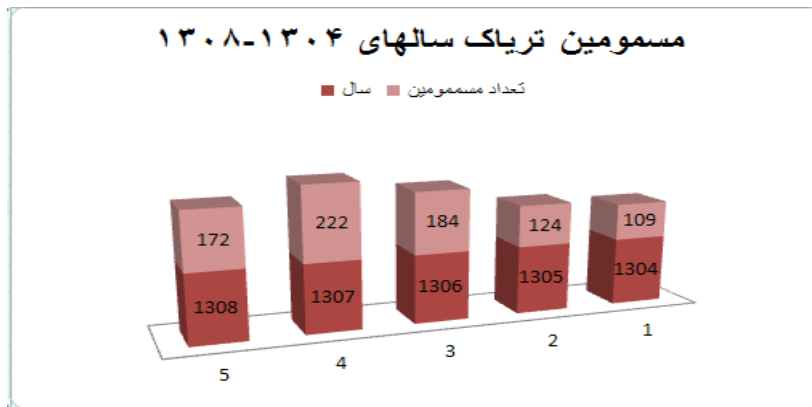
از جمله مهم‌ترین منابع برای دست‌یافتن به آمار دقیق خودکشی با استفاده از تریاک، احصایه‌های متوفیات سالیانه است که در آن‌ها، به صورت ماهانه، میزان مرگ ناشی از مصرف تریاک ذکر شده است؛ مثلاً در احصایه سال ۱۳۰۴ تهران، انتحار با استفاده از تریاک، پنج مورد در سال بوده است. و مرگ در اثر دست‌نیافتن به تریاک نیز دو مورد در سال روی داده است. مسمومیت به تریاک نیز که در نهایت، به مرگ افراد منجر شده، شش مورد در سال بوده است (سازمان اسناد بهارستان، ۱۳۰۴-۱۳۰۸: ۳۹).

البته درباره آمار موجود در احصایه شهر تهران، ذکر این نکته لازم است که در سال ۱۳۰۴ هنوز موج فراینده اعتیاد در کشور شدت نیافته بود و این آمار فقط تعداد کسانی را نشان می‌دهد که برای مداوا به پزشک مراجعه کرده‌اند. به نظر می‌رسد تعداد افرادی که با

استفاده از تریاک انتحار می کردند، بسیار بیشتر از این میزان بوده است؛ زیرا در مناطق دورافتاده، مداوای خانگی، مانع از مراجعه به پزشک می شد و در نتیجه، آمار قربانیان انتحار با استفاده از تریاک در احصایه‌ها ذکر نمی شد. از سوی دیگر، در مناطق اصلی کشت تریاک مانند فارس و خراسان، تعداد قربانیان بیشتر از آمار مربوط به تهران بوده است که میزان تولید تریاک در آن، کمتر بود.

ب) مسمومیت با تریاک

منبعی که آمار مسمومان با تریاک طی سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۸ ش. در آن آمده و روندی فزاینده داشته، عملیات مأموران صحیه و معاونت عمومی در مداوای این مسمومان است که در احصایه شهر تهران آمده است. این گزارش نشان می دهد بیشترین آمار مسمومیت با تریاک، مربوط به سال ۱۳۰۷ است و این آمار فزاینده مسمومیت، با قانون انحصار دولتی تریاک، هم‌زمان بوده است (سازمان اسناد بهارستان، ۱۳۰۴-۱۳۰۸: ۲۲۸).



شکل ۱. مسمومان با تریاک در سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۰۸

۷. مسائل و بزهکاری‌های مربوط به مصرف تریاک

با وجود کم بودن تعداد سفرنامه‌ها در دوره پهلوی اول، در آن‌ها مطالبی مفید درباره انواع بزهکاری‌های ناشی از مصرف تریاک، از جمله دزدی و قاچاق آمده که البته در

مخدوش شدن چهره ایرانیان نزد غربیان، بسیار مؤثر است. نکته مهم درباره بزهکاری‌های اجتماعی در این زمان، تغییر شکل آن‌هاست؛ زیرا بزهکاری‌هایی مانند دزدی و قاچاق در دوره‌های قبل هم وجود داشته‌اند؛ اما در این دوره، به دنبال رواج تولید و مصرف تریاک، شکل بزهکاری‌ها هم تغییر کرد و دامنه آن‌ها در جامعه گسترش یافت. در اینجا، مهم‌ترین بزهکاری‌های ناشی از مصرف تریاک را بدین شرح بررسی می‌کنیم:

الف) دزدی

هرمان نوردن در سفرنامه‌اش درباره دزدان نوشته است: «در ایران، دزدان به‌طور مداوم، در جست‌وجوی تریاک هستند» (نوردن، ۲۵۳۶ شاهنشاهی: ۸۲). طبیعی است که افراد معتاد به دلیل ناتوانی از کار کردن، به دزدی و دیگر بزهکاری‌ها روی می‌آورند؛ اما در این دوره، علاوه بر معتادان، برخی افراد دیگر هم تریاک‌های موجود در انبارهای دولتی یا تریاک‌های ارسالی تاجران و تولیدکنندگان این ماده را سرقت می‌کردند. چون تریاک، به راحتی فروخته می‌شد، به سرعت در اختیار قاچاقچیان قرار می‌گرفت و سپس آنان این ماده را صادر می‌کردند یا در داخل کشور می‌فروختند؛ بنابراین، تولید و استعمال تریاک، در شکل بزهکاری‌های این دوره هم تغییرهایی ایجاد کرده و بدین صورت، دزدی تریاک هم به انواع بزهکاری‌های اجتماعی عصر پهلوی افزوده شده است. برای پیگیری تریاک‌های سرقت شده از انبارهای دولتی، اولین کسی که هدف سوءظن قرار می‌گرفت، انباردار بود که در صورت اثبات جرم تعقیب می‌شد.

یکی از موارد سرقت تریاک از انبار دولتی، مربوط به انبار تریاک اسدآباد است که سارقان، قفل آن را شکستند و ۱۴۱۸ مثقال سوخته و ۸۱۸ مثقال تریاک ضبطی را از آنجا سرقت کردند. در این مورد، پس از انجام شدن تحقیقات لازم اعلام شد چون سهراب صفرخانی فقط مستخدم وزارت مالیه بوده و برای حفاظت شعبه‌های مالیه، شب‌ها در اداره بیتوته می‌کرده و انباردار نبوده است، نباید تحت تعقیب قرار گیرد (سازمان اسناد ملی، سند ش: ۲۴۰۰۵۶۷۵۹)؛ اما اگر تریاک‌ها مربوط به تاجران و تولیدکنندگان بود، پس از اثبات سرقت، دولت، غرامت تریاک سرقت شده را به آنان پرداخت می‌کرد. در برخی موارد هم

تریاک‌هایی که برای ارسال به مناطق دیگر، به اداره پست داده می‌شد، سرقت می‌شد و از آنجا که مرسولات پستی، مشمول بیمه بودند، اداره بیمه منطقه، غرامت آن‌ها را پرداخت می‌کرد (سازمان اسناد بهارستان، سند ش: ۰۰۰۰۳-۰۷۰۴۶-۲۲).

البته پرداخت غرامت تریاک‌های سرقت شده، به راحتی امکان‌پذیر نبود و گاهی مردم یک منطقه، بارها به وزارت مالیه عریضه می‌نوشتند و تقاضا می‌کردند غرامت اجناس سرقت شده به آن‌ها پرداخت شود؛ مثلاً مردم کفرش نهاوند، تجارتخانه رفقا در عریضه‌های خود نوشته‌اند یازده ماه است تریاک آن‌ها سرقت شده و غرامت آن پرداخت نشده است و رئیس پست منطقه درجز به دلیل تمام شدن بودجه در پایان سال، پرداخت غرامت به آنان را به سال آینده مؤکول کرده است؛ بدین ترتیب، کسانی که تریاکشان مفقود یا سرقت می‌شد، باید مراحل طولانی را طی می‌کردند تا بتوانند غرامت بگیرند.

ب) ناامنی و مزاحمت‌های اجتماعی

در پی بررسی عریضه‌های موجود در اسناد درمی‌یابیم استعمال تریاک، عاملی مهم در بروز ناامنی در جامعه بوده است. در این عریضه‌ها بیشتر مردم از دایر شدن شیره کش‌خانه‌ها اظهار نارضایتی کرده و نوشته‌اند بوی تعفن شیره، سبب دشواری عبور از کوچه‌های شهر شده است. آنان ایجاد شیره کش‌خانه‌ها را عامل گمراهی جوانان دانسته و از ابتلای بیشتر افراد به مصرف شیره اظهار نگرانی کرده‌اند (سازمان اسناد بهارستان، سند ش: ۰۰۰۰۷-۱۱۸۳۱-۰۲). محتوای سند نشان می‌دهد مردم آن زمان از گسترش اعتیاد در میان جوانان، نگران بوده و از برپایی چنین مراکزی ابراز نارضایتی می‌کرده‌اند.

دیگر مورد ناامنی، تفتیش مأموران مالیه بود. یکی از این موارد به عریضه حمیدزاده یزدی، از مأموران انحصار سمنان در تفتیش منزلش مربوط می‌شود که وی تقاضا کرده بود از این کار جلوگیری شود؛ زیرا اذعان داشته بود مأموران بدون کسب اجازه، وارد منزلش شده و پس از ساعت‌ها جست‌وجو، تریاک قاچاق نیافته و از آنجا بازگشته‌اند. از آنجا که این فرد، تاجری سرشناس بوده و خود را آشنا به قوانین و ملزم به رعایت آن‌ها می‌دانسته است، علت این اقدام مأموران را دشمنی ذکر کرده و هدف آنان از این کار را لطمه زدن به



حیثیت تجارتي خود دانسته است. او در پایان عریضه، متقاضی رسیدگی به دادخواست خود شده است (سازمان اسناد بهارستان، سند ش: ۰۰۰۰۳-۰۹۸۹۱-۰۲؛ همو: سند ش ۰۰۰۰۴-۰۹۸۹۱-۰۲). مورد دیگر، شکایت شیخ صالحی (ساکن الشتر) از طرز رفتار مأموران انحصار تریاک درباره توقیف وی به اتهام مصرف تریاک است (سازمان اسناد بهارستان، سند ش: ۶۹۷۳۹۵).

البته دولت برای جلوگیری از سوءاستفاده احتمالی مأموران اداره مالیه، قوانینی را تصویب کرده بود که بر اساس آن،

از مأمورینی که برخلاف واقع، دیگران را متهم به قاچاق کرده و موجب مزاحمت شوند، علاوه بر جبران خسارت وارده، تا شش ماه، زندان و انفصال دائم از خدمت محکوم می شدند و در صورت کشف تریاک قاچاق، مطابق نظامنامه وزارتی، هم صدی ده آن را جهت مخارج کشف و به دست آوردن جنس قاچاق به کاشفین و مخبرین اجناس پرداخت می کردند (مذاکرات مجلس، ۱۳۰۸: جلسه ۲۴: ۲۴).

علاوه بر قوانین تصویب شده، دولت در مناطق اصلی کشت تریاک که احتمال قاچاق، زیاد بود، کاشفانی را منصوب کرده بود تا درباره قاچاق تریاک به دولت گزارش دهند. برخی اسناد به دست آمده از این دوره، بیانگر آن است که کاشفان مناطق مختلف از پرداخت نشدن حقوقشان شکایت کرده اند (سازمان اسناد ملی، سند ش: ۳۶۶۸۷-۲۴).

طبیعی بود که در این فضای اجتماعی، بازار تهمت و افترای قاچاق به افراد سرشناس هم رونق می گرفت و این افراد گاه مجبور می شدند برای حفظ موقعیت اجتماعی خود، به مأموران تفتیش، رشوه بدهند. در این وضعیت، شاید پرداخت نشدن حقوق مأموران اداره انحصار، راهی بود که آنان برای کسب درآمد انتخاب کرده بودند؛ به همین دلیل، در اسناد دوره پهلوی، عریضه های بسیار زیادی از مناطق مختلف ایران به دست آمده است که نویسندگان آنها از بی اعتدالی های مأموران اداره انحصار مبنی بر اتهام قاچاق به آنان شکایت کرده اند (سازمان اسناد بهارستان، سند ش: ۶۹۶۹۰۶؛ همو: ۷۰۶۹۳۵ و...).



ج) افزایش قاچاق و تقلب

گسترش تولید و استعمال تریاک، عامل بسیاری از مشکلات در جامعه عصر رضاشاه بود که از جمله آن‌ها می‌توان افزایش قاچاق، کوتاهی مأموران در انجام دادن وظایفشان، تقلب در سنگ‌وزنه‌های تریاک و نیز رشوه‌گیری مأموران را ذکر کرد. در اینجا، دو مورد از مهم‌ترین این مشکلات را شرح می‌دهیم:

نخست، تقلب و رشوه‌گیری مأموران: در عریضه‌ها گزارش‌های بسیاری درباره تقلب و رشوه‌گیری مأموران آمده است؛ مثلاً یکی از عریضه‌ها به کارکنان اداره انحصار تربیت حیدریه مربوط می‌شود. در این عریضه‌ها آمده است:

در نتیجه راپرت مفتشین اداره انحصار، پس از جستجوی فراوان، یک من ده سیر شیره تریاک کشف کرده‌اند. تمام مأموران به تریاک‌بودن آن تصدیق نموده، حتی یک نفر از مأمورین هم که معتاد بود، مقداری از آن را مصرف نمود. مجرم هم متعهد به پرداخت جریمه می‌شود؛ اما پس از سه روز، مجرم با دادن یک‌صد تومن تقاضا می‌کند که تریاک‌های ضبط‌شده وی را در حضور چند نفر مصدق معاینه کنند. پس از معاینه، تریاک‌های مزبور، قره‌قروت خالص می‌شود

و به این ترتیب، مجرم تبرئه می‌شود (سازمان اسناد بهارستان، سند ش: ۰۰۰۰۲-۱۳۶۱۷-۰۲)؛ بدین ترتیب، مشخص می‌شود که در آن دوران، چگونه تقلب و رشوه‌گیری مأموران به راحتی سبب تبرئه مجرم و تبدیل تریاک به قره‌قروت شود. نتیجه این اقدام مأموران، گسترش قاچاق و رشوه‌گیری، و این‌گونه بزهکاری‌های اجتماعی، پیامد مستقیم تولید تریاک در جامعه بود.

دوم، تقلب در سنگ‌وزنه‌های توزین تریاک: تقلب و سودجویی مأموران در مراحل مختلف جمع‌آوری و خرید تریاک، شیره و سوخته رواج داشت. اولین نمونه این گزارش‌ها مربوط به مأموران خرید تریاک در حوزه بوانات و قنقری استان فارس در سال ۱۳۱۶ش. بود که ضمن شکایت از بدرفتاری مأموران اداره انحصار تریاک اعلام کردند مأموران خرید به سنگ‌وزنه‌های تریاک، سیم پیچیده‌اند و بدین صورت، در وزن تریاک به مردم منطقه تعدی شده است؛ زیرا فروشندگان، شیره‌هایی را که قرار بوده است به



مأموران مالیه بدهند، از قبل وزن کرده بودند و مأموران مالیه پس از وزن کردن شیر، متوجه بروز تقلب در آن‌ها شده‌اند. به بیان مختصر، منظور نویسنده نامه، این بوده است که تریاک اضافه از مردم می‌گرفته و به نفع خود استفاده می‌کرده‌اند. گفته‌های معتمدان محل نیز مؤید این ظن است (سازمان اسناد ملی، سند ش: ۱۶۸۵۹-۲۴۰ (۲۷۴۴۸ و ۲۷۴۴۹)).

اداره انحصار در پاسخ به این شکایت گفته است سنگ‌های توزین با سنگ‌های وزنه در پستخانه تطبیق داده شدند و برای رفع کسر، آن‌ها را سیم‌پیچی کرده‌اند (سازمان اسناد ملی، سند ش: ۱۶۸۵۹-۲۴۰ (۲۷۴۴۷)). بر فرض صحت این ادعا، کمیسیون مورد بحث باید پس از تطبیق سنگ‌های وزنه با سنگ‌های انبار انحصار، بر اساس یک صورت مجلس، کسری را با سیم ترمیم می‌کردند.

۸. اعتیاد در اواخر دوره پهلوی و اقدامات محدودکننده دولت در این زمینه

هرچند هیچ‌گونه آمار دقیق و قطعی از تعداد معتادان به استعمال تریاک، موجود نیست، براساس قراین و آمارها می‌توان تعداد تقریبی مبتلایان به استعمال تریاک را برآورد کرد. ریچاردز درباره مصرف تریاک در سال‌های اول حکومت رضاشاه (۱۳۰۳-۱۳۰۴ ش. / ۱۹۲۳-۱۹۲۴ م.) نوشته است:

هرگاه جمعیت ایران را دوازده میلیون تن فرض کنیم، این‌طور تخمین زده‌اند که در سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴ هر ده هزار تن، مقدار ۴۵۹ پاوند تریاک مصرف کرده‌اند. با در نظر گرفتن این نکته که مجمع اتفاق ملل برای ده هزار تن، مصرف دوازده پاوند تریاک خام را جایز دانسته است، می‌بینیم که مصرف آن در ایران، ۳۸ برابر میزانی است که مجمع مزبور، قانوناً مجاز دانسته است (ریچاردز، ۱۳۴۳: ۲۱).

طبق آمارهای مؤسسه انحصار، مقدار تریاک لول که از طرف اداره انحصار تریاک برای مصرف داخلی فروخته شده، ۳۰۰/۶۸۵ کیلوگرم بوده است و از آنجا که قسمتی از تریاک مصرف داخلی هم به صورت قاچاق، از طرف معتادان تهیه می‌شد و مقدار آن را می‌توان در حدود یک سوم مقداری برآورد کرد که رسماً فروخته می‌شود، کل مقدار تریاک لول مصرف داخلی کشور، حدود چهارصد تن در سال تخمین زده می‌شود. از



سوی دیگر می‌توان میزان مصرف روزانه هر فرد معتاد به تریاک را به‌طور متوسط، حدود دو گرم (حداقل متوسط مصرف هر فرد معتاد) فرض کرد که در سال، ۷۳۰ گرم می‌شود؛ بر این اساس، عده تقریبی معتادان به تریاک، ۵۴۷ هزار نفر خواهد بود (سازمان اسناد ملی، سند ش: ۳۲۲۰۵-۲۴۰).

از آنجا که میزان سوخته حاصل از کشیدن تریاک، حدود سی درصد از تریاکی است که مصرف می‌شود^۱، حدود ۱۲۰ تن سوخته در کشور به‌وجود می‌آید که شاید حدود یک‌سوم آن جمع‌آوری نمی‌شود و از بین می‌رود. از دوسوم باقی‌مانده (حدود هشتاد تن)، حدود نصف آن را اداره انحصار تریاک جمع‌آوری می‌کند و بقیه (حدود چهل تن) را شیره‌کشان مصرف می‌کنند.

اگر هر فرد معتاد در روز، به‌طور متوسط، دو گرم تریاک مصرف کند، این میزان برای حدود ۵۵ هزار نفر، کافی است؛ بدین ترتیب، تعداد تقریبی کل معتادان تریاک و سوخته در ایران، بالغ بر ۶۰۳ هزار نفر و نسبت به جمعیت کل کشور (حدود دوازده میلیون نفر)، بیش از پنج درصد می‌شود (سازمان اسناد ملی، سند ش: ۳۲۲۰۵-۲۴۰)؛ اما با توجه به اینکه زنان (به‌استثنای برخی مناطق) معمولاً تریاک استعمال نمی‌کردند و مردان نیز معمولاً از بیست‌سالگی به بعد به مصرف این ماده روی می‌آوردند، اگر جمعیت ایران حدود دوازده میلیون نفر برآورد شود و نصف این عده، مرد فرض شوند، بر این اساس که مردان از بیست‌سالگی، جزء جمعیت فعال کشور محسوب می‌شوند، به حدود ۵۷ درصد از کل جمعیت مرد و یا حدود سه میلیون و ۴۲۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت هفده درصد از جمعیت فعال ایران به استعمال تریاک، معتادند.

آمارهای به‌دست‌آمده از مصرف زیاد تریاک در جامعه و کاهش سن اعتیاد، دولت را به چاره‌اندیشی واداشت و بدین صورت، دولت از همان آغاز کارش برنامه‌هایی را برای محدود کردن استعمال تریاک اجرا کرد که از جمله آن‌ها می‌توان موارد ذیل را نام برد: قانون ۱۳۰۴ (قانون جرم‌انگاری درحوزه مواد مخدر) و قانون انحصار تریاک در سال

۱. در برنامه‌های دولت برای منع استعمال تریاکی که به معتادان داده می‌شد، به‌میزان یک‌سوم سوخته تریاک از آنان مطالبه می‌کردند.



۱۳۰۷ش.؛ قانون مجازات مرتکبان قاچاق در سال ۱۳۰۸ش.؛ انحصار تجارت خارجی در سال ۱۳۰۹ش. که براساس آن، تریاک هم جزء اقلام انحصاری دولت بود؛ قانون منع استعمال ۱۳۱۴ش. که ضمن انحصاری کردن تریاک برای دولت، بندهایی از آن هم به محدودیت استعمال تریاک اختصاص داشت؛ اما به دنبال رواج فزاینده تعداد معتادان به استعمال تریاک، دولت درصدد برآمد برنامه‌هایی تبلیغاتی را برای ریشه کن کردن اعتیاد در کشور آغاز کند که به نظر می‌رسد مهم‌ترین و جامع‌ترین آن‌ها برنامه سال ۱۳۱۷ بود. در این برنامه، ضمن ممنوعیت کشت تریاک در برخی مناطق تولیدکننده، یک برنامه سه‌ساله برای منع استعمال تریاک طراحی شد. در این برنامه، دولت ابتدا منع استعمال تریاک در استان‌هایی پرمصرف مانند تهران و مازندران را آغاز کرد (همان: ۳۵۲۰۵-۲۴۰). مهم‌ترین اقدامات دولت در این برنامه، بدین شرح بود:

- تأسیس دفتر ثبت معتادان و ایجاد پروانه مصرف تریاک که در آن، اطلاعات فرد معتاد و میزان مصرف او در آن آمده بود؛
- کاستن تدریجی از مقدار تریاک مصرفی معتادان از طریق افزودن مواد خارجی به تریاک و کاستن از میزان تریاک خالص؛
- اقدامات بهداشتی، شامل ایجاد بیمارستان برای معالجه رایگان معتادان و مراقبت از آن‌ها، توزیع رایگان داروهای ضد تریاک، و اعزام پزشک و ارسال دارو به مناطق مختلف برای ترک استعمال تریاک؛
- انجام دادن اقدامات تبلیغی مانند مبتذل جلوه دادن فرد معتاد به تریاک در انظار عموم، چاپ کتابچه‌هایی با مضمون مضرات تریاک، توزیع رایگان مجلات بین مردم، نگاشتن مقاله‌هایی باموضوع اعتیاد در روزنامه‌ها و تهیه فیلم‌های کوتاه درباره تریاک و مضرات آن (همان).

دولت پهلوی با جدیتی بیشتر از گذشته، این برنامه‌ها را پی می‌گرفت و امیدوار بود در طول سه سال به نتیجه دلخواه برسد و بدین صورت، در سال ۱۳۲۳ش. استعمال تریاک در کشور ریشه کن شود؛ اما انتقادهای بسیار به این برنامه، برخی اقدامات اشتباه مانند

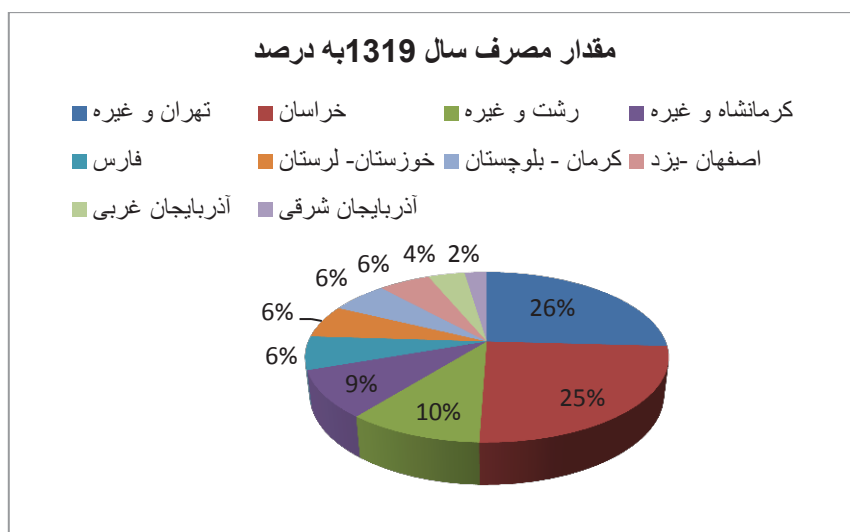


ادامه یافتن تولید تریاک در کشور به دلیل اهمیت اقتصادی آن و همچنین ورود ناخواسته ایران به عرصه جنگ جهانی دوم، سبب شد دولت در اجرای برنامه‌هایش دچار مشکل شود و بدین صورت، ایران باز هم در برنامه منع استعمال تریاک شکست خورد.

۹. نتیجه‌گیری

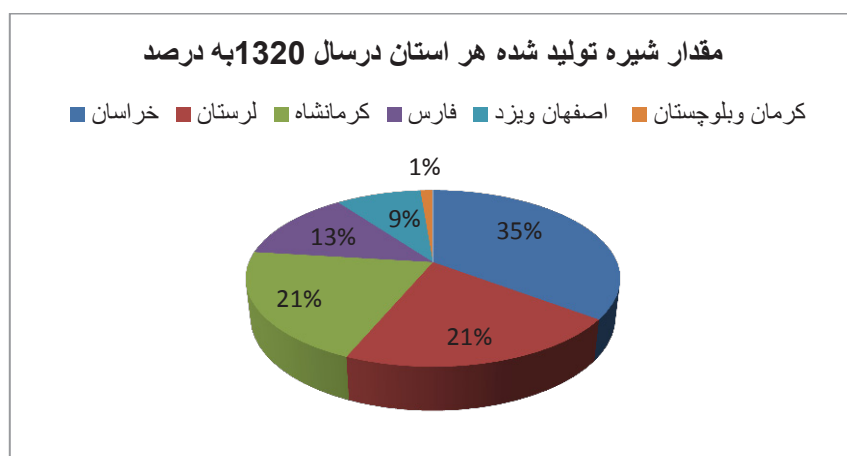
رواج فزاینده اعتیاد به تریاک در دوره حکومت پهلوی، ناشی از عواملی مانند باورهای نادرست، جهل و ناآگاهی، اطمینان نداشتن به دانش پزشکی نوین و دسترسی نداشتن به دارو در مناطق دورافتاده، اعتیاد گروه‌های شاخص جامعه که خود به نوعی، الگوی افراد بودند و نبود سرشکستگی و منع قانونی در استعمال تریاک بود؛ اما عاملی که این مسئله را شدت می‌بخشید، رواج کشت تریاک باهدف صادرات در دوره پهلوی بود؛ بنابراین، برخلاف دوره صفوی که در آن، تریاک، کاربرد سیاسی داشت، در دوره پهلوی، هدف‌های اقتصادی تریاک، مورد توجه بود و مهم‌ترین عامل رواج اعتیاد را می‌توان تولید تریاک در راستای توسعه تجارت خارجی دانست. در دوره مورد بحث، علاوه بر دولت که به تریاک به عنوان یک کالای سودآور برای تأمین هزینه‌های کشور توجه می‌کرد، وابستگی معیشت بسیاری از اقشار و گروه‌ها مانند دلالان، تجار، کشاورزان و کارگران به تولید و تجارت این ماده مخدر، به طور غیرمستقیم در افزایش مصرف و دسترسی آسان افراد به آن، مؤثر باشد؛ به همین دلیل، دولت هنگامی که متوجه معضل بزرگ اعتیاد در جامعه شد، در مقاطع مختلف، برنامه‌هایی را اجرا کرد؛ اما این برنامه‌ها به دلیل ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟، چندان کارایی نداشتند؛ مثلاً دولت در برنامه منع استعمال ۱۳۱۷ش. به انتشار مقاله‌هایی در روزنامه‌ها و نیز تهیه فیلم‌هایی درباره مضرات تریاک اقدام کرد. مشکل این اقدامات، آن بود که در مناطق دورافتاده که مردم، امکانات لازم و نیز سواد خواندن و نوشتن نداشتند، نمی‌توانست راهگشا باشد. از طرف دیگر، دولت طی سال‌های متمادی که برنامه‌های منع استعمال را مدنظر داشت، همچنان بر کشت تریاک برای صادرات تأکید می‌کرد و از این مسئله مهم غافل بود که تا وقتی کشت تریاک ادامه دارد، برنامه‌های منع استعمال نیز از ضمانت اجرایی لازم برخوردار نیستند. برای اثبات این ادعا که برنامه منع استعمال سال

۱۳۱۷ش. هم در ریشه کن کردن معضل اعتیاد، مؤثر واقع نشد، می توان میزان تولید و مصرف تریاک در استان های مهم کشور طی سال های ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ را ذکر کرد.



شکل ۲. درصد مصرف تریاک در سال ۱۳۱۹ش.
(سازمان اسناد ملی، سند ش ۳۵۲۰۵-۲۴۰)

در شکل زیر، مقایسه نسبت تولید و مصرف تریاک در استان های کشور را نشان داده ایم:



شکل ۳. مقدار شیره تولید شده در هر استان در سال ۱۳۲۰ش. براساس درصد

منابع

- آیتی، عطا (۱۳۸۵). «دیکتاتوری و اقتصاد: گزارشی از اوضاع اقتصادی ایران در عصر رضاشاه». *فصلنامه تاریخ معاصر ایران*. س ۱۰. ش ۳۷.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸). *سفرنامه پولاک: ایران و ایرانیان*. ترجمه کی کاووس جهاننداری. چ ۲. تهران: خوارزمی.
- ریچاردز، فردریک (۱۳۴۳). *یک مسافرت ایرانی*. ترجمه مهین دخت صبا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سازمان اسناد بهارستان (۱۳۰۳). مک کرماک، د. و. یادداشت راجع به تریاک ایران. تهیه شده برای دکتر ا. س. میلسپاو، رئیس کل مالیه ایران. مطبوعه مجلس.
- _____ (۱۳۰۴-۱۳۰۸). *احصاییه شهر تهران*.
- _____ (بی تا). *مشروح مذاکرات مجلس، دوره ۱۴، جلسه ۳۹*.
- _____، ش سند ۰۷۰۴۶-۰۲.
- _____، ش سند ۰۹۲۷۸-۰۲.
- _____، ش سند ۰۹۸۹۱-۰۲.
- _____، ش سند ۱۱۸۳۱-۰۲.
- _____، ش سند ۱۳۶۱۷-۰۲.
- سازمان اسناد ملی، ش سند ۱۶۸۵۹-۲۴۰ (دوازده برگ).
- _____، ش سند ۲۰۴۲۰-۲۴۰.
- _____، ش سند ۲۴۰-۳۵۲۰۵ (سی برگ).
- _____، ش سند ۵۶۷۵۹-۲۴۰.
- _____، ش سند ۸۹۶/۱۰۱۰۰۲.
- علی مردانی، علی اکبر (مرداد و شهریور ۱۳۸۶). «مواد مخدر و رژیم پهلوی». *نشریه مطالعات سیاسی و اقتصادی*. ش ۲۳۹-۲۴۰.
- علیوردی نیا، اکبر (مرداد و شهریور ۱۳۸۶). «مواد مخدر و امنیت اجتماعی». *نشریه سیمای اقتصادی*. ش ۲۳۹-۲۴۰.
- فردوست، حسین (۱۳۷۰). *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*. ج ۱. تهران: اطلاعات.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۶۳

- کوهی کرمانی، حسین (۱۳۲۴). **تاریخ تریاک و تریاکی در ایران**. ج ۱. تهران: چاپخانه علمی.
- نوردن، هرمان (۲۵۳۶ شاهنشاهی). **زیر آسمان ایران**. ترجمه سیمین سمعی. تهران: دانشگاه تهران.
- نیدرمایر، اسکارفن (۱۳۶۳). **زیر آفتاب سوزان ایران**. ترجمه کی کاووس جهاننداری. چ ۱. بی جا: نشر تاریخ ایران.
- هاکس، مریت (۱۳۶۸). **ایران: افسانه و واقعیت (خاطرات سفر به ایران)**. ترجمه محمدحسین نظری نژاد، محمدنقی اکبری و احمد نمایی. گروه ترجمه بنیاد پژوهش های اسلامی. چ ۱. مشهد: آستان قدس رضوی.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۵، پیاپی ۱۱۵، بهار ۱۳۹۴

تحلیلی بر سنت‌های دیوانسالاری ایران در خلیج فارس: امام مسقط و اجاره‌داری بندرعباس (۱۲۰۹-۱۲۸۵)

سلمان قاسمیان^۱
مصطفی پیرمردیان^۲
سید اصغر محمودآبادی^۳

تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۱۶

تاریخ تصویب: ۹۳/۷/۲۸

چکیده

بررسی ماهیت اجاره‌داری بندرعباسی در دوره قاجار، در شناخت تعامل‌های ساحل‌نشینان سواحل شمالی و جنوبی، نقشی مهم دارد و تحلیل این آخرین نمونه‌های عینی از سنت مقاطعه، برای پاسخ‌دادن به برخی ابهام‌ها ضروری است. مالیات و عوارض گمرکی بندرعباس از آغاز دوره قاجار، با قبول تابعیت، به حکمران بستک و

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه اصفهان؛ salmangh1362@gmail.com

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ m.pirmoradian@ltr.ui.ac.ir

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ Mahmoodabadi@ltr.ui.ac.ir

سپس مسقط واگذار شد. در برخی تألیفات، به دلیل بی‌توجهی به سنت مقاطعه، جزیره‌ها و بندرهای ساحل ایران به اشتباه، جزو قلمرو مسقط دانسته شده است. تحول در مناسبات منطقه‌ای با توجه به قدرت روزافزون و سیاست انگلستان و نیز عقب‌ماندن دربار قاجار از تحولات جدید، به تدریج، تعامل‌های آل‌بوسعید و حکومت مرکزی را خدشه‌دار کرد. در این مقاله، با رویکردی تحلیلی، ضمن بررسی ماهیت اجاره‌داری بندرعباس و نقش آن در تعامل‌های آل‌بوسعید با حکومت مرکزی ایران، به دنبال پاسخ‌دادن به این سؤال اساسی بوده‌ایم که اجاره بندرعباسی به حاکم یا امام مسقط، چه نکات مهمی را در حوزه سنت‌های مدیریتی حاکم بر منطقه خلیج فارس دربر می‌گیرد. فرض غالب، آن است که موضوع اجاره‌داری بندرعباس، بیانگر نوعی ارتباط نزدیک میان حکمرانان مسقط با حکومت مرکزی ایران براساس سنت تاریخی مقاطعه است؛ هرچند تحولات سده نوزدهم میلادی / سیزدهم هجری قمری و استقرار تدریجی پایه‌های سبک نوین اقتصادی و تجاری اروپا آن را به گونه‌ای دیگر نشان داد.

واژه‌های کلیدی: قاجاریه، دیوانسالاری، آل‌بوسعید، بندرعباس، اجاره‌داری.

۱. مقدمه

اگرچه امروزه، مناسبات میان ساحل‌نشینان دو سوی خلیج فارس، تحولات بسیار یافته است، با نگاهی به اوضاع سده نوزدهم می‌توان ردپایی از سنت‌های تاریخی دیرین حاکم بر تعامل‌های ساحل‌نشینان خلیج فارس را یافت. هرگونه کنکاش در سنت‌های تاریخی این منطقه، روزنه‌ای در حلقه گمشده ماهیت مناسبات حکمرانان ایران با مناطق جنوبی یا

ماهیت مبهم مناسبات حکومت مرکزی ایران و شیوخ و امرای محلی خلیج فارس به شمار می‌رود. امروزه تلاش می‌شود ارتباط ساکنان دو سوی خلیج فارس در طول تاریخ، کمرنگ نشان داده شود و این مسئله حتی بر تاریخ‌نگاری این منطقه، به صورتی شگرف اثر گذاشته است. نویسندگان عرب و حتی ایرانی، تعامل عناصر ایرانی و عرب در زمینه‌های مختلف فرهنگی، تجاری و سیاسی را کمرنگ نشان داده‌اند؛ مثلاً دربارهٔ بندرعباس، پژوهشگران عرب، امام مسقط را حکمران مستقل و حاکم بر این منطقه و مضافات آن (جزیره‌ها و بندرهای میانی بندرعباس تا گوادر) دانسته‌اند؛ در مقابل، محققان ایرانی هم آل‌بوسعید را متجاوز یا متمرّد شمرده‌اند. بی‌توجهی به ماهیت موضوع، این سؤال را در ذهن ایجاد می‌کند که اساس اجاره‌داری در بندرعباس چه بوده و مقاطعه طبق سنت دیوانی، در چه زمان و با چه شرایطی اعطا می‌شده است. هر چند باید به صورت هم‌زمان، موقعیت و اهمیت روزافزون انگلستان را مدنظر قرار داد، این مسئله، خود می‌تواند موضوع تحقیقی مجزا قرار گیرد؛ گرچه تغییر تدریجی سبک ادارهٔ بندرهای خلیج فارس از سال ۱۲۳۵ق. / ۱۸۲۰م. به بعد نباید محققان را در چگونگی رفتار حکمرانان مسقط دچار اشتباه کند؛ زیرا از آن پس، با حاکمیت معیارهای جدید سیاسی - امنیتی در منطقهٔ خلیج فارس، سنت‌های تاریخی به تدریج رنگ باخت.

برای بررسی موضوع، نخست باید سراغ اسناد و متن قراردادهای موجود در این زمینه برویم تا ببینیم مفاد و اصطلاحات قراردادهای اسناد، بیانگر چه نوع ارتباطی میان حاکم مسقط و حکومت مرکزی است. از میان منابع تاریخی موجود، در چند اثر از جمله آثار سدیدالسلطنه کبابی (۱۳۶۳، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱)، فسایی (۱۳۶۷)، بنی‌عباسیان بستکی (۱۳۳۹ش)، فرامرزی (۱۳۸۱ش) و قائم‌مقامی (۱۳۴۱ش)، همگی تنها به شرح و توصیف نامنظم و منقطع حوادث مرتبط پرداخته شده و اطلاعاتی پراکنده آمده است. در میان تألیفات فارسی، جز اسناد خام موجود در مجموعهٔ *اسناد خلیج فارس* (۱۳۷۵ش) و *اسناد بندرعباسی* (۱۳۸۷ش)، در دیگر تألیفات، اطلاعاتی چندان داده نشده است. احمد سایانی در *از بندر جرون تا بندرعباسی* (۱۳۷۷ش)، روند تغییرات شهر بندرعباس و تحولات آن از دورهٔ صفوی به بعد را بررسی کرده است. بدرجهان ابراهیمی نژاد در مقالهٔ «روابط ایران و عمان

در دوره ناصری» (۱۳۹۲ش)، بر دوره دوم قاجاریه تأکید کرده است. در این حوزه، مقاله‌ای مستقل به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی تألیف نشده است.

آثار انگلیسی و عربی نگاشته شده در این حوزه، بیشتر مبتنی بر اسناد و منابع سده نوزدهم در کمپانی هند شرقی است که صرفاً باهدف توجیه منافع اقتصادی و سیاسی انگلستان تلاش می‌کنند کوچک‌ترین تغییر در «وضع موجود» (Status Quo) مورد نظر حکومت انگلستان در هند را نادیده گیرند و از این روی، معتقدند بندر عباسی و مضافات آن به صورت مقطعی در تصرف بوسعیدیان بوده و ایران تنها حاکمیت بر آن را ادعا کرده است. در تألیفات صاحب‌نظران انگلیسی همچون کلی^۱ (۱۹۶۸م)، ویلسون^۲ (۱۹۲۷م) و مایلز^۳ (۱۹۶۸م) و نیز مجموعه گزارش‌های لریمر^۴ (۱۹۸۶م)، آتچینسون^۵ (۱۹۰۹م)، سالدانها^۶ (۱۹۸۶م) و لو^۷ (۱۹۹۳م)، صرفاً اطلاعاتی پراکنده از تحولات عینی به دست داده شده است؛ البته در این میان، مجموعه اسناد کمپانی و حکومت هند، منبعی مفید و حاوی اسناد مختلف درباره تحولات بندرعباس است. مؤلفان مطرح در نیمه اول از سده بیستم میلادی، یعنی لریمر و سالدانها (دو همفکر لرد کورزن^۷ در ضدیت با روسیه) و... همگی تحت تأثیر سیاست انگلستان در هند، تنها منافع شیخ‌نشین‌های تحت‌الحمایه انگلستان را در نظر می‌گیرند. تألیفات جدید عربی نسبت به مؤلفان سده نوزده و آغاز سده بیست در عمان مثل سیابی (۱۹۶۵م) و صالح شهاب (۲۰۰۱م) بیشتر به انگلیسی‌ها تمایل دارند و حتی آثار برخی مؤلفان میانه‌روتر همچون *سیاسة الايرانية فی الخلیج علی عهد ناصرالدین شاه*، نوشته عقیل (۲۰۰۹م) و *علاقات عمانیة - فارسیة فی عهد آل بوسعید* (۲۰۰۰م)، تألیف عبدالله فارس نیز به همان سبک نویسندگان عرب که بیشتر جنبه تبلیغاتی و عوامانه داشته‌اند، نکات تاریخی چندانی ندارند و تنها به کلی‌گویی پرداخته و کوشیده‌اند نقش عناصر عرب در منطقه خلیج فارس را پررنگ نشان دهند. حتی برخی محققان شناخته شده

-
1. J.B. Kelly
 2. Wilson
 3. S.B. Miles
 4. J.G. Lorimer
 5. C.U. Atkinson
 6. J.A. Saldanha
 7. Lord Korzon

همچون عقیل (۱۹۹۴م) و جمال زکریا قاسم، نویسنده کتاب *تاریخ الخليج العربی [خلیج الفارسی] الحدیث و المعاصر (۱۹۹۸م)*، در کتابی دیگر به نام *دولت بوسعیدی فی عمان و الشرق الافریقا منذ تأسیس و حتی نهایت حکمها فی زنگبار و بدایة عهدھا الجدید فی عمان (۱۷۴۱-۱۹۷۰)* (۲۰۰۰م) کوشیده است بوسعیدیان را حکمرانان بندرعباس نشان دهد؛ هرچند تاکنون، مقاله‌ای مستقل به زبان‌های عربی و انگلیسی درباره اجاره بندرعباس منتشر نشده است.

بر این اساس، موضوع مقاطعه یا اجاره گمرکات بندرعباس و مضافات آن، به دلیل وجود اختلاف نظرهایی میان تألیفات ایرانی و غیرایرانی، از جهاتی ضروری و شایسته بررسی است. در این میان، آنچه باید به صورت مشخص ارزیابی شود و در ادامه مقاله، با استفاده از روش گفتمان به آن پرداخته خواهد شد، در وهله نخست، بررسی ماهیت اجاره بندرعباس و ریشه آن در سنت دیوانسالاری و سپس جریان اعطای این منطقه به مسقط در آستانه حکومت قاجار است. در ادامه، ضمن بررسی برخی دیدگاه‌های رایج، روند اجاره‌داری در دوره اول قاجاریه تا استقرار ناصرالدین شاه را تحلیل می‌کنیم. در این میان، بررسی ماهیت اجاره بندرعباس و چرایی اعطای آن به مسقط، دارای اهمیت فراوان است و روند اجاره بندرعباس طی دوره قاجاریه تا عصر ناصری باید ما را به هدف‌ها و نتایجی برساند که به رفع ابهامات در منابع موجود و شناسایی هرچه بیشتر ماهیت مناسبات حکومت مرکزی ایران با ساحل‌نشینان مقیم سواحل جنوبی در دوره قاجاریه منتهی شود.

۲. ماهیت اجاره‌داری گمرک و مالیات در دوره قاجاریه

امروزه، مؤلفان عرب در بررسی تحولات سواحل شمالی خلیج فارس، بیشتر با تأکید بر تسلط حکمران یا امام مسقط بر بخش‌هایی وسیع از سواحل مکران تا لنگه، به ظاهر تحت تأثیر سیاست استعماری انگلیس، اصل مناسبات تاریخی ایران و سواحل جنوبی را نادیده می‌گیرند؛ مثلاً جمال زکریا قاسم ضمن سخن گفتن از بندرعباس و مضافات آن درحوزه قلمرو عمان تحت عنوان «مستملکات آل بوسعید» (قاسم، ۱۹۹۸م: ۲/ ۱۰۴-۱۰۶) نوشته است: در دوره قاجاریه، ایران نه تنها بر مناطق ساحلی بندرعباس هیچ نظارتی نمی‌کرد؛ بلکه در

مواردی، انگلستان به دلیل دارا بودن منافع تجاری در ایران، به کمک این کشور آمده و به منافع مسقط، ضربه زده است (همان: ۱۱۴-۱۱۵؛ همو، ۲۰۰۰م: ۱۳۹-۱۴۳؛ همچنین ر.ک: درویش، ۱۹۸۲م: ۷۹ و ۸۶؛ عقاد، ۱۹۵۹م: ۵۲). هرچند این نگاه در بیشتر تألیفات عربی وجود دارد، در اینجا نمی‌توان تمام این دیدگاه‌ها را مطرح کرد. این محققان، گذشته از غلبه مواضع سیاسی و تبلیغاتی در آثارشان، از ماهیت مناسبات سنتی حاکم بر تحولات اقتصادی و دیوانسالاری ایران هم چندان اطلاعی ندارند.

واگذاری بندرعباس و توابع آن به‌عنوان اجاره به حاکمان مسقط اگرچه در دوره آقامحمدخان صورت گرفت، دارای سابقه‌ای تاریخی مربوط به دوره افشار است و در آن زمان، این منطقه به حاکم محلی بستک داده شد (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹ش: ۵۳-۵۴)؛ اما بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد حکومت‌های ایران در دوره‌های مختلف، شهرها، قصبات و حتی ولایت‌های بزرگ را به‌صورت مقاطعه و بدون نیاز به حضور مستقیم نظامیان و دیوانسالاران حکومت مرکزی، به افراد می‌سپردند. سنت واگذاری امتیاز گردآوری مالیات و... در دوره قاجاریه، با عنوان مقاطعه یا اجاره ثبت شده است. اگرچه تاکنون، تحقیقی جامع درباره اجاره‌دادن بندرعباس صورت نگرفته است، در مجموعه اسناد بندرعباسی، برای تأیید نظارت حکومت قاجار بر این بندر، با تأکید بر اصطلاح «اجاره عوارض و مالیات»، ذکر عنوان «اجاره بندرعباس»، نادرست انگاشته شده است (حیبی و وثوقی، ۱۳۸۷ش: ۷۶)؛ درحالی که واژه‌ها در اصل موضوع، اهمیتی ندارند و اصل مقاطعه حتی با پذیرش اعطای امتیازاتی فراتر از آن نیز به منزله رد حاکمیت قاجارها نیست؛ بلکه تأییدی بر تابعیت حاکم مسقط محسوب می‌شود. در تاریخ ایران در دوره میانه، دو اصطلاح «اقطاع» و «مقاطعه» رایج بود و مصداق‌ها و کاربردهای بسیار داشت؛ اما نکته مهم درباره این دو اصطلاح، آن است که اقطاع و مقاطعه، تنها به افرادی داده می‌شد که شرایط فرمانبرداری از حکومت را داشتند؛ بنابراین، هیچ‌گاه نمی‌توان اقطاع را به یک حکومت خارجی مستقل اعطا کرد؛ درحالی که اجاره بندرعباس در وضعیتی صورت می‌گرفت که در آغاز، بخشی مهم از نظارت حکومت مرکزی بر آن منطقه حفظ می‌شد و تنها حق گردآوری مالیات و گمرک در اختیار حاکم مسقط بود. برای روشن شدن موضوع باید



سنت مقاطعه مالیات را ذکر کرد. به طور سنتی، یک منطقه یا کل یک ولایت به رسم تیول، اقطاع یا سیورغال به یک فرد یا خاندان واگذار می شد؛ در حالی که در کنار تیول، صاحبان موروثی سیورغال، گذشته از معافیت مالیاتی (همچون صاحبان اقطاع)، از حق معافیت قضایی و دیوانی هم برخوردار بودند (قدیانی، ۱۳۸۷ش: ۱/۱۲۴).

در منابع تاریخی، اقطاع مربوط به امور ارضی، مالیاتی و دیوانی است و یعنی واگذاری مشروط منطقه، شهر، زمین، و منابع یا منافع حاصل از آن‌ها و یا واگذاری حق گردآوری خراج و مالیات و عواید آن به یکی از تابعین. رسم اقطاع را از دوران باستان تا دوره اسلامی و زمان حکومت قاجار می توان پیگیری کرد؛ هرچند این اصطلاح در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت، تعریف‌ها، حدود و مبانی مختلف داشته است. در دوره اسلامی، اقطاع به دو شکل استغلال و تملیک صورت می گرفت؛ هرچند نظر غالب، این بود که اقطاع تملیک اراضی، جایز نیست؛ زیرا به بیت‌المال و همه مسلمانان تعلق دارد (ماوردی، ۱۹۹۰م: ۲۱۶-۲۲۰؛ خنجی، ۱۳۶۲ش: ۳۰۷). در دوره دوم عباسی، با رشد حکومت‌های نیمه‌مستقل، راه برای افزایش مقاطعه ایالت‌های بزرگ باز شد؛ مثلاً خلیفه مقتدر پس از پذیرش کثیر بن احمد و سیستانیان به تابعیت از بغداد، مالیات سیستان را به پانصد هزار درهم به صورت مقاطعه به کثیر واگذار کرد (بهار، ۱۳۱۴ش: ۳۰۷). در دیوانسالاری سلجوقی، اتابکان در فارس و نیز بندرها و جزیره‌های خلیج فارس، وسیع‌ترین نظام اقطاعی را ایجاد کردند. مقاطعه اراضی و مالیات در دوران گذار از سلجوقی به مغول، از مهم‌ترین منابع درآمد حکومت‌های شرق و غرب ایران بود (اشپولر، ۳۳۶-۳۳۸؛ نسوی، ۱۶۴؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳ش: ۳۲۸؛ بنداری اصفهانی، ۱۹۸۰م: ۱۳۲). در عصر مغول، درآمد حاصل از زمین‌های اینجو که اغلب به مقاطعه داده می شدند، میزانی قابل توجه بود (همدانی، ۱۳۷۳ش: ۳۰۵؛ پطروشفسکی، ۱۳۶۶ش: ۲/۴۵۵). در دوره قراقوینلوها و آق‌قویونلوها حتی اصطلاح «تیول» نیز به معنی واگذاری حق گردآوری مالیات‌الکا به افراد سرشناس با اعطای برخی مصنویت‌ها تعبیر شده است (طهرانی، ۱۹۶۲-۱۹۶۴م: ۲/۳۷۱). سیورغال به معنی هبه (اشپولر، ۱۳۸۵ش: ۳۳۷؛ وهرام، ۱۳۶۷ش: ۶۶۷) در دوره فرمانروایی تیموریان و سپس در عصر صفویه، در حوزه بخشش مالیات به کار می رفت (روملو، ۱۳۸۴ش: ۱۲/۲۴۷؛ منشی



قمی، ۱۳۶۳ش: ۱/۵۶۳؛ اما از دوره صفویان، سیورغال، بیشتر به طبقات مذهبی (حسن آبادی، ۱۳۸۶ش: ۷۰) و شخصیت‌های بانفوذ دربار (شوستر والسر، ۱۳۶۴ش: ۴۱) واگذار شد و در کنار تیول، به جای اصطلاح «اقطاع» به کار رفت. از این پس، اقطاع با حفظ اهمیت و برخی تغییرات در عنوان، بیش از پیش در اختیار غیرنظامیان قرار گرفت (لمتون، ۱۳۴۶ش: ۱۲۶) و این، خود زمینه‌ای مناسب برای مقاطعه و اجاره‌داری در دوره قاجار بود. از سوی دیگر، گروه بسیاری از خاندان‌های تیول‌دار و اقطاع‌دار در این عصر پدید آمدند که برخی از آن‌ها قدرت و ثروت خویش را بیش از دو قرن حفظ کردند (اسکندریک منشی، ۱۳۱۷ش: ۱/۳۲۲، ۳/۲۷۹؛ لمتون، ۱۳۶۲ش: ۲۱۵؛ برن، ۱۳۵۷ش: ۴۹ و ۸۲). در دوره حکومت افشار، اقطاع‌داران در تمام نواحی کشور و به ویژه املاک، تنها مبلغی معین از درآمد اراضی را به خزانه می‌پرداختند؛ ولی از خزانه، حقوق نمی‌گرفتند و قسمتی از محصول اضافی را به نفع خود، به صورت قانونی برداشت می‌کردند؛ زیرا این مبلغ معین، مالیاتی بر مقاطعه آنان بود و اقطاع‌دار در حوزه مأموریت خود، صاحب اختیار و حکمرانی مستقل محسوب می‌شد و مانند سلطان با مردم رفتار می‌کرد (شعبانی، ۱۳۶۹ش: ۷۹).

در دوره حکومت قاجار، رسم اجاره یا مقاطعه به دلایل بسیار و از جمله تداوم برخی سنت‌های دیوانسالاری، همراه لزوم واگذاری برخی اختیارات به حکومت‌های محلی تداوم یافت و نه تنها رسم مقاطعه، بلکه تیول یا اعطای واگذاری اختیارات تام یک ایالت یا منطقه نیز تداوم یافت؛ تا جایی که سرزمین‌هایی وسیع از کشور به عنوان اقطاع یا تیول، چه به صورت واگذاری مناطقی برای جمع‌آوری مالیات‌های آن (مقاطعه) و چه در عوض حقوق مأموران حکومتی به دیگران - که بیشتر درباری و صاحب نفوذ در تهران بودند - واگذار می‌شد؛ اما مواردی از واگذاری برخی اختیارات به حکمرانان مرزی و سرحدی و حتی حکمرانان و امیران ولایت‌های مرکزی نیز مشاهده می‌شود و ذکر این نکته نیز ضروری است که مقاطعه، تیول، سیورغال یا هر عنوان دیگر نه تنها با شرط قراردادن در محدوده مرزهای حکومت‌های مختلف مورد بحث، بلکه تنها با پذیرش تابعیت با ویژگی‌های خاص خود واگذار می‌شد (لمتون، ۱۳۶۲ش: ۱۳۹-۱۴۰، ۱۷۹). عین السلطنه نوشته است حتی در اواخر دوره قاجاریه، «خالصه دولت در اغلب، بلکه همه ممالک ایران

برسبیل تخمین بود». وی معتقد است به همین علت، سود چندانی عاید دولت نمی‌شد و «خراب بود و مواظبت نمی‌شد که اصل آن مقاطعه هم برسد. فروخته شد تا مردم آباد کنند، مواظبت کنند، هم خود بهره ببرند، هم رعیت، هم مالیات یا مال‌الاجاره دولت برسد» (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴ش: ۷ / ۵۰۳۴)؛ هرچند با اشاره به دسیسه‌چینی درباریان برای تقسیم مقاطعه‌ها نوشته است نفع اصلی در تقسیم مناصب را تجار جدید و مقاطعه‌کاران می‌بردند (همان: ۱۰ / ۸۰۳۰)؛ بدین ترتیب، اصل مقاطعه در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، از جانب تمام حکومت‌های ایرانی پذیرفته می‌شده است.

۳. دلایل اعطای بندرعباس به حکمران مسقط

در دوره حکومت قاجار، چند عامل، زمینه را برای توجه کمتر به مناطق جنوبی فراهم کرد که از جمله آن‌ها می‌توان موارد زیر را نام برد: آغاز توجه قدرت‌های اروپایی به ایران و به‌ویژه توجه روس‌ها به مرزهای شمالی کشورمان؛ درگیری‌های مکرر در مرزهای غربی و شرقی و از طرف دیگر، کاهش درآمدهای حکومت مرکزی به‌ویژه در زمینه تجاری و بازرگانی به دلیل تسلط کمپانی‌های تجاری اروپا بر شریان‌های اقتصادی و راه‌های مهم تجاری. بررسی هر یک از این عوامل می‌تواند راهگشای تبیین وضعیتی باشد که در آن، عوامل کاهش نظارت مستقیم قاجارها بر مسائل خلیج فارس تبیین می‌شود و به تعبیری، موجب شد سایه شاهنشاه ایران جای خود را به سایه پادشاه انگلستان بدهد. بندرعباس که در دوره صفوی، برخلاف دیگر بندرهای معتبر منطقه - که به مرور زمان و به سبب تبادلات تجاری، اقتصادی و محلی ایجاد شده بود، بنا بر تصمیمات حکومت تأسیس شد - به دنبال ضعف حکومت صفوی، دچار زوال شد. در واقع، بندر عباسی در دوره شاه‌عباس، بر اساس نیاز مقطعی و مصلحت وقت برای تأسیس یک پایگاه ساحلی به منظور مقابله با پرتغالی‌ها ایجاد (وثوقی، ۱۳۸۴ش: ۵۴۶) و به تدریج به دلیل طولانی شدن استقرار سپاهیان ایران در آنجا، به بازاری برای تجار محلی تبدیل شد. از منظر تحولات تاریخی بندرعباس، به دلیل نابسامانی اوضاع داخلی ایران از سقوط صفویه تا استقرار قاجاریه، زمینه برای قدرتیابی برخی قبیله‌ها، شیوخ و حکام محلی از جمله حکمرانان لار، بستک و مسقط و نیز قبیله‌های

قواسم و بنی‌یاس فراهم شد (Fryer, 1909: 159-163). این اوضاع، همراه اهمیت بندرها و جزیره‌ها در اقتصاد و تجارت دریایی، شیوخ و قدرت‌های محلی را به‌سوی توسعه حوزه‌های نفوذ به سمت بندرها و جزیره‌های تنگه هرمز سوق داد. در این میان، اتحادیه قواسم به مرکزیت رأس‌الخیمه و بوسعیدیان مسقط، بیشتر اهمیت یافتند (Kelly, 1972: 108; Lorimer, 1986: Vol. IA:421).

اوضاع نابسامان بندرعباس در دوره پس از حکومت صفویان (Ives, 1773: 198-207)، از جمله عواملی بود که بارها سبب شد حکومت مرکزی از دوره نادرشاه افشار به بعد، امور این بندر را به حکام محلی بسپارد (فسایی، ۱۳۶۷ش: ۲/۱۵۱۸). در منابع مربوط به دوره آقامحمدخان قاجار آمده است در زمان حضور این پادشاه در جنوب، اخباری ناگوار از قفقاز رسید و آقامحمدخان که می‌خواست خیالش از جنوب راحت باشد، با درخواست نماینده مسقط برای دریافت حق گرفتن مالیات و گمرک بندرعباس و مضافات آن به شرط قبول تابعیت موافقت کرد (تبریزی، ۱۳۶۸ش: ۱۶۱)؛ درحالی که از میان نویسندگان عرب، تدمری، منازعات قبیله‌های محلی متعدد در اطراف بندرعباس را که حکمرانان لار، بستک و قشم تا مسقط در آن، درگیر بودند، تلاش‌های اعراب برای آزادسازی سرزمین‌های عربی از دست مهاجمان ایرانی دانسته و معتقد است با اعزام شاه قاجار به قفقاز، مسقط به هدف خود در تسلط بر تنگه هرمز دست یافته است (تدمری، ۱۴۰۸ق: ۷۹-۸۰). دیگر نویسندگان عرب نیز دیدگاه‌هایی مشابه درباره این موضوع دارند (العابد، ۱۹۸۶م: ۸۷-۸۸) و حتی بررسی دیدگاه‌های نویسندگان نیمه دوم از سده نوزدهم به بعد عمان نشان می‌دهد این دیدگاه، متفاوت با نظر مؤلفان اخیر است (ابن‌رزیق، ۱۹۸۴م: ۳۱۴)؛ درحالی که با بررسی منابع موجود درمی‌یابیم امامان مسقط هیچ‌گاه خود را یک حکومت مستقل تلقی نکردند و به تعبیر بادجر، اتکای آن‌ها نه به توسعه سرزمینی، بلکه به تجارت بود (Badjer, 1871: 341,325).

درواقع، درکنار گرفتاری قاجارها در شمال (به‌عنوان عاملی مهم در واگذاری بندرعباس)، حاکم محلی مسقط، شرایط لازم برای برعهده گرفتن وظایف اداری بندر عباسی را داشت؛ چنان که در دوره نادری نیز پیشینه و صلاحیت خاندان بستکی، عاملی مهم



در اعطای این منصب به آنان بود. بنی عباسیان بستک که خود را بازماندگان خلفای عباسی می دانستند، از اواخر عصر مغول در بستک مستقر شدند و به تدریج، جایگاهی مهم به دست آوردند (حبیبی و وثوقی، ۱۳۸۷ش: ۶۶-۶۷). در ابتدای دوره قاجار، اخبار تقویت ناوگان دریایی بوسعیدیان مسقط در خلیج فارس و موقعیت آنان برای تأمین امنیت بندرها و جزیره‌ها در دستگاه دیوانسالاری نوپای قاجار، مطرح بود. از طرف دیگر، هرچند نوعی رقابت میان بندرهای مختلف طی دوره قاجار، نمایان بود، از دیدگاه حکومت قاجار، بوسعیدیان با توجه به موقعیت مهم مسقط به عنوان واسطه ارتباط ایران و حوزه اقیانوس هند می توانستند به احیای بندرعباس کمک کنند (عبدالله فارس، ۲۰۱۰م: ۱۰۹-۱۱۱).

۴. توجه آل بوسعید به بندرعباس و نخستین قرارداد اجاره

اگرچه در حال حاضر، «بندرعباس»، نام بندری در کرانه شمالی تنگه هرمز است. در دوره‌های صفویه و قاجار، این بندر، محدوده‌ای وسیع‌تر در مقایسه با حدود مرز کنونی آن داشت. در منابع مربوط به دوره صفویه، بندر عباسی، بخشی از اقلیم فارس و حاکم آنجا از زبردستان بیگلریگی فارس دانسته شده است (میریان، بی تا: ۱۶۵)؛ اما در دوره‌های افشاریه و زندیه، بندرعباس، بخشی از ولایت لارستان بود. در دوره قاجار، این منطقه، ضمیمه ایالت فارس شد و «از جانب مشرق به نواحی بلوچستان و بلوک بشاگرد، و از سمت شمال به بلوک رودان و احمدی و نواحی سبعه، و از مغرب به نواحی لارستان» محدود می شد (فسایی، ۱۳۶۷ش: ۲/۱۵۱۶). سدیدالسلطنه بندرعباسی را شامل شش بلوک، چهار جزیره و دو املاک خالصه دانسته است (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۳ش: ۴).

از دوره افشاریه، بندرعباس به ظاهر در اختیار خوانین بستک بود و سپس کریم خان هم بار دیگر، حکومت بندرعباسی و جزیره‌های تابع آن را به خوانین بستک واگذار کرد (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹ش: ۱۴۷؛ حسینی فسایی، ۱۳۶۷ش: ۲/۱۵۱۸). خاندان بنی عباسیان بستک تا پایان دوره زندیه، حاکم مناطق بندرعباس، جهانگیریه، لشتان، گوده و ایلود باقی ماندند (حبیبی و وثوقی، ۱۳۸۷ش: ۶۶) و هم‌زمان، تداوم منازعات در بندرعباس و تقویت تجاری مسقط در دوره حمد بن سعید و سلطان بن احمد (۱۷۹۷-۱۸۰۴م)، زمینه



توجه امام مسقط به تنگه هرمز را فراهم کرد (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹ش: ۱۴۷؛ حسینی فسایی، ۱۳۶۷ش: ۲/ ۱۵۱۸). امام مسقط برای توسعه تجارت مسقط که به میزانی زیاد، به بندرهای ساحلی ایران متکی بود، به کنترل بندر عباسی نیاز داشت و در واقع، رونق مسقط به بندرهای ساحل شمالی خلیج فارس، وابسته بود (کبابی، ۱۳۷۱ش: ۳۹۰).

هادی‌خان بستکی، فرزند و جانشین محمدخان بستکی تا سال ۱۲۰۵ق. / ۱۷۹۱م. توانست بندرعباس را در اختیار خود داشته باشد. در این زمان، سلطان بن احمد، روابطی نزدیک با حاکم بستک برقرار کرد و در سال ۱۲۰۵ق. / ۱۷۹۱م. نماینده‌ای نزد هادی‌خان فرستاد و تقاضا کرد گمرکات عباسی و جزیره‌های تابع آن را به بهای سالانه هفت هزار تومان به او اجاره دهد (همان: ۱۸۷-۱۸۸). در این زمان، امور گمرکی سواحل به دلیل منازعات حکومت‌های محلی و نیز اختلاف‌های حکام لار، رأس‌الخیمه، قشم و... دچار نوعی نابسامانی بود (Alqasemi, 1999: 38-42) و عوارض گمرکات بندری وصول نشده بود. هادی‌خان با صلاح‌دید شیخ قشم و دیگر مشایخ، با اعطای امور گمرکی بندرعباس به امام مسقط موافقت کرد و مقرر شد حاکم مسقط تنها وصول عوارض گمرکی را در اختیار گیرد و انتظامات بندر عباسی و توابع با شیخ بنی‌معین، ضابط جزیره قشم و یکی از مشایخ بستک باشد (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹ش: ۱۸۹-۱۹۰).

موضوع اجاره بندر عباسی یا اجاره گمرک و مالیه آن در اینجا اهمیت پیدا می‌کند که در درجه اول پذیریم حکمران مسقط با پذیرش تابعیت ایران توانست بندرعباس را به صورت مقاطعه مالیات و گمرک در اختیار گیرد. اگرچه طبق مطالب یادشده، بررسی ماهیت اقطاعداری و اجاره‌داری، خود می‌تواند راهگشای بسیاری از سؤال‌های مطرح در این زمینه باشد، محققان جدید در بررسی تاریخ مناسبات میان مناطق جنوبی و شمالی با نگاه امروزی و با توجه به وضعیت کنونی نظام اداره صفحات جنوبی را بررسی می‌کنند و تحولات سده شانزدهم تا نوزدهم را از منظر کنونی می‌نگرند. در مواردی، وضعیت سلطان‌نشین عمان در عصر حاضر را به عنوان یک کشور مستقل مدنظر قرار می‌دهند و با این نگاه، نحوه تعامل حکمران مسقط با حکومت مرکزی و ارتباط آن با سواحل از گواذر تا بندرعباس را تبیین می‌کنند. در سده نوزدهم، به تدریج، تقویت نظام جدید امنیتی که

انگلستان، آن را هدایت می کرد، بر بسیاری از سنت‌های دیوانسالاری ایرانی اثر گذاشت و همین عامل به ویژه از نیمه دوم سده نوزدهم، زمینه را برای تغییر در ماهیت مناسبات سیاسی و اقتصادی در منطقه فراهم کرد؛ هرچند طی سده نوزدهم نیز هنوز سنتی که براساس آن، حکمرانان سرزمین ایران تنظیم کننده نظام اداری بندرها و جزیره‌ها محسوب می شدند، در اسناد مربوط به قراردادهای حاکم مسقط و حکومت مرکزی ایران، مشهود است.

درباره سید سعیدخان (۱۸۰۶-۱۸۵۶م. / ۱۲۲۱-۱۲۷۲ق.)، مشهورترین حاکم بوسعیدی آمده است که او «خراج گذار حاکم فارس و چاکر قدیمی دولت ایران» بود (فسایی، ۱۳۶۷ش: ۷۰۳). موضوع تابعیت مسقط از ایران را در اسناد تاریخی متعدد مرتبط با دوره قاجار می توان بررسی کرد. در تمام اسناد مرتبط با اجاره بندر عباسی، حاکم مسقط با شرط پذیرش تابعیت ایران، این قراردادها را به دست آورد. در سندی مرتبط با درخواست کمک از سوی مسقط در برابر وهابیان، سید سعید ضمن پذیرش تابعیت از حکومت ایران تقاضا کرده است برای دفع فتنه وهابیان، نیرویی نظامی از ایران به عمان اعزام شود؛ درمقابل، فتحعلی شاه ضمن پذیرش این درخواست، در نامه‌ای ضمن تقدیر از اقدامات سلطان سعید، او را از خدمتگزاران لایق دولت ایران دانسته است. فتحعلی شاه در فرمانی که پس از اعزام نیرو به عمان و دفع وهابیان صادر شد، سلطان سعید را «یکی از بندگان ارادت کیش»، «سالک طریق خدمتکاری» و «امیر الامراء العظام» نامیده و بندگی او را پذیرفته است (حبیبی و وثوقی، ۱۳۸۷ش: ۶۴-۶۶). ابلاغ این فرمان به معنای تأیید «خدمتکاری» سلطان سعید بود و پادشاه ایران این عناوین را به منزله یک حکمران تابع حکومت مرزی به او عطا کرد. براساس سندی دیگر مرتبط با دوره محمدشاه قاجار - که از سوی شاه قاجار به سلطان سعید و در پاسخ به نامه اظهار بندگی حاکم مسقط نوشته شده است - سلطان سعید که در آن زمان، در اوج اقتدار بود، دو فرستاده را برای عرض ارادت، گزارش دادن فتوحات سواحل بحرین و دفع رؤسای اعراب عتوبی به دربار محمدشاه قاجار فرستاده و ظاهراً اعزام نیروهای نظامی را درخواست کرده بود. محمدشاه قاجار نیز در پاسخ، نامه‌ای به او نوشته بود که محتوای آن نشان می دهد پادشاه قاجار همچون اسلاف خود، سلطان سعید را یکی از خدمتگزاران قلمداد می کرده است. عبارت‌های ذکر شده در متن فرمان محمدشاه، دارای عنوان‌هایی

همچون «ارادت آگاه»، «امیرالامراء»، «تمسک به خدمتکاری» و «ثابت‌قدم در طریق خدمتگزاری» است (همان: ۶۹).

۵. روند اجاره بندرعباس در نیمه نخست عصر قاجار

سال‌های استقرار آقامحمدخان (۱۲۰۶-۱۲۱۰ق. / ۱۷۹۲-۱۷۹۶م.) هم‌زمان با حکومت سیدسلطان (۱۲۰۶-۱۲۱۹ق. / ۱۷۹۲-۱۸۰۴م.) است. حاکم مسقط، روابطی نزدیک با فتحعلی میرزای قاجار، ولیعهد و مقیم شیراز و نیز حسینعلی میرزا فرمانروای فارس برقرار و با ارسال تحفه‌ها و هدایایی برای وی تابعیت خود را اثبات کرد. او با اعزام نماینده به شیراز و با این وعده که بحرین و دیگر شیخ‌نشینان عمان را به اطاعت ایران درمی‌آورد، عوارض گمرکات و منالات بندرعباسی و جزیره‌های تابع با فرمان آقامحمدخان را اجاره کرد و تمام انتظامات و امنیت بحریه آن حدود و خلیج فارس را برعهده گرفت و نماینده خود را به بندرعباس فرستاد (بنی عباسیان بستگی، ۱۳۳۹ش: ۱۸۸-۱۹۲).

امام مسقط همچنین با ولیعهد و والی فارس، حسینعلی میرزا روابط برقرار کرد و با اعزام نماینده و فرستادن هدایایی به شیراز و تهران، فرمان اجاره عوارض گمرک بندرعباسی و مضافات (بلوک و جزیره‌های تابع) را به تأیید مجدد رساند و پذیرفت که برای بازپس‌گیری بحرین و تأمین امنیت بندرها همکاری کند (همان: ۱۹۰)؛ هرچند درمقابل، در همه متون انگلیسی، از این رویدادها با عنوان دست‌اندازی‌های سید سعید به جزیره بحرین یا دیگر نقاط یاد شده است (Lorimer, 1986: Vol, IA: 461-462). درگیری امام مسقط با قواسم را که به تأثیر از وهابیان، به صورت مقطعی، کشتی‌ها را غارت می‌کردند، می‌توان بخشی از تعهد مسقط در برابر حکومت مرکزی دانست. سید سلطان با استقرار در بندرعباسی و توابع آن، قصد داشت وابستگی مسقط به حکام محلی یا رقیبان تجاری همچون قواسم و شیوخ بنی‌معین و حتی شیوخ بحرین، بصره و بوشهر را کاهش دهد و به‌طور مستقیم، با ایران ارتباط برقرار کند (Wilson, 1927: 124-126, Curzon¹), بخشی مهم از کالاهای شرق آفریقا در کنترل تجار ایرانی و عرب بود (1892: 425-426).

1. G.N. Curzon



و از مسیر بندرعباس و مکران به ایران و آسیای مرکزی ارسال می‌شد. ولستد^۱ جمعیت بندرعباس در سال ۱۸۳۰م. را پنج‌هزار نفر اعلام کرده که بیشتر تاجر بوده‌اند (Wellsted, 1840: 74-75).

پادشاهان آغاز دوره قاجار به دلیل گرفتاری در شمال، فرصت کافی برای توجه هرچه بیشتر به ایالت فارس و سواحل و بندرهای جنوب را نداشتند؛ از این روی، اگرچه سنت‌های دیوانسالاری در واگذاری بندرعباس، نمایان است، از آنجا که جریان امور با توجه به تشدید مشکلات داخلی و خارجی، روند تغییرات تدریجی را طی می‌کرد، حکومت قاجار، قرارداد مقاطعه بندرعباسی را بدون هیچ‌گونه تغییر تمدید کرد. برخی معتقدند تداوم قرارداد تا دوره ناصری، نوعی «واقعیت‌گرایی سیاسی» بود که براساس آن، حفظ وضع موجود در سواحل خلیج فارس با توجه به وارد شدن ایران به دو دوره جنگ‌های فرسایشی با روسیه، مورد توجه شاهان بعدی دوره قاجار قرار گرفت. (حیبی و وثوقی، ۱۳۸۷ش: ۶۷).

وقایع‌نویسان انگلیسی در تبیین اطلاعات تاریخی درباره بندرعباس و تداوم اجاره عوارض و گمرکات آن تا دوره ناصری، روایاتی متناقض را نقل کرده‌اند. از آنجا که مؤلفان انگلیسی، تنها برای حفظ وضع موجود (Status Quo) مورد نظر حکومت هند انگلستان، مطالبی نگاشته‌اند، اطلاعات این منابع در جهت نادیده گرفتن هرگونه پیوستگی میان حکومت مرکزی ایران در منطقه خلیج فارس بود. در این آثار، بدون استثنا سعی شده است تسلط هر حکومت محلی بر بندرها و جزیره‌های خلیج فارس، استقلال این مناطق تلقی شود (Lorimer, 1986: Vol. IA:148,422)؛ در حالی که نویسندگان انگلیسی تا پیش از پایان سده نوزدهم تأکید کرده‌اند بندرعباس جزو قلمرو ایران و در اجاره حاکم مسقط بود (Colomb, 1873: 69). متأسفانه، بسیاری از نویسندگان ایرانی هم به دلیل دراختیار نداشتن منابع تاریخی یا کمبود اطلاعات تاریخی درباره تحولات صفحات جنوبی و خلیج فارس در دوره‌های تاریخی، داده‌های تاریخی نوشته شده در منابع انگلیسی را ترجمه کرده‌اند (اقبال آشتیانی، ۱۱۸؛ قائم‌مقامی، ۱۳۴۱ش: ۱۳۵-۱۳۶).

1. R. Wellsted



به‌دنبال مرگ سیدسلطان، حاکم مسقط در سال ۱۸۰۴، فرزندش سیدسعید جانشین وی شد (Badger, 1871: Cxxvi؛ السالمی، ۱۳۵۰ق: ۲/ ۱۹۵ و ۲۲۸). در دوره فتحعلی‌شاه، مقرر بود که نماینده حاکم مسقط به نوان شاه بندر یا رئیس گمرکات در بندر عباسی اقامت کند و انتظامات بنادر به‌عهده هادی‌خان، حاکم جهانگیریه، بستک، بندر عباسی و بندر لنگه باشد. شیخ بنی‌معین نیز متعهد شد همچون حاکم مسقط، ضمن پایبندی به تابعیت از حکومت مرکزی، عوارض درآمد‌های حاصل از جزیره قشم و توابع آن را پردازد (همان: ۱۸۹-۱۹۱). در قرارداد جدید، شرط فرمانبرداری از حکومت مرکزی قید شده بود. توسعه حوزه نفوذ مسقط در بخش‌هایی مهم از حوزه اقیانوس هند، درآمدی سرشار را برای مسقط فراهم می‌کرد. مسقط و بندرعباس در این دوره به‌عنوان دو کاون اصلی برای پهلوگیری کشتی‌های تجاری تجار مسقطی اهمیت یافت که بیشتر آنان، ایرانی و عرب بودند؛ تا جایی که در دهه نخست از سده نوزدهم، درآمد مسقط از گمرک بندرعباس، معادل صدهزار دلار ماریاترز و سومین منبع مهم از درآمد‌های حاکم مسقط بود (Saldanha, 1986: 21-27). تجارت سیاهان زنگباری، عاج، چوب، غله، ادویه هند، میوه و خشکبار زنگباری، کالاهای ماهوت و کتان به ایران و صادرات کالاهای ایرانی از جمله اسب، پشم، خشکبار و نمک از طریق بندرعباس، زمینه‌ای مناسب را برای کسب درآمد از سوی حکام مسقط فراهم می‌کرد (Coupland, 1938: 181-182). (Wilkinson, 1987: 548-550).

هم‌زمان، تلاش کارگزاران انگلیسی منطقه برای جداکردن حاکم مسقط از ایران و جلوگیری از هرگونه ارتباط مستقیم میان حکام و شیوخ محلی با دربار ایران پس از فتحعلی‌شاه، روندی سریع‌تر یافت. در دوره محمدشاه به‌دنبال بروز بحران هرات در سال ۱۲۵۳ق. / ۱۸۳۷م. و تهاجم انگلیس به خارک و بوشهر، سبب آگاهی حکومت مرکزی از اهمیت مرزهای آبی جنوب شد (خورموجی، ۱۳۶۳ش: ۱۳۱-۱۳۲؛ کبابی، ۱۳۶۸ش: ۱۱۴؛ قائم‌مقامی، ۱۳۴۱ش: ۱۳۶؛ حسینی فسایی، ۱۳۶۷ش: ۷۷۲)؛ هرچند نظام اداره بندرهای جنوب تا دوره ناصری تغییر نکرد.



به دنبال مرگ فتحعلی شاه، سلطان سعید قرارداد اجاره بندر عباسی را تمدید کرد و حاج محمدعلی سدیدالسلطنه کبابی را به منظور تهنیت گفتن به پادشاه جدید (محمدشاه قاجار) و تجدید قرارداد بندر عباسی مأمور کرد (فرامرزی، ۱۳۸۱ش: ۱۶۹-۱۷۰؛ کبابی، ۱۳۷۰ش: ۱۱۰). محمدشاه، مبلغ اجاره بندر عباسی را از شش هزار تومان به دوهزار تومان تخفیف داد و قرار شد مسقط ضمن حفظ تابعیت، در مقابل اجاره بندر عباسی، سالانه دوهزار تومان نقد و معادل دوهزار تومان تفنگ برای تأمین مایحتاج حکمران فارس به شیراز پرداخت کند (کبابی، ۱۳۷۱ش: ۱۱۰)؛ همچنین عنوان اجاره بندر عباس به تدریج در این دوره، کمرنگ شد و بندر عباسی و توابع آن به عنوان تیول به سیدسعید واگذار شدند (قائم مقامی، ۱۳۴۱ش: ۱۳۶).

مسقط ضمن پذیرش تابعیت، ناوگان دریایی ای بزرگ را در اختیار داشت که از دیدگاه حکومت مرکزی، دارای قابلیت برای تأمین امنیت خلیج فارس بود؛ از این روی، امور انتظامی بندر نیز به قرارداد اجاره اضافه شد. سندی مربوط به سال ۱۲۲۶ق. / ۱۸۱۱م. وجود دارد که براساس آن می توان این نکته را اثبات کرد. در این سند که موضوع آن، فرمان حکومت بر بحرین، بندر عباسی، شمیل و میناب به نام سید سعیدخان است، به وضوح از سید سعید، با عنوان خدمتگزار و بنده ارادت کیش دولت یاد شده است که امنیت آب های جنوبی را تأمین می کند (تبریزی، ۱۳۶۸ش: ۱۶۱). سلطان سعید موظف بود نماینده ای را برای تأمین اداری و انتظامی بندر عباس در آنجا مستقر کند؛ از این روی، سیف بن نبهان معاولی در بندر عباسی مستقر شد (خورموجی، ۱۳۶۳ش: ۱۳۱) و تا نیمه دوم سده نوزدهم در این سمت خود باقی ماند (السالمی، ۱۳۵۰ش: ۲/۲۲۹). سیف پس از استقرار، روابطی نزدیک با حکمران شیراز برقرار کرد و مقرر شد حاکم منصوب شده از طرف مسقط همواره از جانب شیراز نیز حکم تأیید حکومت دریافت کند، رابطه او با حکومت مرکزی از طریق حسینعلی میرزا، فرزند پنجم فتحعلی شاه و حکمران فارس جریان یابد و حکومت بندر عباسی «با حاکمی ذوجهین باشد که اختلافی نماند»؛ بنابراین، فرمانفرمای فارس به شیخ سیف بن نبهان، لقب خانی داد و او هم زمان، نماینده مسقط و نایب الحکومت شیراز شد. (هدایت، ۱۳۸۰ش: ۱۰/۸۶۸۷). سیف با سرسختی تمام، نظم و امنیت را در بندر عباسی و مضافات



آن تأمین کرد (کازرونی، ۱۳۶۷ش: ۱۲۶). در آن زمان، نظم و امنیت بخش‌های ساحلی از بندر عباسی تا کنگان، به ظاهر برعهده حاکم لارستان و به صورت غیرمستقیم، تحت نظارت شیراز بود (وثوقی، ۱۳۸۴ش: ۴۰۹). در دوره حکمرانی حسینعلی میرزا در شیراز، شمیل، میناب، بلوک رودان و احمدی به طور مجزا به مقاطعه شخص سیف واگذار شد (کبابی، ۱۳۶۸ش: ۱۲۷۷) و این قرارداد، خود تأییدی دیگر بر دیدگاه حکمران شیراز درباره اصل تابعیت مسقط از حکومت مرکزی است.

۶. زمینه‌های سوءبرداشت از وضعیت بندر عباسی و پایان اجاره آن

سیف بن نبهان در مدت حضورش در بندرعباس، سابقه‌ای بد از خود برجای گذاشت که البته بیشتر، ناشی از اخبار رقیبانش بود. بااینکه سیف می‌بایست از دو حکمران محلی، یعنی حاکمان شیراز و مسقط، حکم تأیید دریافت می‌کرد، در منابع ذکر شده است که او به سبب نبود نظارت قوی از جانب حکومت مرکزی، سختگیری بر تجار، کشاورزان و دیگر رعایا را شروع کرد و قلمرو استیجاری خود را توسعه داد (کازرونی، ۱۳۶۷ش: ۱۲۶؛ هدایت، ۱۳۸۰ش: ۱۰/۸۶۸۷؛ سپهر، ۱۳۵۳ش: ۴/۷۸)؛ بدین ترتیب، در اواخر دوره محمدشاه، تعهدات مسقط و سیف به شیراز و حکمران لار در بسیاری از مواقع، به طور کامل اجرا نمی‌شد. هم‌زمان با شکایت‌های شیراز از پرداخت نشدن مبلغ اجاره و تفنگ (کبابی، ۱۳۷۰ش: ۱۱۴)، مسقط نیز از کاهش درآمدهای گمرکی، شاکی بود و نوعی بی‌نظمی در پرداخت مبلغ‌های مورد توافق وجود داشت. نظام‌الدوله (بامداد، ۱۳۴۷ش: ۱/۴۲۶-۴۲۹)، حکمران فارس، بابت مناطق رودان و احمدی، از شیخ سیف، مالیات اضافه درخواست کرد. پرداخت نشدن این مبلغ، موجب شد عزیزخان، سرهنگ فوج چهارم تبریز و میرزا محمد فسایی، حکمران سبعلجات، مأمور تصرف رودان و احمدی شوند (خورموجی، ۱۳۶۳ش: ۱۳۱-۱۳۲).

شیخ سیف در سال ۱۲۶۶ق. / ۱۸۵۰م. در بحبوحه سلطنت ناصرالدین شاه، به مسقط فراخوانده شد و در سال ۱۲۶۷ق. / ۱۸۵۱م. درگذشت. برخی مرگ سیف را ناشی از ناخشنودی بوسعیدیان از عملکرد او و برانگیختن خشم حکومت مرکزی ایران دانسته‌اند

(هدایت، ۱۳۸۰ش: ۱۰/۸۶۸۸؛ حسینی فسایی، ۱۳۶۷ش: ۸۰۰). سید سعید پس از بازگشت از زنگبار و آگاهی از نارضایتی شیراز از وضع بندرعباس، حکومت میناب را به احمدشاه‌خان داد و اداره گمرک بندرعباسی را به فردی هندی‌الاصل سپرد، حکومت بندرعباسی را به شیخ سعید، خواهرزاده شیخ سیف داد و برای حفظ بندرعباسی و گرفتن تأیید حکومت مرکزی، پیش از مراجعت به زنگبار، هدایا و تحفه‌های فراوان را از طریق سید احمد بن سید عبدالصمد بحرینی به دربار ناصرالدین‌شاه فرستاد (کبابی، ۱۳۷۰ش: ۱۱۴-۱۱۵).

در این زمان، بخشی مهم از دفترهای گمرکی آل‌بوسعید را نمایندگان مسقط - که بیشتر، هندی بودند - اداره می‌کردند و این مسئله، باعث نارضایتی تجار از زیاده‌خواهی نمایندگان مسقط شد. کارپرداز ایران در بمبئی که ظاهراً با تجار بوشهری ارتباط نزدیک داشت، آماج حمله و شکایت از عملکرد نادرست نماینده مسقط در بندرعباس بود (اسناد مکمل، پرونده ۳۰۲، سند ش ۱۳۸ تاریخ: ۱۶ ذیحجه ۱۲۶۹ق. / ۱۸۵۳م.). نامه‌های مکرر کارگزار ایران در بمبئی بامضمون لزوم توجه به بندرعباس که در رقابت با مسقط و تحت نفوذ تجار بوشهری بود، موجب شد در سال ۱۲۶۸ق. / ۱۸۵۲م. حاجی محمدرحیم‌خان شیرازی که سال‌ها در بمبئی ساکن بود و از تجارت شمل، میناب و عباسی، اطلاع کامل داشت، طی سفر به تهران، ضمن شکایت از وضع درآمدهای بندرعباس، گمرک آن بندر را با پرداخت مبلغی رشوه، به صورت اجاره دریافت کند (خورموجی، ۱۳۶۳ش: ۱۳۲-۱۳۳؛ فرامرزی، ۱۳۸۱ش: ۱۷۲).

حکومت مرکزی در موارد متعدد، از رقابت میان تجار بزرگ در دو جناح بوشهر و مسقط، اطلاع نداشت و یا حداقل، اهمیتی برای آن، قائل نبود. بخشی مهمیاز آنچه شاید نه تنها دولتمردان قاجار و کارگزاران حکومت مرکزی در جنوب و بمبئی از آن، آگاهی نداشتند، این مسئله بود که پرداخت نشدن حق‌الاجاره به نسبت سال‌های قبل و نارضایتی هر دو طرف مسقطی و شیرازی از وضع تجارت بندرعباس، ناشی از ظلم، اجحاف و فشار به تجار یا طمع بوسعیدیان به درآمدهای مالی و گمرکی نیست؛ بلکه نتیجه کاهش روزافزون تجارت منطقه است که عواملی متعدد از جمله توسعه شبکه تجارت کمپانی هند شرقی

انگلستان، کاهش درآمد مسقط از شرق آفریقا به سبب قراردادهای استعماری با انگلستان و نیز تشدید منازعات مسقط و زنگبار با سیاست انگلستان بود (قاسم، ۱۹۹۸م: ۱۱۵/۲). در این وضعیت، حکومت مرکزی ایران، دستور تصرف بندرعباس را صادر کرد و در سال ۱۲۷۲ق. / ۱۸۵۶م. قراردادی جدید امضا شد. ادبیات نامه‌ها و قرارداد نشان می‌دهد حکومت مرکزی تحت تأثیر تلاش‌های مکرر انگلستان برای مستقل نشان دادن مسقط از ایران قرار گرفته بود و حتی حکومت مرکزی دربارهٔ تابعیت سید ثوینی از ایران اطمینان نداشت (سپهر، ۱۳۵۳ش: ۴/ ۲۳۴-۲۳۷؛ کبابی، ۱۳۷۰ش: ۱۲۰-۱۲۴). اندکی بعد، سید سعید در راه زنگبار وفات کرد (Miles, 1968: 351). به دنبال مرگ سید سعید و تجزیهٔ زنگبار و مسقط با طرح حکومت هند که به زوال تجارت مسقط انجامید، حکومت مرکزی بیش از پیش، ضمن ناآگاهی از وضعیت ناشی از اعمال سیاست‌های انگلستان، امام مسقط را به فشار آوردن بر تجار و پایبند نبودن به قرارداد متهم کرد. نکتهٔ مهم در اینجا تحلیل عامدانهٔ برخی مؤلفان عرب است که معتقدند پس از مرگ سید سعید و تضعیف توان تجاری مسقط، انگلستان به دلیل داشتن منافع زیاد در ایران، در قراردادهای بندرعباس، طرف قاجارها را گرفت و مسقط را به حال خود رها کرد (قاسم، ۱۹۹۸م: ۱۱۵/۲)؛ در حالی که اسناد انگلیسی، درست عکس این موضوع را نشان می‌دهند؛ به گونه‌ای که در اسناد انگلیسی، تجدید قرارداد، بزرگ‌ترین ضربه به منافع انگلستان تلقی شده است (Burdett and Seay, 2000: Vol.1. P.481-484).

به هر حال، جریان امور طی ماه‌های بعد، زمینه را برای رفتار غلط حکومت مرکزی با نمایندگان مسقط و تلقی آنان به عنوان یک حکومت خارجی فراهم کرد که خواست اصلی انگلیسی‌ها بود. حکومت سید سعید طی چند سال نخست از حکومت ناصرالدین شاه تداوم یافت و پس از مرگ سید سعید در سال ۱۸۵۶ش. دوران زوال قدرت اقتصادی بوسعیدیان و تقسیم قلمرو مسقط با توطئهٔ مستقیم انگلستان آغاز شد. در سال ۱۸۶۷م. فرزندان سعید دو منطقهٔ زنگبار و مسقط را با توطئهٔ انگلستان مجزا کردند و راه را برای تسلط روزافزون انگلستان بر شریان‌های اقتصادی خود گشودند. این وضع تا آغاز جنگ جهانی اول تکمیل شد (آدمیت، ۱۳۴۸ش: ۲۹۷) سید ثوینی (حکومت: ۱۲۷۲-۱۲۷۷ق. / ۱۸۵۶-۱۸۶۱م.).

چنان که قبلاً در دوره حیات پدرش نیز نشان داده بود، به حفظ سنت ارتباط با حکومت مرکزی ایران، چندان توجهی نکرد و به تدریج، تحت نفوذ وهابیت و سیاست‌های انگلستان قرار گرفت. جریان امور، با ترغیب سید ثوینی بر قطع پیوند خود با ایران به درخواست نماینده سیاست انگلستان و هم‌زمان، تهاجمات متعدد حکومت مرکزی برای تصرف بندرعباس، درنهایت، سبب شد در سال ۱۲۸۷ق. این بندر برای همیشه از اجاره مسقط خارج شود و این رویداد، خود مُهر تأییدی بر پایان ارتباط مسقط با حکومت مرکزی ایران شد.

۷. نتیجه‌گیری

موضوع اجاره مالیات و گمرک بندرعباسی در دوره قاجار، در منابع تاریخی، چندان مورد توجه قرار نگرفته است. برخی محققان ایرانی تحت تأثیر نگاه نادرست به ماهیت مناسبات مسقط با بندرهای خلیج فارس و حکومت مرکزی ایران، معتقدند حکمران بوسعیدی مسقط به بندرها و جزیره‌های ایران دست‌اندازی کرده و برخی محققان عرب از منظری مغرضانه، بر این باورند که مسقط، بندرعباسی را تحت سلطه خود داشته است؛ اما بررسی ماهیت اجاره و مقاطعه در دوره‌های مختلف تاریخ ایران، ماهیت واقعی موضوع بندرعباسی را نشان می‌دهد. این سنت‌ها تا استقرار تدریجی نظام اداری جدید در دوره ناصری تداوم یافت. در پی آغاز حکومت قاجار، با توجه به تحولات داخلی و مرزهای شمال، موضوع اجاره بندرعباس مورد توجه قرار گرفت. آل‌بوسعید نیز به دلیل داشتن ناوگان تجاری، لازم بود باراندازی مهم را در سواحل شمالی خلیج فارس در اختیار گیرند. برخلاف دیدگاه امروزی، حضور امام مسقط در بندرعباس و مضافات آن، هرگز به معنای نادیده گرفتن حاکمیت ایران نبود و برعکس، تأییدی بر سنت دیوانسالاری محسوب می‌شود که به شکل‌های مختلف از تیول و سیورغال تا اقطاع و الکه و... سابقه‌ای طولانی دارد. مسقط تا زمان وفات سید سعید در سال ۱۲۷۲ق. / ۱۸۵۶م. به تعهدات خود عمل کرد و به دنبال مرگ سید سعید، روابط حکمران مسقط با حکومت مرکزی ایران، تحت تأثیر تحولات جدید منطقه‌ای که یکی از مهم‌ترین عوامل آن، سیاست انگلستان بود، به بی‌اعتمادی و درنهایت، فسخ قرارداد اجاره گمرک و مالیات بندرعباس انجامید.

در پایان، ذکر این نکته لازم است که در روند مطالعات صورت گرفته برای این تحقیق، نکات بسیار درباره ماهیت و نقش مسقط در مناسبات خارجی ایران در خلیج فارس، روشن شد که به دلیل قرار نداشتن در محدوده پژوهش حاضر باید در قالب اثری دیگر ارزیابی شود و قطعاً در دست یافتن به درک بهتر درباره ماهیت مناسبات میان بندرهای جنوبی و شمالی خلیج فارس و نیز درک بهتر موضوع اجاره بندرعباس، اهمیت دارد؛ از جمله اینکه جایگاه بندرعباس در جابه‌جایی‌های جمعیتی گسترده از سواحل ایران به شرق آفریقا مثل مهاجرت بلوچ‌ها و شیرازی‌ها به شرق آفریقا و توسعه حکومت شیرازی‌ها چه بود؛ همچنین در منابع، بررسی‌ای دقیق درباره نقش تعامل مسقط و بندرعباس در انتقال کالا و نیروی انسانی از شرق آفریقا به خلیج فارس صورت نگرفته است و از این روی، با توجه به سکونت جمعیتی زیاد از ایرانیان در مسقط و بالعکس، جا دارد تعامل میان بندرهای جنوبی و شمالی با دقت بیشتر بررسی شود.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۴۸ش). *امیرکبیر و ایران*. تهران: خوارزمی.
- ابراهیمی‌نژاد، بدرجهان (۱۳۹۲ش). *روابط ایران و عمان در دوره ناصری*. تهران: خانه کتاب.
- ابن بلخی (۱۳۶۳ش). *فارسنامه*. تصحیح گگی لسترنج و رینولد آلن نیکلسون. تهران.
- ابن حوقل، محمد بن حوقل (۱۳۴۵ش). *صورة الارض*. ترجمه جعفر شعار. تهران: بینا.
- ابن‌رزیق، حمید بن محمد (۱۹۸۴م). *الشعاع الشاعع باللمعان فی ذکر ائمة عمان*. تحقیق المنعم عامر. سلطنة عمان، وزارات التراث القومي و الثقافة.
- احدی، حسن (۱۳۸۱ش). «نقش اقطاعداری و دیوانسالاری در پویه تاریخ ایران». *نشریه کیهان اندیشه*. ش ۸۱ ص ۱۲۱-۱۳۰.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۳۶۸ش). *ممالک و ممالک*. تصحیح ایرج افشار. تهران.
- افشار سیستانی، محمود (۱۳۵۸ش). *سیاست اروپا در ایران*. ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری. تهران: نشر موقوفات افشار یزدی.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۸۷

- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۲۸ش). **مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس**. تهران: چاپخانه مجلس.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۷۸ش). **سیاست و اقتصاد عصر صفوی**. تهران: صفی‌علیشاه.
- بامداد، مهدی (۱۳۴۷ش). **شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴**. چ ۱. تهران: زوار.
- برن، رهبر (۱۳۵۷ش). **نظام ایالات در دوره صفویه**. ترجمه کی کاووس جهانداری. تهران.
- بنداری اصفهانی، فتح بن علی (۱۹۸۰م). **زبدة النصره: مختصر تاریخ آل سلجوق عمادالدین کاتب**. بیروت.
- بنی عباسیان بستکی، محمداعظم (۱۳۳۹ش). **تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک**. به کوشش عباس انجم‌روز. تهران.
- بهار، محمدتقی [مصحح] (۱۳۱۴ش). **تاریخ سیستان**. تهران: بینا.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ (۱۳۷۵ش). **کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول**. ترجمه کریم کشاورز. تهران: نیل.
- پطروشفسکی، کارل پان و جان ماسون اسمیت (۱۳۶۶ش). **تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران در دوره مغول**. ترجمه یعقوب آژند. تهران: اطلاعات.
- تدمری، احمد جلال (۱۴۰۸ق). «قرائات ارشیفیه فی واثق التاریخیه و فی صراع الدولی علی الخلیج». **مجموعه مقالات: اباحت الندیوه راسالخیمه: الاستعمار البرتقالی فی الخلیج العربی، و علاقه بین الخلیج و شرق آفریقا، رأس الخیمه**.
- جمعی از نویسندگان (۱۹۸۴م). **تاریخ الخلیج العربی الحدیث و المعاصر**. طبعه اولی. قاهره.
- حبیبی، حسن و محمدباقر وثوقی (۱۳۸۷ش). **بررسی تاریخی، سیاسی و اجتماعی اسناد بندرعباس**. تهران: بنیاد ایرانشناسی.
- حسن آبادی، ابوالفضل (۱۳۸۶ش). «نگاهی به اسناد سیورغال در دوره صفویه». **فصلنامه گنجینه اسناد**. س ۱۷. دفتر سوم.



- حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۶۷ش). *فارسنامه ناصری*. تصحیح منصور رستگار. تهران: امیرکبیر.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۶۳ش). *حقایق الاخبار ناصری*. به کوشش سید حسین خدیو جم. تهران: نشر نی.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۶۲ش). *سلوک الملوک*. به کوشش محمدعلی موحد. تهران.
- درویش، مدیحه احمد (۱۹۸۲م). *سلطنة العمان فی القرنین الثامن و العشر و التاسع عشر*. طبعه الاولى. دارالشروق.
- روملو، حسن (۱۳۸۴ش). *احسن التواریخ*. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: اساطیر.
- السالمی، نورالدین عبدالله بن حمید (۱۳۵۰ق). *تحفة الاعیان بسیرة اهل عمان*. ج ۲. طبعه الثانيه. القاہره.
- سایبانی، احمد (۱۳۷۷ش). *از بندر جرون تا بندر عباسی*. بندرعباس: چی چی کا.
- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک (۱۳۵۳ش). *ناسخ التواریخ*. چ ۲. تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- سلوت، ب. ج. (۱۹۹۳م). *عرب الخلیج*. ترجمه عایده خوری. الطبع الاول. ابوظبی.
- السیابی، سالم بن حمود (۱۹۶۵م). *اسعاف الاعیان فی أنساب اهل عمان*. ج ۲. بیروت.
- _____ (۱۹۹۴م). *عمان عبر التاریخ: سلطنة عمان*. وزارة التراث القومي و الثقافة.
- شعبانی، رضا (۱۳۶۹ش). *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه*. ج ۱. تهران: نوین.
- _____ (۱۳۷۷ش). *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه*. ج ۱. چ ۲. تهران: نشر قومس.
- شوستر والسر، سبیللا (۱۳۶۴ش). *ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان*. ترجمه غلام‌رضا وره‌رام. تهران: امیرکبیر.
- صابی. هلال بن محسن (۱۹۵۸م). *تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء*. تصحیح عبدالستار احمد فراج. قاہره.
- صالح شهاب، حسن (۲۰۰۱م). *عمان عبر التاریخ*. دوره چهارجلدی. طبعه الاولى. سلطنة العمان، وزارت التراث القومي و الثقافة.
- طهرانی، ابوبکر (۱۹۶۲-۱۹۶۴م). *دیاربکریه: تاریخ حسن بیک آق‌قویونلو*.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء / ۱۸۹

- ظهیر نژاد، مینا (۱۳۷۵ش). **گزیده اسناد خلیج فارس**. دوره پنجم جلدی. واحد نشر اسناد. تهران: دفتر مطالعات بین المللی.
- العابد. صالح محمد (۱۹۸۶م). **دور القواسم فی خلیج العربی [خلیج الفارسی]**. ۱۷۴۷-۱۸۲۰. بغداد: مطبعة الالعانی.
- عقاد، صلاح (۱۹۵۹م). **تیارات السیاسی فی الخلیج الفارسی**. قاهره.
- عقیل، مصطفی (۱۹۹۴م). **التنافس الدولي فی خلیج العربی (۱۶۲۲-۱۷۶۳)**. الطبعة الثانية. الدوحه.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۹ش). **تاریخ اقتصادی ایران**. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نشر گستره.
- عین السلطنه، میرزا قهرمان سالور (۱۳۷۴ش). **روزنامه خاطرات**. ج ۱. تهران: اساطیر.
- فارس، عبدالله (۲۰۱۰م). **علاقات عمانیة- فارسیة فی عهد آل بوسعید**. سلطنة عمان: مسقط.
- فرامرزی، احمد (۱۳۸۱ش). **عمان**. به کوشش حسن فرامرزی. تهران.
- فسایی، میرزا حسن (۱۳۶۷ش). **فارسانامه ناصری**. تصحیح منصور رستگار فسایی. ج ۱. تهران: امیر کبیر.
- قاسم، جمال زکریا (۱۹۹۸م). **تاریخ الخلیج العربی [خلیج الفارسی] الحدیث و المعاصر**. ج ۲. قاهره: دار الحضارة القومي و الثقافه.
- _____ (۲۰۰۰م). **دولت بوسعیدی فی عمان و الشرق الافریقا منذ تأسیس و حتی نهاية حکمها فی زنگبار و بدایة عهدھا الجدید فی عمان (۱۷۴۱-۱۹۷۰)**. ابو ظبی: مرکز الزاید للتراث و التاریخ.
- قدیانی، عباس (۱۳۸۷ش). **فرهنگ جامع تاریخ ایران**. دوره دوجلدی. تهران.
- قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۴۱ش). **بحرین و مسائل خلیج فارس**. تهران: کتابخانه طهوری.
- کازرونی، محمد ابراهیم. (۱۳۶۷ش). **تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس**. تصحیح منوچهر ستوده. تهران.
- کبابی، سدید السلطنه (۱۳۶۳ش). **بندر عباس و خلیج فارس: اعلام الناس فی احوال بندر عباس**. تصحیح احمد اقتداری. تهران: دنیای کتاب.
- _____ (۱۳۷۰ش). **تاریخ مسقط و عمان، بحرین و قطر (برهان سدید فی احوال آل بوسعید)**. تصحیح احمد اقتداری. تهران: دنیای کتاب.



- _____ (۱۳۷۱ش). **سرزمین‌های شمالی پیرامون خلیج فارس (مغاص الیالی و منار الیالی)**. تصحیح و تحشیه احمد اقتداری. تهران: جهان معاصر.
- کرزن، لرد (۱۳۵۰ش). **ایران و قضیه ایران**. ترجمه غلام‌رضا وحید مازندرانی. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کریم‌زاده تبریزی، محمدعلی (۱۳۶۸ش). **اسناد و فرامین منتشرشده قاجاری**. لندن.
- گیلانی، شیخ‌علی (۱۳۵۲ش). **تاریخ مازندران**. تصحیح منوچهر ستوده. تهران.
- لمتون، ا. ک. س. (۱۳۴۶ش). **تکامل نظام اقطاع در ایران قرون وسطی**. ترجمه عطاءالله مرزبان. نگین.
- _____ (۱۳۶۲ش). **مالک و زارع در ایران**. ترجمه منوچهر امیری. تهران: علمی و فرهنگی.
- ماوردی، علی بن محمد (۱۹۹۰م). **الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة**. علقه خالد عبداللطیف سبع‌العلمی. بیروت.
- **مجموعه اسناد وزارت امور خارجه. اسناد مکمل پرونده ۲۲-۲۳**.
- محمود، محمود (۱۳۲۹ش). **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس**. تهران: چاپخانه نقش جهان.
- مقدسی، محمد بن احمد (۱۹۶۷م). **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**. لیدن.
- ملگون‌اف، گ. و. (۱۳۶۳ش). **سفرنامه ایران و روسیه: نواحی شمال ایران**. ترجمه پطرس. به کوشش محمد گلبن و فرامرز طالبی. تهران: دنیای کتاب.
- منجم یزدی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۶ش). **تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال**. تصحیح سیف‌الله وحیدنیا. تهران.
- منشی قمی، احمد بن حسین (۱۳۶۳ش). **خلاصه التواریخ**. تحشیه و تصحیح احسان اشراقی. تهران.
- میریان، عباس (بی‌تا). **جغرافیای تاریخی خلیج و دریای فارس**. خرمشهر: کتابفروشی میریان.
- وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۴ش). **تاریخ خلیج فارس و ممالک هم‌جوار**. تهران: سمت.
- هاولی، دونالد (۱۳۷۷ش). **دریای پارس و سرزمین‌های متصل**. ترجمه حسن زنگنه. بوشهر: بوشهرشناسی.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء / ۱۹۱

- هدايت، رضاقلی خان (۱۳۸۰ش). *روضه الصفاى ناصرى*. ج ۹ و ۱۰. تصحيح و تحشیه جمشيد کيانفر. تهران: اساطير.
- همدانى، رشيدالدين فضل الله (۱۳۷۳ش). *جامع التواريخ*. به كوشش محمد روشن و مصطفى موسى. تهران.
- Al-Qasimi. Sultan. bin Muhammad (1999). *Power Struggles and Trade in the Gulf (1620–1820)*. Forest Row. London. UK.
- Atkinson, C.U. (1909), *A Collection of Treaties, Engagement and Sanads, Relating to India Neighboring Countries*. Calcutta.
- Badjer, G.P. (1871). *History of the Imams and Seyyids of Oman*. London.
- Burdett, A.L.P. and A. Seay (2000), *Iran in the Persian Gulf 1820-1966*. Vol.1. UK, British Library Cataloguing Publication Data. Archive Edition.
- Curzon, G.N. (1892). *Persia and the Persian Question*. II. London.
- Ives, E. (1773). *A Voyage from England to India*. London.
- John Fryer (1909). *A New Account of East India and Persia... 1672-1681*. Vol. II. London.
- Kelly, J.B. (1968). *Great Britain and the Persian Gulf (1795-1880)*. Oxford University Press.
- _____ (1972). "A Prevalence of Furies: Tribes, Politics, and Religion in Oman and Trucial Oman". *The Arabian Peninsula*. London, George Allen.
- Lorimer, J.G. (1986). *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia*. Vol.1. Part IA: Historical, Calcutta, 1908-1915. Republished by Grey International West Mead. England.
- Miles, S.B. (1966). *Countries and Tribes of the Persian Gulf*. Second Edition. London, frank Cass and co. ITD.
- Saldanha, J.A. (1986). *The Persian Gulf (1870-1904)*. 8 Voles. London, Archive Edition.
- Toye, P.L. (1993). *The Lower Gulf Islands: Abu Musa and the Tonbs*. London: Archive Edition.
- Wellsted. R. (1840). *Travels to the City of the Caliphs*. I. London.
- Wilson, Arnold (1927). *Persian Gulf*. London.





فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۵، پیاپی ۱۱۵، بهار ۱۳۹۴

منصب دبیری در دوره ساسانیان

مریم مرادی^۱
محمد تقی ایمان پور^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۲۸

تاریخ تصویب: ۹۳/۴/۴

چکیده

اردشیر بابکان در سال ۲۲۴ م. با غلبه بر اردوان پنجم اشکانی توانست شاهنشاهی ای جدید را در تاریخ ایران پایه گذاری کند؛ بدین صورت، سلسله ساسانیان به تدریج، به پادشاهی ای عظیم تبدیل شد که لازمه اداره آن، داشتن نظام اداری توانمند و منسجم بود که در رأس آن، صاحب منصبان مختلف حضور داشتند. یکی از این مناصب، دبیری بود که در این دوره، جایگاهی ممتاز داشت. در رأس همه دبیران، «ایران دبیر» به صورت مستقیم با شاهنشاه در ارتباط بود و در وقایع سیاسی آن روزگار، نقشی مهم ایفا می کرد و دیگر دبیران را تحت نظارت خود داشت.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد ایران باستان، دانشگاه فردوسی مشهد.

۲. نویسنده مسئول - دانشیار تاریخ ایران باستان، دانشگاه فردوسی مشهد؛ mimanpour@hotmail.com

تاکنون دربارهٔ مناصب مختلف در دوره ساسانیان، پژوهش‌هایی انجام شده؛ اما تحقیقی مستقل و جامع دربارهٔ دبیران دوره ساسانی صورت نگرفته است؛ از این روی، در پژوهش حاضر کوشیده‌ایم ضمن ریشه‌شناسی واژه «دبیر»، با استفاده از روش تاریخی-توصیفی تحلیلی به منصب دبیری در دوره ساسانیان بپردازیم و جایگاه، وظایف و همچنین نحوهٔ انتخاب دبیران و طبقات گوناگون آن‌ها را بررسی کنیم.

واژه‌های کلیدی: ساسانیان، منصب دبیری، ایران دبیربد، طبقات دبیران.

۱. مقدمه

اردشیر بابکان در سال ۲۲۴ م. پس از غلبه بر اردوان پنجم اشکانی، شاهنشاهی ساسانی را پایه‌گذاری کرد. این سلسله، دارای تشکیلات و نظام اداری‌ای گسترده و دیوان‌های متعدد بود که یکی از آن‌ها «دیوان دبیردی» یا «دیوان نامه‌نگاری» نام داشت و در رأس این دیوان، «ایران دبیربد» قرار گرفته بود. صاحب این منصب، دارای قدرت اداری فراوان بود که گاهی براساس آن حتی می‌توانست در امور سیاسی نیز دخالت کند. ایران دبیربد بر کار تمام دبیران دیوان نامه‌نگاری نظارت می‌کرد.

تاکنون، دربارهٔ نظام اداری و مناصب مختلف دوره ساسانی همچون سپاهیان، کاتبان، دبیران، دهقانان، کشاورزان و صنعتگران، تا حدود زیادی، اندیشمندانی مانند احمد تفضلی در کتاب *جامعه ساسانی*، کریستن سن^۱ در کتاب *ایران در زمان ساسانیان*، تورج دریایی در آثاری از جمله *شاهنشاهی ساسانی* و محمد محمدی ملایری در کتاب *تاریخ و فرهنگ ایران* تحقیق کرده‌اند؛ اما هیچ‌یک از این اندیشمندان به صورت مستقل به منصب دبیران در

1. Art. Christensen



این دوره نپرداخته‌اند؛ از این روی، بررسی جایگاه چنین منصبی در این دوره، ضروری می‌نماید.

در این پژوهش کوشیده‌ایم منصب دبیری را با استفاده از روش تحقیقات تاریخی و رویکرد توصیفی-تحلیلی، و با تکیه بر متون نوشتاری و به‌ویژه کتیبه‌های پهلوی، متون فارسی و عربی، و دیگر شواهد تاریخی و همچنین جایگاه و اهمیت منصب دبیری در دوره ساسانی را بررسی کنیم؛ بدین منظور، نخست، ریشه واژه «دبیر» را تحلیل می‌کنیم تا ساختار این واژه از لحاظ معنایی و دستوری، روشن شود؛ سپس به جایگاه دبیران و نیز اهمیت، وظایف و عملکرد آن‌ها می‌پردازیم و در ادامه، درباره نحوه انتخاب و آموزش دبیران و همچنین طبقات مختلف آنان سخن خواهیم گفت.

۲. ریشه‌شناسی واژه «دبیر»

واژه «دبیر» از «دبیر» در فارسی میانه یا پهلوی و در نهایت، از dipira فارسی باستان گرفته شده است و به نظر می‌رسد شکل فارسی باستان آن نیز از کلمه عیلامی tup-pi-ra/tipira مشتق شده باشد. در زبان فارسی میانه، برای دبیر، اصطلاح dibirh را به کار می‌بردند و در زبان پارسی، واژه dibirift برای آن، مصطلح بود (تفضلی، ۱۳۸۵: ۳۷).

نیبرگ^۱ معتقد است واژه dipivar (dpwr) از شکل فارسی قدیم dipī به معنای نوشته و کتیبه گرفته شده که در کتاب‌های پهلوی به صورت dyp به معنای سند و مدرک آمده است. در پارسی مانوی، dyb به معنای نامه است و vara از صورت اوستایی var به معنای حفاظت کردن و نگاه‌داشتن آمده است و dipivar یعنی کسی که از اسناد حفاظت می‌کند (Nyberg, 2003: 63).

از طرفی، واژه «دبیر» به معنی نوشته و خط، در اصل از آرامی به پارسی باستان و سپس از آن زبان به پارسی میانه (پهلوی) و از پارسی میانه به فارسی نو انتقال یافته است. می‌توان گفت این واژه، نخست به خط میخی نوشته می‌شده و از سرزمین بابل به ایران منتقل شده است. صاحب‌نظران، اصل آن را سومری و به معنای لوحه و خط دانسته و معتقدند از زبان

1. Henrik Samuel Nyberg



سومری به اکدی‌ها رسیده و سپس به زبان آرامی و از آنجا به زبان‌های ایرانی آمده است (تنکابنی، ۱۳۸۴: ۶۰). در سنگ‌نوشته‌های عصر هخامنشیان نیز چندین بار به واژه *dipi* برمی‌خوریم؛ مثلاً از زبان داریوش در کتیبه بیستون آمده است: «تو که زین پس، این دیپی بخوانی، کرده من تو را باور شود. آن را دروغ مپندار!» (Kent¹, 1953, DB: 56).

در جمله‌های دیگر دیپی به معنی لوحه و خط نوشته، به کار رفته است. چنانچه خشایارشا نیز در سنگ‌نوشته وان می‌گوید: «او [داریوش] فرمان داد این سنگ خار را بتراشد، به آن دیپی نوشته نشده بود، فرمان دادم که بر آن دیپی نویسند» (Ibid: 61, XV: 3).

«دبیر» در اصطلاح دیوانی آن، از نهادهای اداری پارتیان گرفته شده است. در حال حاضر، اطلاعاتی اندک درباره دیوان یا دبیری پارتیان در دست است؛ باوجود این، واژه «دبیر» و هزوارش آرامی آن به صورت ' SPR بارها در اسناد پارتی آمده و در آن متون، از اسامی چند دبیر یاد شده است. قدیمی‌ترین مورد کاربرد این واژه در نوشته‌های نسا، مورخ قرن اول قبل از میلاد، همراه اسامی چند دبیر مانند رامانک دبیر [r'm'nk SPR] (ش ۱۷۱)، ویوان دبیر [wywn SPR] (ش ۴۵۵)، آثیدات؟ آترات دبیر [tdt/trkSPR] (ش ۴۱) دیده می‌شود (تفضلی، ۱۳۸۵: ۳۷).

در نوشته‌های پارتی و کتیبه‌های اوایل دوره ساسانی و نیز روی مٌهری از دوران پارتیان، هزوارش ' SPR به کار رفته و به نظر می‌رسد برابر آوایی آن هزوارش، «دبیر» بوده است؛ افزون بر این، صورت‌های *dbyr* و *dbyrft* در پارتی مانوی نیز به کار رفته و یک بار هم به صورت *dbyrbyd* در پارتی مانوی آمده است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت واژه ' SPR ریشه آرامی داشته و با شکل هزوارشی در پارتی و فارسی میانه قدیم ظاهر شده است. بعدها به جای هزوارش ' SPR، برابر آوایی آن، یعنی *dpyr* در نوشته‌های فارسی میانه به کار رفته است. در دوره پارتیان، صورت *dpyrpty* در شکل آوایی آن حفظ شد؛ ولی دبیران پارتی تا دوران ساسانی، همچنان هزوارش ' SPR را به جای *dibir* به کار می‌برده‌اند (همان: ۳۸).

1. G. Kent Roland

۳. جایگاه و اهمیت دبیران

جامعه ایران در زمان ساسانیان، دارای درجات و مراتب اجتماعی بود و هر صنف و طبقه‌ای مقام و حدودی معین و ثابتی داشتند. این درجات، ناشی از طبقه‌بندی‌های اجتماعی بود که در اندیشه‌های دینی و از جمله *اوستا* ریشه دارد؛ چنان که در *اوستای* جدید، جامعه ایرانی به سه طبقه بدین شرح تقسیم می‌شد: طبقه اول، روحانیون (*Athravan*)، طبقه دوم، جنگ‌آوران (رت ایشتر *Ratshtar*) و طبقه سوم، کشاورزان (واستریوشوینت *vastryo-fsheyant*) (دوستخواه، ۱۳۷۰: ۶۲۲).

البته این طبقات از تقسیمات اجتماعی بسیار قدیم بود که به‌دنبال گسترش شهرنشینی، تشکیل شدن حکومت‌های بزرگ و توسعه ارتباطات بین کشورها به‌ویژه در دوره ساسانیان، نیازمند سازمان‌بندی جدید در اداره کشور بودند که در نتیجه، طبقاتی جدید از جمله طبقه دبیران به‌منظور ثبت رویدادها و مکاتبات درباری شکل گرفت و دبیران در جایگاه سوم، پس از نظامیان قرار گرفتند.

در بیشتر منابع دوره اسلامی که همگی از ترجمه *خدا/ینامگ* گرفته شده‌اند، بنیان‌نهادن طبقات، به جمشید، شهریار افسانه‌ای ایران نسبت داده شده و او اولین فردی بوده که گروه دبیران را برقرار و مناصب آنان را تعیین کرده است (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۳۲)؛ همچنین در *نامه تنسر* آمده است: «عضو سوم جامعه، کتاب (دبیران) که ایشان نیز بر طبقات و انواع هستند» (مینوی، ۱۳۵۴: ۵۷). در بیشتر منابع اسلامی نیز وجود این طبقات با کمی اختلاف ذکر شده است (مسعودی، ۱۳۴۴: ۱/ ۲۳۹؛ طبری، ۱۳۵۲: ۲/ ۱۷۵).

هریک از این طبقات چهارگانه، رئیسی داشت و رئیس دبیران را ایران دبیرد *Erā-dibharbadh* یا دبیران مهست *dibherān-mahist* (کریستن‌سن، ۱۳۸۵: ۱۱۹) و یا به‌گفته مسعودی، «حافظ‌الکتاب» می‌گفتند (مسعودی، ۱۳۶۵: ۹۷).

ریشه واژه «بد» از پسوند *pat* یا *pt'* به‌معنای مقام عالی‌رتبه و رئیس گرفته شده که از صورت اوستایی *pati* است و در ترکیب‌هایی همچون *dahyu-pat*، *her-pat* و *Magu-pat* به‌کار رفته است (Nyberg, 2003: 153). صورت فارسی میانه این واژه، *bad* و شکل ایرانی باستان آن، *pati* به‌معنای سرور، صاحب و ارباب است. صورت سنسکریت

pati به معنای سرور، مشتق از شکل هندواروپایی poti به معنای آقا و ارباب است (حسن دوست، ۱۳۸۳: ۱/ ۱۸۱).

عنوان «دبیرید» در اسناد سغدی به صورت sp'yrpt آمده است. این واژه در زبان ارمنی، از صورت dprapet وام گرفته شده (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۵) و معادل صورت یونانی آن، واژه arkhigrammatays و به معنای رئیس دبیران است (نصرالله زاده، ۱۳۸۴: ۲۱۳).

عنوان دیگر برای دبیرید در عهد پارتیان، «دبیران مهست» است. نام و عنوان «دبیرید ویشتاب» در کتاب یادگار زریران، به صورت «ابرسام دبیران مهست» آمده است و این عنوان در منابع فارسی، «مهرت دبیر» و «بزرگ دبیر» ترجمه شده است (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۶). در کارنامه اردشیر بابکان، در کنار نام مقربان شاه مثل موبدان موبد، ایران سپاهبد و پشتیگان سالار، نام دبیران مهست نیز ذکر شده است (فروه‌وشی، ۱۳۵۴: ۱۰۵).

دبیرید پس از شاه، نخستین مقامی بود که هنگام برگزاری آیین نوروز، سخنرانی می‌کرد، همراه موبد و هیربد در محاکم حاضر بود و چنان که نقل شده است، در موقعیت‌های حساس، شاه با سه تن از خدمتگزاران خود، شامل موبدان موبد، دبیرید و رئیس سواره‌نظام به چاشت می‌نشست؛ همچنین ذکر عنوان دبیرید به صورت «کاتب‌الخراج» نشان می‌دهد وی مهرت دبیران و مسئول جمع‌آوری مالیات نیز بوده است (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۶).

پادشاهان مأموریت‌های سیاسی مهم را به دبیرید محول می‌کردند؛ مثلاً گاهی پیام‌های بسیار مهم را از طریق «ایران دبیرید» می‌فرستادند؛ چنان که طبری درباره ارسال پیام از جانب شیرویه برای خسرو پرویز نقل کرده است: «اسپاد گشنسب دبیرید به فرمان شیرویه نزد خسرو پرویز درآمد؛ پس شستگی (دستمال دست) از آستین درآورد... و به نزد خسرو درآمد» (طبری، ۱۳۵۲: ۲/ ۷۷).

جهشیاری نیز درباره مقام و موقعیت دبیران در دربار شاهان ساسانی نوشته است: پادشاهان، نویسندگان و دبیران را به خود نزدیک می‌ساختند. آنان را صاحب نظر و دبیر، و اهل هنر می‌دانستند و می‌گفتند: ایشان نظام امور و کمال مملکت و رونق



پادشاه می‌باشند و زبان گویای پادشاهان و خزانه‌داران آنان و امانتداران و خدمتگزاران رعیت و کشور خود به‌شمار می‌آیند (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۳۱-۳۰).

طبقه دبیران از طبقات ممتاز و از ارکان مهم مملکت به‌شمار می‌رفتند؛ به همین جهت، شغل دبیری به خاندان اشراف و بزرگزادگان اختصاص داشت (محمدی ملایری، ۱۳۷۴: ۱۰۱) و مردم بی‌نام و نشان (بی‌اصل)، عوام یا پرستارزادگان اجازه نداشتند دبیر شوند (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۶). ابن بلخی هم به این موضوع تصریح کرده و نوشته است از جمله کارهای انوشیروان، این بود که: «بفرمود تا جز مردم اصیل صاحب معرفت را هیچ عمل نفرمودندی و منع کرد هیچ بی‌اصل یا بازاری یا حاشیه‌زاده، دبیری آموزد» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۰۷).

این موضوع را می‌توان در داستان انوشیروان و کفشگر نیز ملاحظه کرد که براساس آن، شاه حاضر نشد کمک کفشگر را درازای پذیرش فرزندش در رتبه دبیران بپذیرد؛ چون معتقد بود: «اگر فرزندان عامه کسب علم کنند، در پی مناصب رفیع برآیند و هنگامی که بدان مناصب برسند، به خوار کردن بزرگان، گستاخ می‌شوند» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۶۹)؛ البته درباره این داستان، تردیدهای بسیار وجود دارد و بعید به نظر می‌رسد در این دوره، یک کفشگر به چنین ثروتی دست یابد؛ اما این داستان، خود نشانگر اهمیت جایگاه دانش و دبیری در این دوره است که تنها خانواده‌های خاص می‌توانستند از آن، برخوردار شوند.

همان‌گونه که گفتیم، در دوره ساسانیان، منصب دبیری و خدمت در دیوان، از امتیازات اشراف و بزرگزادگان بود؛ ولی باید یادآوری کنیم تنها بزرگی نسب برای تصدی این مقام، کافی نبود؛ بلکه علاوه بر آن، داشتن معلومات متناسب و توانایی در نویسندگی نیز ضرورت داشت؛ از این روی، کسانی که قصد داشتند به کار دبیری بپردازند، می‌بایست نخست در آموزشگاهی مخصوص، معلومات موردنیاز را می‌آموختند و علاوه بر آن، دارای کلامی شیوا و خطی زیبا هم بودند (محمدی ملایری، ۱۳۷۴: ۳۲۵).

محل آموزش دبیران، دبیرستان نام داشت. دبیران را برای آموختن نکات موردنیاز به دبیرستان می‌فرستادند و سپس آن‌ها در دربار و ادارات ایالتی، مشغول به کار می‌شدند. در



دبیرستان، به دبیران، دستخط‌های گوناگون، خوش‌نویسی (xūb-nibēg)، تندنویسی (rag-nibēg) باریک‌بینی (barik-dānišn)، و داشتن انگشتان چالاک و ماهر (kāmgar-angust) آموخته می‌شد (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۶۳)؛ علاوه بر آن، به گفته فردوسی، ماده اصلی آموزش دبیران، خط و بلاغت بوده است (محمدی ملایری، ۱۳۸۲: ۵/۴۲).

دبیران، آگاه و آشنا به خطوطی خاص بودند. ابن ندیم به نفل از ابن مقفع، هفت گونه از این خط‌ها، شامل دین دیره یا دین دیره، دیش دیره، گشتج یا گشتک دیره، شاه دیره، نام دیره یا هام دیره، راز دیره و راس دیره را نام برده است (ابن ندیم، ۱۳۴۳: ۲۲-۲۴).

گزینش دبیران نیز مراحل و شیوه‌هایی خاص داشت و جهشیاری درباره این مسئله نقل کرده است:

در زمان ایرانیان، رسم بر این بود که نویسندگان جوان و کسانی که در دربار شاه تربیت یافته بودند، جمع‌آوری شده و به کار گماشته می‌شدند و پادشاه به رؤسای نویسندگان خود فرمان می‌داد ایشان را آزمایش کنند و هوش و استعدادشان را بسنجند. آن‌گاه هر کدام از ایشان که موردپسند بود، نامش به پادشاه عرضه می‌شد و سپس پادشاه دستور می‌داد که آنان به درباریان پیوندند و به تناسب شایستگی و استعداد خویش، به کارهای مختلف گماشته شوند تا هر یک، مقامی را که شایسته آن است، اشغال کند (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۳۰).

نویسندگی در دبیرخانه دربار ساسانی، شغلی بسیار مهم بود. بزرگ‌ترین هنری که طبقه دبیران را از دیگر طبقات ممتاز می‌کرد، دبیران را در رأس کارهای دولت قرار می‌داد و حتی به مقام بزرگ فرماندار (وزیر اعظم) می‌رسانید، معلومات ایشان و مهارتشان در نویسندگی بود (تنکابنی، ۱۳۸۴: ۶۴).

دبیر می‌بایستی آزموده، هوشیار و تیزهوش باشد. اگر شاه به چیزی اشاره می‌کرد، وی نیت شاه را نیک درمی‌یافت و می‌توانست آن را به طرز شیوا و خوشایند بیان کند؛ همچنین انتظار می‌رفت دبیران تاندازه‌ای، از دانش‌های گوناگون برخوردار باشند (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۸). جدا از مهارت‌های اجتماعی، لازم بود دبیر، روشن‌رأی (اهل البصر)، پرهیزکار (اهل العفاف) و کارآمد (اهل الکفایة) باشد (همان: ۴۷).



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۲۰۱

نظامی عروضی نیز گفته است: «دبیر باید کریم‌الاصل، شریف‌العرض، دقیق‌النظر، عمیق‌الفکر، ثاقب‌الرأی باشد و از ادب و ثمرات آن، قسم اکبر و حظ اوافر، نصیب او رسیده باشد و از قیاسات منطقی، بعید و بیگانه نباشد و مراتب ابنای زمانه شناسد و مقادیر اهل روزگار داند» (نظامی، ۱۳۶۴: ۱۲).

در هر حال، یکی از وظایف مهم و حساس دبیران، نوشتن رسایل، فرمان‌ها، احکام، خطابه‌ها، اندرزها، نصایح، وصایا و دیگر سخنان شاه و بزرگان دستگاه وی بود؛ همچنین دبیران، عهده‌دار ثبت وقایع روزانه بودند و شماری از ایشان مناصب دیوانی گوناگون داشتند و به نگارش، تألیف یا کتابت کتاب‌ها می‌پرداختند (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۰)؛ البته رسم نوشتن چنین یادداشت‌هایی به دست شخصی خاص، در دربار هخامنشیان و دربارهای دوره هلنیستی نیز رواج داشته است (لوکونین، ۱۳۸۱: ۱۰۷)؛ همچنین امور محاسبات دولتی، جمع‌آوری درآمد و هزینه‌ها، و تنظیم اسناد و معاهدات سیاسی و فرمان‌ها برعهده دبیران بود که زبردست‌ترین و کاردارترین آن‌ها در خدمت دربار بودند (سامی، ۱۳۴۴: ۲/۵۵).

معمولاً برای اداره دولت‌های دست‌نشانده و ترجمه نامه‌هایی که از نواحی مختلف می‌آمد، دبیران، به‌ویژه برای برقراری ارتباط سیاسی و اداری با نواحی عرب‌نشین و مخصوصاً دولت حیره، نقشی مهم داشتند. نخستین فرد از اعراب که به سمت دبیری در دربار ساسانیان شناخته شد، لقیط بن معبد یا لقیط بن یعمر از طایفه ایاد است که ظاهراً در دیوان شاپور به دبیری اشتغال داشت (محمدی ملایری، ۱۳۷۴: ۱۰۴)؛ کریستن سن، ۱۳۸۵: ۱۱۹)؛ همچنین طبری نام دبیری هندی را ذکر کرده که در دربار خسرو دوم می‌زیسته است (طبری، ۱۳۵۲: ۲/۷۶۵).

اهمیت و نفوذ دبیران تاحدی بود که با آنان درباره مسائل دشوار نیز مشورت می‌شد؛ مانند مشورت خسرو انوشیروان با دبیرش، یزدگرد و موبدان موبد اردشیر درباره پیشنهاد نبرد با هفتالیان و خاقان چین (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۵).

دبیران، امتیازاتی ویژه نیز داشتند. آنان از پرداخت مالیات، معاف بودند (طبری، ۱۳۵۲: ۲/۷۰۳) و اجازه داشتند همانند شاهان و قاضیان بر اسب سوار شوند. آن‌ها جز هنگامی که با سپاه بودند، لباس مخصوص می‌پوشیدند (Tafazzoli, 1993: 535). درباره لباس‌های



مخصوص دیران، ذکر این نکته، لازم است که پادشاهان ایرانی برای هر طبقه، جامه‌ای ویژه در نظر گرفته بودند که تنها افراد آن طبقه اجازه داشتند آن را بپوشند و شاه براساس لباس افرادی که نزدش حضور می‌یافتند، به حرفه و طبقه آنان پی می‌برد؛ بدین صورت، نویسندگان نیز جامه‌ای مخصوص داشتند که در مواقع عادی می‌پوشیدند و در مواقعی که شاه مسافرت می‌کرد، به لباس جنگجویان درمی‌آمدند (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۳۰).

با توجه به جایگاه مهم، حساس و بلندپایه دیران، نوع تیبیهی که در صورت ارتکاب خطا برای آنان در نظر گرفته می‌شد نیز با مجازات (پادافره) و مرگ، همراه بود؛ مثلاً داد‌بنداد، مهتر دیران سپاه، در زمان فرمانروایی آخرین شاه اشکانی، اردوان چهارم، به دستور اردشیر، بعد از شکست اردوان به قتل رسید؛ یکی از دیران خسرو انوشیروان که درباره اصلاحات مالی وی زبان به اعتراض گشود نیز به فرمان این شاه کشته شد؛ همچنین انوشیروان، دستور قتل هشتاد صاحب منصب را که متهم به ستمکاری و فساد بودند، صادر کرد که پنجاه تن از آنان دیر بودند (مسکویه، ۱۳۸۹: ۱/۱۷۴؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۵).

در پایان این بخش، ذکر این نکته، لازم است که دیران به عنوان یک طبقه اجتماعی و سیاسی در دوره ساسانیان، جایگاهی ویژه و نفوذ و اهمیت فراوان داشتند و به نظر می‌رسد این طبقه مهم در جامعه ساسانی به تدریج بر قدرت خود می‌افزودند؛ تا جایی که از آن‌ها در میان مشاوران یا حتی کسانی نام برده شده است که در انتخاب جانشین شاهنشاه حضور داشتند.

۴. طبقات دیران و وظایف آن‌ها

در دوره ساسانیان، طبقه دیران، متناسب با کارهایی که برعهده داشتند، به چند گروه تقسیم می‌شدند. در نامه تنسر، نام هفت گروه از مقامات آمده است که چهار گروه نخست آن‌ها انواع دیران‌اند و از جمله آنان می‌توان کتاب رسایل، کتاب محاسبات، کتاب اقصیه و سجلات و شروط و کتاب سیر را نام برد. در اینجا، هریک از این گروه‌ها را معرفی می‌کنیم. شایان ذکر است که اطبا، شاعران و منجمان نیز در میان این طبقه قرار می‌گرفتند (مینوی، ۱۳۵۴: ۵۷).

۱-۴. کاتبان رسایل (نامه‌ها)

عنوان پهلوی برای کاتب رسایل، فروردگ 'frawardag(plwlkk) یا نامگ دبیر و صورت مانوی پارتی و فارسی آن، frwrdg است که از کلمه ارمنی hrowarkak اقتباس شده است (Nyberg, 2003: 77).

از کاتبان رسایل شایسته انتظار می‌رفت خوش‌نویس، تندنویس، باریک‌دانش، چاپک‌انگشت و فرزانه‌سخن باشند. جوانی که در داستان «خسرو و ریدگ»، خواهان خدمتگزاری پادشاه بود، ادعا می‌کرد از همه این خصوصیات، بهره‌مند است (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۸).

درباره آنچه در نامه تنسر، باعنوان «کتاب رسائل» و «کتاب سیر»، یعنی نامه‌نویسان آمده است، اطلاعات زیادی در دست نیست؛ اما در برخی منابع، به آن‌ها اشاراتی شده است که هر یک دارای وظایف مختلف و مسئول نوشتن نامه‌های خاص بودند؛ مثلاً یکی از این دبیران، عهده‌دار نوشته‌های بسیار مهم مانند فرمان‌ها و احکام انتصاب کارگزاران بلندپایه و شرح رویدادهای بزرگ، و دبیری دیگر، مسئول نوشتن نامه‌هایی بود که از جانب شاه برای پادشاهان اطراف فرستاده می‌شد و دیگری عهده‌دار نگارش نامه‌هایی بود که به بزرگان دولت، اشراف مملکت، و کارگزاران، قاضیان، دبیران و خدمتگزاران دولت نوشته می‌شد. دسته‌ای از دبیران هم مأمور نوشتن منشورها و نسخه‌برداری نامه‌هایی مهم بودند که از دیوان صادر می‌شد. دبیری خوش‌نویس نیز نامه‌هایی را که می‌بایست به شکلی زیبا و پسندیده از دیوان صادر شوند، بازنویسی کند. سرانجام، دبیری هم وظیفه داشت تمام آنچه را در دیوان نوشته می‌شد، پیش از صدور بازخوانی کند و اگر غلط یا لغزشی در آن دید، خودش آن را اصلاح کند یا آن را برای اصلاح، نزد نویسنده بفرستد (محمدی ملایری، ۱۳۸۲: ۵/ ۲۲۰-۲۲۱).

در این میان باید دو دسته دیگر از دبیران را نام برد که در زمره کاتبان رسایل قرار می‌گرفتند: یکی دبیر سپاه یا «کاتب الجند» و دیگری راز دبیره یا «کاتب السر». درباره دبیران سپاه، جهشیاری نوشته است: «پادشاهان ایران هنگام اعزام قشون، یکی از بزرگان نویسندگان خود را همراه آن می‌کردند و به فرمانده قشون دستور می‌دادند که بدون نظر او توقف

و عزیمت نکنند. منظور ایشان از این فرمان، آن بود که اهمیت و برتری نظر و تدبیر نویسنده را معلوم سازند» (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۳۱). گاه چنین دبیرانی مسئول گزارش دادن به شاه بودند و نقش چشم و گوش وی را ایفا می کردند؛ مثلاً در ماجرای شورش بهرام چوین، یزدک دبیر، شبانه فرار کرد تا خبر شورش بهرام را به هرمزد برساند (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۹).
از شاهنامه فردوسی چنین برمی آید که دبیر سپاه، مسئول جیره بندی نیز بوده است؛ مثلاً خسرو و انوشیروان به موجب فرمانی، مسئولیت نظارت بر پرداخت مستمری به فرزندان سپاهیان در گذشته را به دبیر سپاه محول کرد که در شاهنامه، از وی با عنوان «دبیر» یاد شده است (همان).

برخی دبیران نیز مسئول مکاتبات سری بودند که در منابع عربی، از آن‌ها با عنوان «کاتب السِّر» یاد شده است. اصطلاح پهلوی معادل این عنوان، احتمالاً «راز دبیره» بوده است و در منابع اسلامی، عنوان خط متفاوتی را که چنین دبیرانی از آن استفاده می کردند، «راز دبیره» یا «دفیره» ذکر کرده اند (همان: ۵۰)؛ مثلاً خسرو دوم که بندویه را کشته بود، قصد داشت برادرش بستام را نیز به قتل رساند؛ از این روی، به کاتب السِّر خویش فرمان داد نامه‌ای به بستام بنویسد و او را برای مشورت فراخواند (دینوری، ۱۳۴۶: ۱۲۶).

۲-۴. داد دبیران

دبیری که مسئول ثبت تصمیمات قضایی بود، «داد دبیر» (dād-dibīr(d'I)) نامیده می شد. صورت فارسی میانه مانوی این واژه، d'd و شکل فارسی نوی آن، dād و صورت پهلوی اش d'I است که به معنای قانون و نوشته‌هایی مربوط به مطالب دینی بود که به دست این گروه نوشته می شد (مکنزی، ۱۳۸۸: ۵۹). داد دبیران، همان «کتاب اقصیه» یا دبیران احکام قضایی (دبیران دادگاه) بودند و تصمیمات قضایی را تحریر می کردند. خطی که این دبیران از آن استفاده می کردند، «داد دفیره» نامیده می شد (دریایی، ۱۳۸۳: ۶۴؛ محمدی ملایری، ۱۳۸۲: ۲۱۹/۵). در برخی منابع، از فردی به نام «خودای بد» با عنوان دبیر یاد شده که یک مفسر قضایی بوده و احتمالاً به این گروه تعلق داشته است (Taffazoli, 1993: 536).



۳-۴. وقایع نویسان

تاریخ‌نویسی به معنی ثبت وقایع مهم، ظاهراً از زمان‌های بسیار قدیم در ایران، معمول بوده است. در *تورات*، به وجود دفتر یا دفترهایی درباره شاهان هخامنشی برای ثبت وقایع تصریح شده و در نامه‌ای که پیشوایان یهود به اردشیر دوم هخامنشی نوشته‌اند، از سفر (دفتر) تاریخ سخن گفته شده است؛ همچنین پلوتارخ^۱ در سرگذشت تمیستوکلس^۲ در شرح نبرد دریایی سالامیس^۳ نوشته است: «خشیار شاه بر تختی از زر نشسته بود و چند تن از دبیران برای نوشتن شرح آن نبرد، در خدمت او حضور داشتند» (پلوتارخ، ۱۳۸۰: ۴۸). در دوره ساسانیان هم نوشتن روزنامه‌های رسمی و ثبت رویدادهای مهم، معمول بوده است و دبیرانی خاص، مسئولیت ثبت وقایع را برعهده داشته‌اند (محمدی ملایری، ۱۳۸۲: ۵؛ ۲۲۲). یکی از این افراد، دبیر شاپور دوم به نام خوره بود که به دست رومیان اسیر شد. وی در روم، زبان یونانی را آموخت و کتابی درباره کارهای شاپور و ژولین نوشت؛ همچنین هر مزد چهارم وقتی در اسارت بود، درخواست کرد دبیری را با کتابی به سوی وی گسیل دارند تا داستان‌های کهن و کارهای مهم شاهان را برایش بخواند که این دبیر متعلق به این طبقه بوده است. احتمالاً دبیرانی که وظیفه ایشان دانستن رتبه و جایگاه ویژه درباریان بود، به این گروه از دبیران تعلق داشتند و در صورت بروز تردید و اختلاف، با آنان مشاوره می‌شد (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۳).

۴-۴. آمارگران

واژه «آمار» /m, I/ amar به معنای حساب و شمار، و صورت فارسی نو amar است. از ریشه اوستایی mar که در اصل، hmar بوده است. صورت ارمنی اقباس شده از hamar به معنای حساب و شمار است (Nyberg, 2003: 14) و صورت آرامی دخیل hmrkr به معنای حسابرس و آمارگر است (حسن دوست، ۱۳۸۳: ۱/ ۵۱).

اصطلاح فارسی میانه «آمارگر»، اولین بار در قرن پنجم قبل از میلاد به عنوان یک واژه دخیل از دو زبان سامی نمایان شد: am- ma - ra (a) - ka - a- r - [h] a- am- ma -

1. Plutarch
2. Themistocles
3. Salamis



ri/ru – a – kal , am- mar- kar- ra در زبان بابلی و hmrk (mrkL) در آرامی. واژه دخیل آرامی به صورت hamarkar به کار رفته است. این کاربرد نشان می‌دهد کلمه با h- شروع می‌شود و از آن پس، در ریشه ایرانی هم از صورت hmar استفاده شده است؛ بدین سبب گمان می‌رود هر جا اولین صامت به صورت مستقیم پس از M از میان رفته باشد، باید از h- استفاده شود (Mackenzie and Chaumont¹, 1989: 925)؛ بنابراین، واژه مورد بحث در فارسی قدیم به صورت hammara- kara بوده که سپس به شکل hammargar در آمده و در فارسی میانه به ammargar تبدیل شده است.

در دوره ساسانیان، «آمارگر» نوعی مأمور وصول مالیات یا رئیس مأمور مالیاتی نیز بود. وظیفه و نقش آمارگر به دوره هخامنشیان نسبت داده می‌شود و به ویژه در قرن پنجم قبل از میلاد، در اسناد الفانتین (Mackenzie and Chaumont, 1989: 926)، اصطلاح پهلوی «هامار دبیر» در کتیبه پایکولی (فارسی میانه، بند ۱۶، PWN štrm'l dpywr، پارتی، بند ۱۴، pty hštr'hmr SPRA) در فهرست همراهان نرسی نیز آمده است. در آغاز دوره ساسانیان، چنین عنوانی نخستین بار به کار رفت و این مقام، وظیفه مالی و حسابرسی داشته است. در زمان خسرو انوشیروان، آمارگران، مسئول ارزیابی زمین برای نظام جدید مالیاتگیری بودند (نصرالله‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۸۸).

در حکومت ساسانیان، آمارگر در اداره ایالتی نیز حضور داشت و می‌توانست به یک، دو یا حتی سه ایالت منصوب شود که البته بی‌تردید، تنها رئیس مرکز آن منطقه محسوب می‌شد؛ اما گاه به آمارگران مهم و پرنفوذ، سراسر یک ایالت را واگذار می‌کردند؛ مثلاً کرمان، سند، فارس، آسورستان، ماد، آذربایجان و واسپوهرگان به این گروه واگذار شده بود. حتی یک آمارگر می‌توانست متصدی خدمات مالی امپراتوری نیز شود. آمارگر، مالیات‌ها را در حوزه قضایی یا اختیار خودش جمع‌آوری و ذخیره می‌کرد (Mackenzie and Chaumont, 1989: 926).

از آمارگران، مهره‌هایی به جا مانده است که در آن‌ها نام آمارگر (amargar) و نام محل جغرافیایی‌ای که وی در آن حضور داشته و تحت اختیارش بوده، ذکر شده است.

1. D.N. Mackenzie and M.L. Chaumont



کتیبه روی این مهره‌ها را اولین بار، ریکا گیزلن^۱ خواند. نخستین مهره، متعلق به آمارگر قلعه یا ارگ یزدگرد نزدیک پل ذهاب است که به تسخیر مجدد آنجا از جانب خسرو و مرمت آن قلعه مربوط می‌شود که بر این اساس، فرّ خسرو افزایش می‌یابد. در مهره دوم نیز در اصل، سه منطقه ذکر شده که البته نام یکی از بین رفته است و دو نام دیگر در اصل، رومی هستند که یک بار دیگر به دست خسرو تسخیر شده‌اند. در آن مهره نیز آمارگر، خسرو را ستایش کرده که فرّ ایرانی را افزایش داده است (Soudavar^۲, 2011: 23-24). از بعضی مهره‌ها نیز برمی‌آید که ممکن بوده است حوزه عمل یک آمارگر تغییر کند؛ مانند استخر و بیشاپور و وه - از - امید - قباد (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۳۹)؛ همچنین در زمان ساسانیان، کسی که مقام ایران آمارگر داشت، طی دوره‌ای مشخص، قائم مقام و نایب وزیر اعظم (وزرگ فرمدار) نیز محسوب می‌شد (موسوی، ۱۳۸۲: ۴۵). دیرانی که به امور مالیاتی می‌پرداختند، از خطی به نام همار دفیریه/ همار دیریه استفاده می‌کردند. (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۴). آمارگران که خود، گروهی از دیران‌اند که به چندین گروه تقسیم می‌شوند که خوارزمی در *مفاتیح العلوم*، از آن‌ها نام برده و هر کدام را مأمور بر وظیفه اداری ای معین دانسته است که شامل داد دبیر، شهر آمار دبیر، کذک آمار دبیر، گنج آمار دبیر، آخور آمار دبیر، آتش آمار دبیر و روانگان دبیر هستند (خوارزمی، ۱۳۶۲: ۱۱۳). در اینجا، هریک از این دسته‌ها را به صورت مختصر معرفی می‌کنیم:

الف) شهر آمار دبیر

شهر *šahr* / *štr'* - به معنای قلمرو، سرزمین و حوزه است. صورت اوستایی آن، *Xsaθra* و فارسی قدیم آن *Xsaca* است. صورت ارمنی دخیل *asxarh* به معنای کشور در پارسی و پارتی مانوی به شکل *šhr* و در فارسی نو به صورت *šahr* آمده است (مکنزی، ۱۳۸۸: ۱۴۱؛ Nyberg, 2003: 183).

در هر منطقه از قلمرو شاهنشاهی، آمارگران، عنوان مالیاتی خاص خود را داشتند و در منابع پهلوی، عنوان آنان به صورت «شهر دبیر» و در منابع عربی، به شکل «کاتب الکوره»

1. R. Gyselen
2. Abolala Soudavar



آمده است (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۲؛ دریایی، ۱۳۸۳: ۱۶۴). شهر آمار دبیر، رئیس حساب‌های تمام کشور بود و می‌توان او را همان آمارگر ایران یا کسی دانست که بلافاصله پس از او قرار داشته است (محمدی ملایری، ۱۳۸۲: ۵/۱۲۸). در کارنامگ انوشیروان آمده است شاه از روش‌های منصفانه برای جمع‌آوری مالیات استفاده می‌کرد:

من در هر ناحیه، مردی امین را گماشتم که مقام وی پس از عامل (حاکم) بود تا بر کار وی نظارت کند... و به قاضی (کاتب الکوهره)، امین اهل البلد و عامل فرمان دادم که گزارش‌های خاص خود را به دیوان گزارش کنند (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۲).

ب) کدگ آمار دبیر»

کدگ kdag – ktk' / به معنای کوه و خانه، و صورت فارسی میانه مانوی آن، kdg و صورت فارسی نوی آن، kada است (مکنزی، ۱۳۸۸: ۹۵).

خوارزمی پس از شهر آمار دبیر، منصبی دیگر به نام کدگ آمار دبیر را ذکر کرده است؛ همچنان که شهر در آن دوران، به معنی تمام کشور بوده، کدگ که همان «کده» در فارسی و به معنی خانه است که در معنای یادشده، به معنی مملکت و مقرر دولت و به تعبیر عربی، «دارالملک» به کار می‌رفته است که می‌توان آن را معادل دربار یا پایتخت دانست. این مقام در آثار فارسی به صورت «در آمار کار» آمده که معنی دربار یا اقامتگاه شاه را دارد. سرپرستی همه امور مالی دربار و نیز املاک و عواید اختصاصی شاه و هر چه با او و شاید با خاندانش ارتباط می‌یافته، در قلمرو کار این مأمور قرار می‌گرفته است (محمدی ملایری، ۱۳۸۲: ۵/۱۴۵؛ موسوی، ۱۳۸۲: ۴۵).

به نظر می‌رسد این کار گزار، وظایفی دیگر نیز داشته است؛ از جمله اینکه هنگام نوروز، دبیری که احتمالاً دارای همین عنوان بود، نام هدیه آوران و نیز میزان پاداشی را که شاه برای هریک از آنان تعیین می‌کرد، می‌نوشت تا در دیوان نوروز ثبت شود (محمدی ملایری، ۱۳۸۲: ۵/۱۴۶).

ج) گنج آمار دبیر

گنج ganc' - ganj / به معنای خزانه و گنجینه، و شکل فارسی مانوی آن، gnz است. صورت پازند ganz و فارسی نوی آن به شکل ganj آمده است؛ همچنین شکل پارسی مانوی gzn و ارمنی آن، اقتباس شده از ganj و شکل آرامی، اقتباس شده از gnzk، است (Nyberg, 2003: 81؛ مکنزی، ۱۳۸۸: ۷۶). برخی آمارگران هم در خزانه کار می کردند و عنوان گنج آمار دبیر داشتند. آنان سرپرست یا دبیر حساب های خزانه بودند و اصطلاح دبیرخانه در دوران اسلامی برای این منصب به کار رفته است. یکی از وظایف دبیرخانه، گزارش دادن فهرست خزانه شاهی به شاه در آغاز سال نو بود. فردوسی آورده است که در آغاز سال نو، دبیر بهرام پنجم (بهرام گور) نزد شاه رفت تا وی را از تهی بودن خزانه بیاگاهاند (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۱). این گروه از دبیران، خطی مخصوص داشتند که «گنج همار دفیریه» نامیده می شد و مختص محاسبات وابسته به خزانه بود (همان).

د) آخور آمار دبیر

آخور hwl' āxwar / به معنی طویله و اصطبل، و صورت فارسی میانه آن āxwarr (āxvar) و شکل ایرانی باستان آن، ā-hvarna است. لغت ایرانی باستان، مرکب است از ā (پیشوند)، hvarna مشتق از ریشه hvar- به معنای خوردن و صورت اوستایی avo-xarano به معنای آخور، اصطبل و طویله است. در برخی کتیبه های پارسی به صورت hwrpty, 'hwr (آخوربید، آخورسالار) آمده و شکل ارمنی دخیل از axor است (حسن دوست، ۱۳۸۳: ۹/۱؛ Nyberg, 2003: 39).

از دیگر عنوان هایی که خوارزمی ذکر کرده، آخور آمار دبیر است که مسئول حساب های اصطبل ها و همه امور مربوط به پرورش و تربیت اسب بوده است. این دیوان در دوران خلفا «دیوان الاحشام» خوانده می شد. برای درک بهتر وظایف و قلمرو این دسته از دبیران، توجه به این نکته لازم است که اسب در ایران آن زمان، اهمیت بسیار داشته و به ویژه در امور جنگی و سپاهی، از ارکان اصلی به شمار می رفته است؛ از این روی، به پرورش آن، توجه ویژه می شده است. در ایران کهن، سوارکاری و داشتن اسب های نژاده از نشانه های

بزرگی، دلاوری و قهرمانی شمرده می‌شده است. سرپرستی پرورش اسبان و اداره امور مربوط به آن‌ها چندان قدر و اعتبار داشته که متصدی آن از میان بزرگان و نام‌آوران برگزیده می‌شده است. در جنگ‌ها نیز برای اداره امور اسب‌ها دستگاهی خاص داشته‌اند (محمدی ملایری، ۱۳۸۲: ۵/ ۱۴۹-۱۵۱).

ه) آتش آمار دبیر

آتش، *thš, ātaxš* / به معنای آتش است و در کیش و فرهنگ زردشتی، مظهري به عنوان پسر اهورامزدا و همچنین یکی از ارکان اساسی آفرینش محسوب می‌شده است (Nyberg, 2003: 35). کلمه فارسی میانه *ātaxš* از کلمه اوستایی *atarš* که حالت فاعلی مفرد از *atar* است، گرفته شده و کلمه اوستایی *ātar*، مشتق از شکل هندواروپایی *āter* به معنای آتش است. صورت فارسی باستان نیز *āciy* (در اسم‌های خاص) بوده است (حسن دوست، ۱۳۸۳: ۷/۱). صورت پازند و فارسی نوی این واژه، *ātaxš* است (Nyberg, 2003: 35).

آتش آمار دبیر، عنوان آمارگران آتشکده‌ها بوده است که محاسبات آتشکده‌ها را برعهده داشته‌اند. ظاهراً این آمارگران در هر ایالت، زیر نظر موبد همان ایالت بوده‌اند و موبدان موبد نیز بر همه آن‌ها اشراف داشته است (محمدی ملایری، ۱۳۸۲: ۵/ ۱۵۲). خط ویژه‌ای که این گروه از دبیران به کار می‌بردند، «آتش آمار دفیریه» نام داشت (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۱). از آمارگران آتشکده‌ها مهره‌هایی به‌جا مانده و از میان آن‌ها مثلاً مهنوشته آمارگر آتشکده آذرگشنسب، چنین است: *Amihr – Adur – GusnaSP Boxtag – dibtr.* بختک، پسر آمهر، دبیر آتشکده آذرگشنسب (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۱).

و) روانگان آمار دبیر

روان، *Iwb'n' – ruvān* / به معنای روح و روان، یعنی همان قسمت فناپذیر و پایدار از وجود انسان است. صورت اوستایی آن، *urvan* است. شکل پارتی مانوی آن، *rw'n* و



'rw'n، صورت فارسی مانوی آن rw'n، صورت پازند آن rua و شکل فارسی نوی آن ravān است (Nyberg, 2003: 171؛ مکنزی، ۱۳۸۸: ۱۳۲).

عنوان روان آمار دبیر، مربوط به دسته‌ای دیگر از آمارگران بود که تاحدی با امور مذهبی و اعتقادی سروکار داشته‌اند. معادل عربی این اصطلاح، «صاحب صدقات المملکه» ذکر شده است که به تعبیر امروزی می‌توان او را سرپرست امور خیریه و اوقاف دانست (محمدی ملایری، ۱۳۸۲: ۵/۱۵۳). دبیر امور خیریه، یعنی دبیر اموری که مربوط به روان است. طبق برخی متون مذهبی همچون وقفنامه‌ها، کارهای خیریه را برای روح (پدر روان padhruvan) انجام می‌دادند. خط این گروه از دبیران نیز «روانگان دبیریه» نام داشت (کریستن سن، ۱۳۸۵: ۱۱۹).

خبری که دینوری نقل کرده است، نشان می‌دهد شخصی که دارای چنین سمتی می‌شده، از بزرگان و صاحب‌نظران کشور و دولت به‌شمار می‌رفته است. دینوری یکی از بزرگان کشور را که پس از مرگ یزدگرد، هم‌پیمان شدند تا فرزندان او را به شاهی نپذیرند، فناخسرو (پناه‌خسرو)، صاحب صدقات المملکت نوشته و این عبارت، ترجمه عنوان فارسی «روانگان دبیر» است (دینوری، ۱۳۴۶: ۵۹). از نوشته دینوری چنین برمی‌آید که روانگان دبیر در این دوران، دارای وظیفه‌ای وابسته به امور دینی بوده؛ ولی سمت او صرفاً دینی نبوده است؛ بلکه از طبقه دبیران به‌شمار می‌رفته و سمت دینی به موبدان موبد اختصاص داشته که همیشه و همه جا با همان عنوان موبدان موبد ذکر می‌شده است (محمدی ملایری، ۱۳۸۲: ۵/۱۵۳).

۵. دبیران مهم در دوره ساسانیان

در سراسر دوران فرمانروایی ساسانیان، طبقه دبیران، نقش سیاسی‌ای مهم را ایفا می‌کردند. در نوشته‌های مورخان، غالباً دبیران در ردیف وزیران ذکر شده‌اند و از هر دوی این دو گروه، جزء بزرگان نام برده شده است که در کارهای مهم مملکتی دخالت داشته‌اند و حتی در بعضی موارد، نام «دبیربد» یعنی سرپرست کل دستگاه دیوانی را در ردیف بزرگ‌ترین مقام‌های دولت ساسانی می‌یابیم (محمدی ملایری، ۱۳۸۲: ۵/۳۸). نام شماری از دبیران در کتیبه‌های شاهان و بزرگان دوران ساسانی آمده و مهم‌ترین کتیبه‌ای که



می‌توان در آن، نام دبیران را در میان ملازمان شاهان دید، کتیبه شاپور اول در کعبه زرتشت است. این کتیبه، فهرستی از درباریان و مقامات سه شاه نخستین ساسانی، یعنی پابگ، اردشیر و شاپور را دربر دارد و یکی از مهم‌ترین منابع برای بررسی مقامات اداری و درباری عصر ساسانی به‌شمار می‌رود.

بررسی فهرست درباریان سه شاه نخستین ساسانی در کتیبه کعبه زرتشت نشان می‌دهد دربار ساسانی طی مراحل مختلف گسترش یافته و بر قدرت آن افزوده شده است. در فهرست درباریان پابگ، نام هیچ دبیری ذکر نشده و تنها یک عنوان اداری و درباری آمده است. این مسئله، نشان می‌دهد در این زمان، به‌سبب تابعیت پابگ‌شاه از شاهنشاهی اشکانی، هنوز دربار شکل نگرفته بوده است (نصرالله‌زاده، ۱۳۸۴: ۳۱).

در فهرست درباریان اردشیر، با گسترش ساختار درباری و حکومتی ساسانیان مواجهیم. در این فهرست ۳۱ نفره، تنها یک دبیر به‌نام «مرد دبیرت Mard ī dab īruft» ذکر شده شده است (فارسی میانه، بند 29: mrdwZY dpywrpt؛ پارتی، بند 24: m'rd dpyrwpt). مرد دبیرت در فهرست درباریان اردشیر، رتبه هجدهم را دارا بوده، به امور دیوانی اشتغال داشته و مدیر اداره دولتی دربار اردشیر بوده است. عنوان «مرد»، صرفاً دبیری نبود؛ بلکه وی ریاست دبیران را نیز برعهده داشت. عنوان «مرد» نشان می‌دهد در عصر اردشیر، مقام دبیردی شکل گرفته بود و بدین ترتیب، مجموعه دبیرانی دیگر نیز وجود داشته‌اند؛ اما نامی از آن‌ها در فهرست درباریان اردشیر نیامده است (نصرالله‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۸۲-۱۸۳؛ عریان، ۱۳۹۲: ۷۲).

به‌دنبال گسترش قلمرو شاهی و افزایش و تثبیت قدرت شاهانشاه ایران، دربار نیز گسترش یافت و بر تعداد مقامات اداری و درباری نیز افزوده شد. این افزایش و گسترش قدرت در فهرست ۶۷ نفره درباریان شاپور در کتیبه کعبه زرتشت، آشکارا نمایان است. در فهرست درباریان شاپور اول، نام سه دبیر ذکر شده است که از میان آن‌ها فقط هرمزد، عنوان دبیرت دارد (فارسی میانه، بند ۳۴: shwrmzdy zy dpyrpt؛ پارتی، بند ۲۸: Hormizd dpyrpty). هرمزد دبیرت، پسر هرمزد دبیرت (Hormizd ī dibīrbed pus) در فهرست درباریان شاپور، رتبه چهل‌وششم را داشته و به‌سبب



عنوان دبیربندی، حائز مقامی برتر در مقایسه با همگنان خویش در این کتیبه است. براساس روایت فارسی میانه ساسانی، پدر او هم عنوان دبیربندی داشته است: «hwrmzdy ZY dpyrpt BRE hwrmzdy ZY dpyrpt» و این مسئله، بیانگر آن است که آنان از خاندان کهن دبیری هستند. بنابر متون مانوی، این هرمزد دبیربند در کنار شاهپور اول و پیروز خودای/ فرمانروا، برادر شاهپور اول، برای مانی امان نامه‌ای نوشتند تا مانی بتواند آزادانه به فعالیت تبلیغی پردازد (نصراللهزاده، ۱۳۸۴: ۲۱۲-۲۱۳).

دومین دبیری که نامش در میان درباریان شاهپور در کعبه زردشت آمده، اشتادیا ارشتاد، دبیر رسایل اهل ری از خاندان مهران «Arštad Mihran pad frawardag dibir» است (فارسی میانه، بند ۳۴: 'št'Tzy dpyr ZY mtr'n MN ldy'؛ پارتی، بند ۲۸: 'ršttn mtrn pty prwrk SPRA). وی در فهرست درباریان شاهپور، در جایگاه پنجاه و ششم قرار دارد، دبیر رسایل یا کاتب الرسایل بوده و صرفاً پیمان نامه‌ها و قراردادهای پادشاهی را تنظیم می کرده است (Tafazzoli, 1993: 535؛ نصراللهزاده، ۱۳۸۴: ۷۱؛ عریان، ۱۳۹۲: ۷۳).

سومین دبیر ذکر شده در کتیبه کعبه زردشت، هرمزد دبیر پسر شیرگ، نویسنده روایت پارتی کتیبه شاپور بر کعبه زردشت است (پارتی، بند ۳۰: «این، دست نوشته من، هرمزد دبیر پسر شیرگ دبیر است»): «dstnpyk ZNE hwrmzd SPRA šylk SPRA BRY». در آن زمان، دبیران اجازه داشتند نام خود را در پایان کتیبه‌ها بیاورند و وظیفه آن‌ها تهیه پیش نویس کتیبه‌ها بود که شاه، بزرگان یا مقامات به صورت شفاهی ابلاغ می کردند و در صورت لزوم، آن را به زبانی دیگر (پارتی و یونانی) ترجمه می کردند (نصراللهزاده، ۱۳۸۴: ۲۱۴؛ لوکونین، ۱۳۵۰: ۱۸؛ عریان، ۱۳۹۲: ۷۳).

دبیر دیگر که نامش در پایان کتیبه‌ای دیگر آمده، بوختگ دبیر، نویسنده کتیبه کردیر در نقش رجب است (بوختگ، دبیر کردیر خودای (سرور) نوشت «Nibišt bōxtag dibīr < ī > kirtīr ī xwadāy, (نصراللهزاده، ۱۳۸۴: ۸۱).

یکی دیگر از دبیران شاهپور اول، آبسا یا افسا، اهل حران است که در کتیبه‌ای از خود گفته است شاه درازای تندبسی که او از شاه درست کرده، به وی طلا، نقره، باغ و خواسته



داده است (ŠVŠ). وضعیت مالی افسا و اینکه او توانسته است با هزینه خویش به چنین کاری اقدام کند، نشان می‌دهد او دبیری معمولی نبوده و احتمالاً حاکم شهر بوده است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۸۹؛ نصرالله‌زاده، ۱۳۸۴: ۷۵).

در حفریات شهر دورا اورپوس، کتیبه‌هایی به پارسی و فارسی میانه به‌دست آمده است که در آن‌ها این نوشته‌ها را دبیرانی که از کنیسه دیدار کرده‌اند، نوشته‌اند. در این نوشته‌ها آمده است در فلان تاریخ (ماه، روز و سال)، دبیری به‌تنهایی یا به‌اتفاق دبیر دیگر به کنیسه آمد. اینان ظاهراً دبیرانی بلندمرتبه بوده‌اند که همراه سپاهیان ایران به آنجا رفته بودند (تفضلی، ۱۳۷۶: ۸۷). بیشتر دبیران نام‌برده شده در این کتیبه، نام‌های زردشتی دارند؛ مانند: یزدان فروبئی دبیر زهمیا (Yazdān Farrobay dibir Zhmy)؛ رشنگ دبیر (Lsnky dpyr)؛ مهرسپند دبیر (Milw Lwspny dpyr) (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۱).

در میان شاهزادگان و بزرگانی که به آسورستان رسیدند، در بنای یادبود پایکولی که به‌دستور شاه نرسه ساخته شده، از دبیر خراج نام برده شده است: «دبیر آمار (مالی) کشور Pad šahramar dibir» که نام او در هیچ‌یک از دو تحریر پایکولی نیامده است (فارسی میانه، بند ۱۶: PWN štrm, I dpywr؛ پارسی، بند ۱۴: SPR 'pty hštr-'hrnr) (همان: ۴۲).

در کتیبه شاپورسکانشاه، برادر شاپور دوم در پرسپولیس، هنگامی که وی از همراهان خود در این سفر نام می‌برد، از فردی به‌نام نرسی دبیر (nrshy ZY dp[ywr]) سخن گفته است (عریان، ۱۳۹۲: ۱۵۴). عبارت آخر، یعنی «دیگر آزادان پارس p'lyk p'ls'z't/abār īg pārs-āzād» نشان می‌دهد این دبیر از طبقه آزادان، یعنی طبقه چهارم اشراف ساسانی است (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۲).

در قره‌تپه (ترمذ قدیم)، در میان آثار بازمانده از یک غار بودایی، دو کتیبه به‌دست آمده که در یکی از آن‌ها نام شخصی باعنوان دبیر آمده است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۹۶). نام این شخص، «زیگ» یاد شده است که ظاهراً دبیر یکی از فرمانداران یا بزرگان ساسانی در نواحی مرزی بود که فرمان نقر این کتیبه را داشت (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۲).

همان گونه که گفتیم، دبیران در میان کتیبه‌های شاهان ساسانی، آشکارا نمایان‌اند و از آنان در میان ملازمان و همراهان شاهان و در میان فهرست درباریان یک شاه یاد کرده‌اند. دبیران علاوه بر اینکه در حوادث سیاسی و مهم دوره ساسانی، نقش و نفوذ بسیار داشته‌اند، در بسیاری از رویدادها و حوادث مهم نیز حاضر بوده‌اند.

دینوری از میان بزرگانی که پس از مرگ یزدگرد اول تصمیم گرفتند فرزندان او از جمله بهرام را از تخت شاهی دور کنند، نام سه دبیر را نیز بدین شرح ذکر کرده است: گودرز، دبیر سپاه (کاتب‌الجند)؛ گشنسپ آدور، دبیر خراج (کاتب‌الخراج)؛ جوانوی، دبیر بد (صاحب دیوان الرسائل) (دینوری، ۱۳۴۶: ۵۹). این جوانوی، همان کسی بود که نزد منذر، حاکم عربی حیره فرستاده شد تا او را از حمایت بهرام منصرف کند؛ اما او هنگامی که بهرام را ملاقات کرد، با وی به توافق رسید «جوانوی را که دبیر یزدگرد بود با نامه‌ای به نزد منذر فرستند و از او بخواهند که پسرش را بازدارد» (مسکویه رازی، ۱۳۸۹: ۱/۱۴۷). بعدها از جوانوی و گشنسپ به‌عنوان دبیران بهرام نام برده شده است (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۴).

همچنین دینوری گفته است بعد از حبس خسرو دوم، فرزند و جانشینش شیرویه، از اشداد گشنسپ دبیر بد (رئیس‌الکتاب) خواست به جرایم و اتهامات پدرش رسیدگی کند (دینوری، ۱۳۴۶: ۱۱۲).

از دیگر موارد بیانگر نقش سیاسی دبیران، ماجرای شورش بهرام چوین علیه هرمز است؛ بدین شرح که چون در دوره ساسانیان، دبیرانی به‌نام دبیر سپاه یا کاتب‌الجند در سپاه حضور داشتند و نقش چشم و گوش شاه را ایفا می‌کردند، دبیر وقت از ماجرای خشم بهرام علیه هرمز آگاه شد و شبانه گریخت و به دربار هرمز آمد. این دبیر در این ماجرا همان است که دینوری او را یزدک کاتب یا یزدک کاتب‌الجند نامیده است (دینوری، ۱۳۴۶: ۸۸).

۶. نتیجه‌گیری

دبیران، یکی از طبقات مهم اجتماعی در دوره ساسانیان بودند که جایگاه سوم را در میان طبقات داشتند. رئیس این طبقه به‌نام ایران دبیر بد، از بزرگان اداری و سیاسی در این دوران به‌شمار می‌رفت و اهمیت مقام وی را می‌توان از حضورش در رویدادهای سیاسی روزگار

مثل مسئله جانشینی، حضور در صحنه‌های نظامی در کنار شاه، و مسائل تصمیمات مهم ملاحظه کرد؛ البته دبیران برای رسیدن به این مقام باید مراحل مختلف را طی می‌کردند و در محل‌ها و آموزشگاه‌های مخصوص، درس‌هایی ویژه را می‌آموختند.

به دلیل اهمیت و جایگاه خاص دبیران در دوره ساسانی، نام آن‌ها در کتیبه‌ها، اثر مُهرها و دیوان‌نوشته‌ها برجای مانده است. منصب و شغل دبیری، خود به تخصص‌های مختلف تقسیم می‌شد که متولیان هر یک از آن‌ها وظیفه‌های سیاسی و اداری‌ای خاص داشتند. به طور خلاصه، دبیران، یکی از طبقات پرنفوذ در جامعه عصر ساسانی بودند و مسئولیت‌های مختلف سیاسی، اداری، درباری و اجتماعی داشتند. حضور دبیرد به صورت مستقیم در کنار شاه، سخنرانی وی بعد از شاهنشاه و حتی در اختیار داشتن نامه‌های سرّی و محرمانه شاه، همگی نشانگر اهمیت و نفوذ این طبقه در این دوران است.

منابع

- ابن بلخی (۱۳۶۳). *فارسنامه*. به اهتمام گای لتراتنج و آلن نیکلون. تهران: دنیای کتاب.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۴۳). *الفهرست*. ترجمه رضا تجدد. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- پلوتارخ (۱۳۸۰). *ایرانیان و یونانیان به روایت پلوتارخ*. ترجمه احمد کسروی. تهران: جامی.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۵). *جامعه ساسانی: سپاهیان، کاتبان و دبیران، دهقانان*. ترجمه شیرین مختارنیا و مهدی باقی. تهران: نشر نی.
- تنکابنی، حمید (۱۳۸۴). «تطور تاریخی عناوین دبیر و دیوان». *نشریه ادبیات و زبان‌ها، نامه فرهنگستان*. س ۷. ش ۲/ ۲۶. ص ۵۹-۷۳.
- جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس (۱۳۴۸). *الوزراء و الکتاب*. ترجمه ابوالفضل طباطبایی. تهران: تابان.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۲۱۷

- حسن دوست، محمد (۱۳۸۳). **فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی**. ج ۱. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳). **شاهنشاهی ساسانی**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۰). **اوستا، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی**. ج ۲. تهران: مروارید.
- دینوری، احمد بن داوود بن قتیبه (۱۳۴۶). **اخبار الطوال**. ترجمه صادق نشأت. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- سامی، علی (۱۳۴۴). **تمدن ساسانی**. ج ۲. شیراز: دانشگاه شیراز.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲). **تاریخ الرسل و الملوک**. ج ۲. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- عریان، سعید (۱۳۹۲). **راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه پهلوی - پارتی**. تهران: نشر علمی.
- فره‌وشی، بهرام (۱۳۵۴). **کارنامه اردشیر بابکان**. تهران: دانشگاه تهران.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۱۴). **وضع ملت و دولت و دربار در دوره ساسانیان**. ترجمه مجتبی مینوی. تهران: نشریات کمیسیون معارف.
- _____ (۱۳۸۵). **ایران در زمان ساسانیان**. ترجمه رشید یاسمی. تهران: سمیر.
- لوکونین، و. گ. (۱۳۵۰). **تمدن ایران ساسانی**. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____ (۱۳۸۱). «نهادهای سیاسی، اجتماعی، اداری، مالیات‌ها و بازرگانی». **تاریخ ایران کمبریج**. ویرایش احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. ج ۳. بخش ۲. تهران: امیرکبیر.
- انتشارات دانشگاه کمبریج. ج ۳. بخش ۲. گردآورنده: احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- محمدی ملایری، محمد (۱۳۷۴). **فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عرب**. تهران: توس.
- _____ (۱۳۸۲). **تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی**. ج ۵. تهران: توس.



- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۴۴). **مروج الذهب و معادن الجوهر**. ج ۱. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
 - _____ (۱۳۶۵). **التنبه و الاشراف**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
 - مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۸۹). **تجارب الامم**. ترجمه ابوالقاسم امامی. ج ۱. تهران: سروش.
 - مکزی، دیوید نیل (۱۳۸۸). **فرهنگ کوچک زبان پهلوی**. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 - موسوی، سید حسن (۱۳۸۲). **فرهنگ و تمدن ساسانی**. شیراز: آرمانگرا.
 - مینوی، مجتبی (۱۳۵۴). **نامه تنسر**. تهران: دانشگاه تهران.
 - نصرالله زاده، سیروس (۱۳۸۴). **نام تبارشناسی ساسانیان از آغاز تا هرمز دوم**. تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، پژوهشکده زبان و گوش.
 - نظامی، احمد بن عمر (۱۳۶۴). **کلیات چهارمقاله**. تهران: کتابفروشی اشراقی.
-
- Kent, Roland G. (1953). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*. American Oriental Society: New Heaven, Connecticut.
 - Mackenzie, D.N. and M.L. Chaumont (1989). "AMARGAR". *Encyclopaedia Iranica*. Vol. I. F. Q. PP. 925-926.
 - Nyberg, Henrik.Samuel (2003). *Manual of Pahlavi*. Vol. II. Tehran: Asatir.
 - Soudavar, Abolala (2011). "Looking through the Two Eye of the World: A Reassessment of Sassanian Rock Reliefs". *Iranian Studies*. Vol. I. First Article.
 - Tafazzoli, Ahmad (1993). "Dabir". *Encyclopaedia Iranica*. Vol. VI, F.5. PP. 534-537.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
 سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۵، پیاپی ۱۱۵، بهار ۱۳۹۴

روایت اسنادی نقش روسیه و شوروی در بحران قحطی جنگ جهانی اول در ایران

الهام ملک‌زاده^۱

تاریخ دریافت: ۹۲/۹/۲۶

تاریخ تصویب: ۹۳/۴/۴

چکیده

وقتی سیاست‌های انگلستان در قسمت‌های مرکزی و جنوبی، با تشدید وضعیت بحرانی، ایران را درگیر جنگی ناخواسته کرده بود، همسایه شمالی کشورمان، یعنی دولت روسیه نیز با رویکردی مشابه، در شرق، شمال و شمال غرب ایران به اعمال سیاست‌های استعماری مداخله‌جویانه، تشدید وضعیت سخت معیشتی و تأمین ارزاق روزمره مردم که با بروز قحطی همراه شد، اقدام کرد. این روند تا هنگام خروج نیروهای روسیه به دنبال وقوع انقلاب بلشویکی و تشکیل دولت اتحاد جماهیر شوروی که به کناره‌گیری آن‌ها از میدان‌های جنگ انجامید، باقی ماند. در این پژوهش، عملکرد روسیه شوروی

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ Malekzadeh.elham092@gmail.com



درباره بروز قحطی در ایران در نواحی شمالی در دوران جنگ اول جهانی را از دیدگاه اسناد منتشرنشده بررسی کرده و به دنبال پاسخگویی به این پرسش بوده‌ایم که روسیه چه تأثیری بر بروز و ادامه قحطی در ایران دوران جنگ داشته است. بدون تردید، گذشته از مصائب طبیعی، هجوم‌های مکرر، بی‌رحمی و کشتار مردم نواحی شمالی از جانب نیروهای روسی در ایجاد بحران قحطی و عمق‌بخشی به آن، اثرگذار بوده است.

واژه‌های کلیدی: روایت اسنادی، روسیه و شوروی، قحطی، جنگ جهانی اول، ایران.

۱. مقدمه

در تمام کشورها جنگ و مصائب مترتب بر آن، لطماتی زبانبار و جبران‌ناپذیر بر پیکره و ساختار جامعه وارد می‌کند. بدون شک، در سده‌های اخیر، جوامعی که موردتهاجم دولت‌های استعماری قرار گرفته‌اند، بیشترین آسیب‌ها را تجربه کرده‌اند. ایران عصر قاجار نیز از این قاعده مستثنا نبوده و نخستین تجربه از تهاجم بیگانگان را در جنگ جهانی اول به دست آورده است. این تهاجم گسترده نه تنها جنوب کشور، بلکه در سطحی وسیع‌تر، از جانب روسیه و پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م. شوروی بلشویکی نیز صورت گرفت. قحطی‌های مداوم، کشتار نفوس به دست سربازان روسی و شیوع بیماری‌های واگیردار، حاصل حضور تهاجمی روسیه در ایران بود که البته از چشم پژوهشگران، مغفول مانده است. تقریباً در تمام منابع موجود، عملکرد انگلیس در خلال جنگ بررسی شده است؛ ولی در این مقاله، به دنبال آنیم که نقش و عملکرد روسیه و شوروی در خلال جنگ جهانی اول را براساس اسناد آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران ارزیابی کنیم. در همین راستا، از میان صدها برگه از اسناد جنگ اول درباره بروز قحطی در ایران و حضور کشور

موردنظر، اسناد مرتبط و مؤید نقش تهاجمی روسیه و شوروی در رخ دادن قحطی در مازندران، گیلان و آذربایجان را تحلیل و بررسی کرده‌ایم.

۲. پیشینه پژوهش

ورود نیروهای نظامی انگلیس، روسیه و عثمانی به ایران، مقارن با بروز قحطی و نیز کمبود و گرانی نان و ارزاق در برخی نقاط کشورمان بود. به‌طور کلی، پیش از آغاز جنگ و گسترش دامنه آن به ایران، نواحی ای مختلف از ایالات و ولایات، مشکل کمبود و گرانی غله داشتند؛ چنان که از اوایل سال ۱۲۹۱ش. نشانه‌هایی از خشکی زمین و قحطی آشکار شد و افزون بر نباریدن باران و بروز کم‌آبی، وجود آفت‌های طبیعی و هجوم حشرات موذی به کشتزارها و انبارهای غله، مزید بر علت شد. یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های عمومی مردم ایران در روزگار حکومت قاجار، کمبود نان و قحطی‌های ادواری بود و وقتی این پدیده روی می‌داد، یکی از کارهای اساسی حکومت، جلوگیری از صدور غله و خواربار به خارج از کشور یا محلی بود که قحطی در آن رخ داده بود؛ بر این اساس، ذهنیت مردم ایران و بیشتر کسانی که مسئولیت‌های مهم دولتی را برعهده می‌گرفتند، درباره هرگونه جابه‌جایی غله در دوران سختی و کمبود، بسیار منفی بود و آنان بی‌توجه به عوامل دیگر، همین جابه‌جایی‌ها را عامل اصلی برای تشدید بحران برآمده از خشکی و قحطی می‌دانستند.

این دیدگاه بر اندیشه تعدادی از نویسندگان و تاریخ‌نگاران سنتی اثر گذاشت و سبب شد آنان علت اصلی قحطی بزرگ در جنگ جهانی اول، به‌ویژه سال‌های ۱۲۹۶-۱۲۹۸ش/ ۱۹۱۷-۱۹۱۹م. را خروج غله و ارزاق عمومی از ایران به‌دست انگلیسی‌ها بدانند و بر آن، صحنه گذارند. این نظر با تکیه بر برخی گزارش‌های تاریخی از سوی تعدادی از پژوهشگران مسئله‌یابی و پایه‌های نظری آن، استوار شد و به‌عنوان عامل اصلی در بروز قحطی و پیامدهای حاصل از آن در سال‌های جنگ، به‌جامعه عرضه شد. قبل از شروع جنگ جهانی و کشیده‌شدن دامنه آن به ایران، از اواخر سال ۱۲۹۰ش./ فوریه ۱۹۱۲م. به‌دلیل کمبود گندم، نان در تهران، کمیاب و گران شد و بیشتر نانوایان کار خود را تعطیل

کردند؛ البته این کمبود به تصریح عبدالله مستوفی، از نوع مصنوعی بود و بر اثر کشمکش نانوآبایی‌ها با مُرنار، خزانه‌دار کل ایجاد شد. کمیابی و گرانی نان بیش از آنکه به قحطی و خشکی مربوط باشد، برآمده از بی‌تدبیری تعدادی از مقام‌های دولتی و مسئولان ارزاق عمومی و نیز فزونخواهی شماری از صاحبان گندم و رؤسای صنف نانوآبایی بود (روزنامه مجلس، ۱۳۳۰ق: ۲).

کمبود و قحطی در سال بعد (۱۲۹۱ش) نیز بر اثر خشکی و بارش ناچیز باران روی داد و پیشقدمی محکمران در خرید غلات و انبار کردن آن‌ها و بدین ترتیب، پوسیدن و آسیب دیدن میزانی قابل توجه از گندم‌های موجود در انبارهای دولتی به سبب مناسب نبودن و غیربهداشتی بودن انبارها و در نتیجه، هجوم حشرات موذی و مزاحم به گندم‌های انباشته شده صورت گرفت. این عوامل که در سراسر ایران، باعث کمبود، قحطی و گرانی نان و ارزاق عمومی شده بود، در پی حمله سربازان عثمانی و سالدات‌های روسی به آذربایجان و نواحی غرب کشور تشدید شد و آثار مخرب آن به دیگر نقاط کشور نیز رسید. در این وضعیت، آنچه کمتر مورد توجه قرار گرفت، تخریب و آسیب دیدن زمین‌های زراعی و نیز ویرانی و فرسایش شبکه آبیاری در نواحی حاصلخیز غرب و شمال کشور بر اثر هجوم یگان‌های نظامی عثمانی و سالدات‌های افسارگسیخته روسی بود. واحدهای نظامی روس و عثمانی به هرجا وارد می‌شدند، هرچه را می‌یافتند، خراب و مواد خوراکی موردنیاز خود را غارت می‌کردند. براساس گزارش اداره مالیه آذربایجان به وزارت مالیه، در هجدهم جوزای ۱۲۹۷ش. که سراسر کشور دچار قحطی شده بود، عثمانی‌ها تمام غله خریداری شده برای ماکو را تصرف و مصرف کردند (سند ش ۶ - ۲۲۵۳۸-۲۴۰، س ۱۱). در همان زمان، به دلیل ورود قشون ۳۲ هزار نفری روسیه به آذربایجان، مصرف نان در آن خطه افزایش یافت و مسئولان محلی به ناچار، روزی پنجاه خروار غله را که سه چهارم آن، گندم و یک چهارم بقیه‌اش جو بود، به خبازخانه‌های تبریز می‌دادند که مقدارش افزون بر سهمیه روزانه آن‌ها بود (سند ش ۱۱۰ - ۲۲۵۳۸-۲۴۰، س ۱۱ م؛ سند ش ۱۱۱ - ۲۲۵۳۸-۲۴۰، س ۱۱). درباره گیلان و مازندران هم که از دیرباز، با

۱. «س. ا. م. ا.» صورت اختصاری سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران است.

روسیه، روابط اقتصادی و بازرگانی گسترده داشتند، بنابر دستور مقامات دولت تزاری، از اوایل بهمن ۱۲۹۳ش. / اواخر ژانویه ۱۹۱۵م. مقرر شد مأموران سرحدی به هیچ وجه نگذارند هیچ گونه آذوقه‌ای به ایران حمل شود و در مقابل، تجار محلی ترغیب شوند به میزان ممکن، همه‌روزه، هر نوع مال‌التجاره و آذوقه‌ای از ایران بخرند و به روسیه حمل کنند؛ چنان که بیم آن می‌رفت به‌زودی، برنج در داخل کشور، کمیاب شود (سند ش ۲۱-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱م.ا).

۳. قحطی نواحی شمالی ایران (مازندران، گیلان و قزوین)

استان‌های شمالی ایران به‌ویژه گیلان و مازندران به‌سبب نداشتن راه‌های ارتباطی با نقاط داخلی کشور، کاملاً به بازار روسیه وابسته بودند و همواره از راه دریا که حمل کالا در آن، سریع و ارزان بود، با روسیه دادوستد می‌کردند. بطروشفسکی^۱، سفیر اتحاد جماهیر شوروی سابق در تهران به تاریخ مهر ۱۳۱۰ش. / اکتبر ۱۹۳۱م. درباره روابط تجاری ایران و شوروی، این نکته مهم را ذکر کرد و با قدری اغراق اظهار داشت: «ایران در واقع، فقط از بخش‌های شمالی تشکیل شده است و این قسمت، کاملاً به روسیه متکی است. همه تولیدات استان‌های شمالی که باید صادر شوند، فقط می‌توانند به بازار روسیه فرستاده شوند» (الهی، ۱۳۶۹: ۲۷-۲۸).

از آن سوی، همواره مقدار زیادی کالاهای صنعتی و بعضی مواد خوراکی به ایران وارد می‌شد و به‌طور کلی، روابط اقتصادی و بازرگانی ایران و روسیه، دوسویه بود؛ باوجود این، وقوع جنگ جهانی اول و پس از آن، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م. روابط تجاری دو کشور را آشفته کرد و فصلی دیگر را در این حوزه گشود. بنابر گزارش کارگزاری بادکوبه به وزارت امور خارجه در سوم اسفند ۱۲۹۳ش. / هفتم ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ق. تقریباً از اوایل بهمن ۱۲۹۳ش. / اواخر ژانویه ۱۹۱۵م. دولت روسیه به همه سرحدات دستور داد:

به هیچ وجه نگذارند آذوقه و ارزاق از هر قبیل به ایران حمل شود؛ ولیکن تجار محلی را تشویق و ترغیب نمایند که هر قدر ممکن است، همه‌روزه مقدار کلی

1. Petrushevsky

مالالتجاره [و] آذوقه از هر قبیل در ایران یافت شود، خریده به روسیه حمل کنند
(سند ش ۲۱ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ۱ م ۱).

رفتار دولت روسیه، سبب شد بهای همه کالاهای و مواد خوراکی افزایش یابد و کمبود آذوقه و خواربار، مردم را به زحمت اندازد. در این زمینه، رئیس گمرک مشهدسر (بابلسر) در شانزدهم اسفند ۱۲۹۳ ش. / هفتم مارس ۱۹۱۵ م. در گزارشی کوتاه به رئیس گمرکات نوشت:

از ابتدای طلوع جنگ، متاع چای دیگر به طور ترانزیت از راه داردانل نمی آید و حکومت روس چندین مرتبه صادرات نفت و قند و آرد را قلع و قمع نموده است. گاه گاه بعضی ماکولات وارد می شود؛ ولی تقریباً دو ماه است هیچ گونه آذوقه ای از گمرک وارد نشده است. در سال اودئیل [۱۲۹۲ ش. / ۱۹۱۴ م.] از این ایالت ۹۳۴/۴۷۴ من آرد روسیه به قیمت ۱۸۳۰۷۵۵ قران [ریال] وارد شد؛ ولی در هذمه السنة بارس نیل [۱۲۹۳ ش.] در ظرف یازده ماه فقط ۵۸۴۲۳۹ من وارد شده است. از طرف دیگر به واسطه فقدان آرد، قیمت برنج، بی اندازه رو به ترقی است؛ اگرچه در این تاریخ، مقدار صادره از اودئیل کمتر است (صادرات اودئیل ۲۱۷۳۱۵۲ من، [ولی] یازده ماهه بارس نیل ۱۷۲۲۳۰۰ من). باینکه محصول برنج امسال، فوق العاده خوب بوده است، جنسی که در دو ماه قبل، هر چهل من آن، پنجاه قران قیمت داشت، حالیه به هشتاد قران رسیده است؛ به عبارت اخری، قیمت هر یک خروار برنج که سابقاً ۱۲۵ قران بوده، اکنون دویست قران شده است (سند ش ۲۴ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ۱ م ۱).

به این ترتیب، بر اثر کمبود آرد و وارد نشدن آن از روسیه، قیمت برنج با وجود فراوانی آن، به ازای هر خروار، ۷۵ ریال افزایش یافت و از این روی، وضعی ناگوار به وجود آمد. به گفته رئیس گمرک اگر مصادر امور می خواستند «از قحط و غلای مازندران» جلوگیری کنند، لازم بود دولت ایران مقابله به مثل کند «و در صورتی که دولت روس اجازه صدور آرد و قند ندهد، حمل برنج را به خارج قلع و قمع نماید» (سند ش ۲۴، ۵۷ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ۱ م ۱).



البته در همان هنگام، بنابر گزارش شماره ۱۳۸۴ رئیس گمرک آستارا در ۲۶ اسفند ۱۲۹۳ ش. / هفدهم مارس ۱۹۱۵ م. مأموران «مصادر در امور روس در بادکوبه، اجازه صادر نمودن ۱۶۰۰۰۰ پود نفت و ۲۰۰۰۰۰ پود قند هر ماهه از بنادر بحر خزر» را صادر کردند و در پی آن، ۴۶ هزار و ۲۹۰ پود قند و چهارده هزار و ۹۴۵ پود نفت وارد آستارا شد. به گفته رئیس گمرک آستارا این مقدار قند که برای مصارف و احتیاجات کفایت می کرد، بر اثر «اقدامات مُجدّانه... تجار ذی نفع تبعه روس در خود بادکوبه به عمل آمد»؛ با وجود این، «صادرات از سرحد روس به آذربایجان، همچنان ممنوع» بود و اقدامی در این زمینه انجام نشد (سند ش ۱۵ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ۱ م ا). از سوی دیگر، بر اثر پیگیری های وزارت امور خارجه و سفارت ایران در پطروگراد، گفت و گوهایی با دربار آنجا انجام شد تا صدور نفت و قند از روسیه به ایران همچنان ادامه یابد (بر گرفته از نامه وزارت مالیه به خزانه داری کل در پنجم حوت (اسفند) ۱۲۹۴ ش.). (سند ش ۶۲ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ۱ م ا)؛ با وجود این، بنابه گزارش اداره گمرکات، ورود قند و نفت از روسیه به ایران، همچنان ممنوع بود و تا پانزدهم فروردین ۱۲۹۴ ش. / پنجم آوریل ۱۹۱۵ م. هنوز برقرار بود و حکم آن نسخ نشده بود (سند ش ۴۶ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ۱ م ا). در پی این گزارش و گزارش های دیگر از مشهدسر و در جزو که به وزارت مالیه رسیده بود (سند ش ۳۰، ۱۱۴ و ۱۲۴ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ۱ م ا)، اداره گمرکات در هفتم جمادی الثانی ۱۳۳۳ ق. / دوازدهم اردیبهشت ۱۲۹۴ ش. در نامه ای به وزارت مالیه نوشت: «ارسال قند از روسیه، خیلی بی ترتیب و نفت دیگر وارد نمی شود و ذخیره آرد مازندران تقریباً تمام شده است». از سوی دیگر، بنابر گزارشی که از بارفروش رسیده بود، اهالی شهر «از خوف قحط و غلا خواسته بودند جبراً و قهراً از صادرات برنج جلوگیری نمایند». در واکنش به حرکت مردم، «قونسولگری روس، رئیس بلدیّه را حبس کرد» و حکومت مازندران نیز در برابر این خودسری آشکار کنسولگری نتوانست کاری انجام دهد. رئیس گمرکات در همین گزارش پیشنهاد کرد از دولت روسیه خواسته شود «حکم قدغن کردن صدور این امتعه را نسخ» و یا دولت ایران نیز صادرات برنج به روسیه را موقوف کند. به هر حال، بنابر همین گزارش ها مقام های مسئول در مازندران، منتظر بودند تا «شاید پاره ای اقدامات مؤثره از طرف دولت برای تسکین خاطر اهالی مازندران در این موضوع



به عمل آید یا آنکه در صورت امکان، از داخله مملکت، آرد به مازندران حمل شود» (سند ش ۲۲-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ م ۱).

البته دولت ایران از طریق سفارت خود در پتروگراد، با مقام‌های باکو و قفقاز گفت‌وگوهایی کرد که بر اثر آن‌ها مقرر شد ماهیانه ۴۶۰ هزار پوط قند به ایران حمل شود. سخنان مقام‌های روسی درباره آزاد شدن صدور کالا از روسیه به ایران، سراسر تعارف بود و ظاهراً برای بستن دهان سفیر ایران در پتروگراد بیان می‌شد؛ زیرا پس از رسیدن گزارش سفارت ایران به وزارت امور خارجه، گزارش‌هایی دیگر از کارگزاری‌های ایران و از جمله کارگزاری سرخس به وزارت خارجه می‌رسید که بر اساس آن‌ها حکومت روسیه اعلام کرده بود «تا مادامی که جنگ بین‌المللی باقی است، قدغن برداشته نخواهد شد» (برگرفته از گزارش کارگزاری سرخس به وزارت خارجه و وزارت مالیه در ۲۱ شهریور ۱۲۹۴ ش. / ۲۴ شوال ۱۳۳۳ ق.). (سند ش ۹۴، ۹۵ و ۹۶-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ م ۱).

وزارت امور خارجه و وزارت مالیه نیز به مغایرت گفتار و رفتار مقام‌های روسی پی برده بودند و می‌دانستند این «قدغن عمومی است و احتیاجات داخلی مملکت روسیه، اتخاذ چنین تدبیری را ایجاب نموده است»؛ ولی بازم از تلاش دست بر نمی‌داشتند و وزارت امور خارجه، مأمور بود «برای رفع قدغن ورود پاره‌ای ارزاق و اجناس... اقدامات لازم به عمل آورد» (نامه وزارت امور خارجه به وزارت مالیه در یازدهم مهر ۱۲۹۴ ش. / ۲۱ ذی‌قعدة ۱۳۳۳ ق.). (سند ش ۹۷-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ م ۱)؛ با این همه، به این دلیل که مرز مشترک ایران و روسیه، ۲۵۰۰ کیلومتر طول داشت و از شمال غربی آذربایجان تا شمال شرقی خراسان امتداد یافته بود، هیچ‌یک از حکم‌هایی که دولت روسیه درباره صدور کالاهای خوراکی و غیرخوراکی به ایران صادر می‌کرد، همه جا و به‌طور کامل اجرا نمی‌شدند. در این زمینه، گزارش مشروح رئیس گمرک مشهد (بابلسر) به اداره گمرکات در اول آذر ۱۲۹۴ ش. / ۲۴ نوامبر ۱۹۱۵ م. گویا و قابل توجه است.

چون همواره از آغاز جنگ، برخی کالاها از بعضی قسمت‌های مرزی ایران و روسیه وارد کشورمان می‌شد، در این گزارش، از بسته شدن مجدد مرزها سخن گفته شده و آمده است:



عمل ارسال ارزاق و مأكولات از روسیه به ایران، دومرتبه دچار بحران شده است. فعلاً نفت به قدر کافی وارد و قند نیز موجود است و قیمت هر پوپ آن از ۴۰-۴۵ قران می‌باشد. چیزی که بیشتر از همه مورد توجه است، آرد است که خیلی بی ترتیب وارد می‌شود و از قرار اطلاعات واصله برای ارسال آن، اجازه مخصوص بطروگرد، لازم است.

اخبار رسیده به گمرک، حاکی از این بود که دولت روسیه دربارهٔ صدور آرد به آذربایجان «احتیاطاتی به عمل می‌آورد»؛ ولی دربارهٔ فرستادن چند کیسه آرد به مشهدس که اتفاقاً برای خوراک اهالی شهر کافی بود، سختگیری نمی‌کرد. از بندر انزلی نیز مقداری قابل توجه آرد وارد و همهٔ آن‌ها به تهران حمل می‌شد. استرآباد و ساری به آرد روسیه نیازی نداشتند و در این زمینه، خودبسنده بودند؛ اما بقیهٔ نقاط ساحلی از جمله بارفروش (بابل) در مجموع به بیست هزار کیسه آرد روسیه نیاز داشتند که تقریباً معادل ۵۵۰ هزار من بود. از این مقدار، فقط ۱۲۵ هزار من از بندرهای مشهدس، انزلی و ترکمان وارد شده بود و جلوگیری از صدور ۴۲۵ هزار من آرد باقی‌مانده، سبب هراس مردم از قحط و غلا شده بود (سند ش ۱۳، ۱۴ و ۱۶۷۱-۱۶۷۰-۲۴۰، س ۱ م ۱)؛ همچنین نامهٔ ادارهٔ گمرکات به وزارت مالیه در هجدهم قوس (آذر) (سند ش ۹۸، ۱۳۵، ۱۳۶-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ م ۱) که البته مذاکره در این زمینه با «وزیر مختار مقیم تهران» نیز نتیجه‌ای مثبت نداشت (سند ش ۵۹-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ م ۱)؛ در ضمن، سفارت ایران در بطروگرد نیز نتوانست «اجازهٔ ورود بیست هزار کیسه آرد را برای مشهدس و بارفروش از مقامات لازمه» بگیرد (سند ش ۹۹-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ م ۱).

در این وضعیت، دولت ایران در پی آن بود که مالیات‌های جدید برای پنبه‌هایی که از ایران به روسیه می‌رفت، وضع کند که البته مقدار آن، فقط ۲,۵ منات برای هر محموله بود (نامهٔ وزارت مالیه به خزانه‌داری کل در هفتم دلو/ بهمن ۱۲۹۴ ش.). (سند ش ۵۵-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ م ۱). در این زمینه، وزارت امور خارجه عقیده داشت این تصمیم پیگیری نشود؛ شاید برای گرفتن اجازهٔ صدور آرد و دیگر مواد مورد نیاز «بتوان آن را وسیله و دستاویز قرار داد» و مقام‌های روسی را به مذاکره کشاند (سند ش ۵۴-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ م ۱). بستن



راه‌های ورود و خروج کالاهای بازرگانی میان ایران و روسیه از سوی دولت تزار، سبب شد آهن و فولاد که حمل آن‌ها از آغاز جنگ ممنوع شده بود، به ایران صادر نشود؛ البته وزارت امور خارجه اقدامات لازم در این زمینه را انجام داد تا آهن و فولاد موردنیاز ایران از روسیه صادر شود و صنایع نوپای وابسته به آهن و فولاد در ایران تعطیل نشوند (برگرفته از نامه وزارت امور خارجه به وزارت مالیه در هشتم حمل ۱۲۹۴ ش. / یازدهم جمادی‌الاول ۱۳۳۳ ق.). (سند ش ۵۶ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ۱ م ۱).

گذشته از این‌ها بنابر همان دستور دولت تزاری به سرحدات برای جلوگیری از صدور کالاهای خوراکی و غیرخوراکی به ایران و جمع‌آوری خواربار از استان‌های شمالی ایران و بردن آن‌ها به روسیه، طی ماه‌های بهمن و اسفند ۱۲۹۳ ش. بنابر گزارش کنسول ایران در بادکوبه، در دهم فروردین ۱۲۹۴ ش. / چهاردهم جمادی‌الاول ۱۳۳۳ ق. آن‌قدر برنج به روسیه برده شد که بیم آن بود «برنج در داخله کمیاب گردد» (سند ش ۱۶ و ۱۱۶ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ۱ م ۱).

درباره صدور برنج به روسیه، گزارش‌هایی دیگر از گیلان و مازندران به وزارت داخله و وزارت مالیه رسید و نامه‌نگاری‌هایی میان وزارت داخله، وزارت مالیه، وزارت فواید عامه و تجارت، و اداره گمرکات صورت گرفت (سند ش ۲۹، ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۱۱۳ و ۱۱۵ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ۱ م ۱) و معلوم شد در سال بارس‌نیل (۱۲۹۳ ش)، ۳۱ میلیون و ۳۲۳ هزار و ۷۷۴ من برنج به‌قیمت ۵۶ میلیون و ۸۹۵ هزار و ۷۷۸ قران (ریال) از بندرهای دریای خزر به روسیه حمل شده بود؛ درحالی‌که در سال ۱۲۹۳ ش. / ۱۹۱۳ م. ۲۱ میلیون و ۲۴۴ هزار و ۹۲۰ من و به‌بهای ۴۱ میلیون و ۹۲۸ هزار و ۵۳۱ قران برنج صادر شده بود. این آمار که اداره گمرکات در اول اردیبهشت ۱۲۹۴ ش. / ۲۱ آوریل ۱۹۱۵ م. برای وزارت مالیه فرستاد، به‌خوبی نشان می‌دهد از آغاز جنگ و درگیر شدن روسیه در آن، صادرات برنج به روسیه افزایش یافت و پس از شروع سال ۱۲۹۴ ش. / ۱۹۱۵ م. نیز همچنان ادامه داشت (سند ش ۲۶ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ۱ م ۱).

در هر صورت، برای دستیابی به شیوه‌ای درست و مبتنی بر منافع ملی، به‌تاریخ دوم جمادی‌الثانی ۱۳۳۳ ق. / ۲۸ فروردین ۱۲۹۴ ش. در نامه‌ای از اداره روسیه در وزارت امور

خارج به وزارت مالیه پیشنهاد شد برای جلوگیری از کمیاب شدن برنج در خطه شمال، مأموران وزارت مالیه در مازندران معین کنند چقدر برنج برای مصرف آن صفحات، لازم است و چقدر می توان در سال اجازه داد برنج به خارج حمل شود؛ بدون اینکه سختی و قحطی در مملکت روی دهد (سند ش ۳۱، ۴۹ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ۱ م ۱)؛ البته تعیین مقدار برنجی که در مازندران مصرف می شد، امکان پذیر نبود؛ زیرا «احصایه در مازندران» نبود و حکومت مازندران نمی دانست خوراک اهالی چقدر بوده است (سند ش ۶۹ - ۱۶۱۸ - ۲۴۰، س ۱ م ۱).

درباره نوع برنجی که به روسیه می رفت، گزارشی در دوازدهم ثور (اردیبهشت) ۱۲۹۴ ش. از حکومت گیلان به وزارت داخله رسید که به موجب آن، برنج نامرغوب و شلتوکداری که در گیلان مصرف نمی شد، به روسیه حمل می شد (سند ش ۴۳ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ۱ م ۱)؛ با این همه، برای جلوگیری از قحطی و گرسنگی، به دستور وزارت مالیه، مقرر شد از ۲۳ ثور ۱۲۹۴ ش. / سیزدهم می ۱۹۱۵ م. «حمل برنج و سایر ارزاق از نقاط شمالی به خارج ممنوع شود» (سند ش ۵۰، ۴۰، ۶۸ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ۱ م ۱). ممنوع بودن صدور برنج و دیگر مواد غذایی از گیلان و مازندران که در واقع، برای مقابله با تصمیم های دولت روسیه درباره تجارت خارجی این کشور تعیین شده بود، همچنان ادامه داشت و برنج گیلان و مازندران به تهران و دیگر نقاط کشور صادر می شد؛ البته این کار هیچ گاه سبب بروز قحطی و گرسنگی در شمال کشور نشد و کمبود موادی مانند آرد و قند نیز در طول جنگ، آن چنان نبود که به گرسنگی عمومی و قحط و غلامنجر شود. گزارش های مکرر میسیونرهای آمریکایی در رشت نیز نشان می دهند این شهر از قحطی ای هولناک که دیگر نقاط ایران را دربر گرفت، دور بود (مجد، ۱۳۸۷: ۲۴).

آنچه درباره قحطی در گیلان گفته شده، همه مربوط به درگیری جنگلی ها با قوای انگلیسی است. در خرداد و تیر ۱۲۹۷ ش. / ژوئن ۱۹۱۸ م. به دنبال شکست جنگلی ها در منجیل، انگلیسی ها رشت را تصرف کردند و در پی آن، در مرداد و شهریور ۱۲۹۷ ش. / اوت ۱۹۱۸ م. رشت دچار قحطی شد. محمدقلی مجد، بروز قحطی در رشت را - که وی به سراسر گیلان تعمیم داده - به طور کلی، ناشی از این مسئله دانسته است که انگلیسی ها مواد

غذایی را از گیلان به باکو صادر کردند تا نیروهایی که در اوت ۱۹۱۸م. به آنجا فرستاده بودند، دچار قحطی و بی غذایی نشوند؛ بدین ترتیب، برنج گیلان به باکو فرستاده شد و در پی آن، این خطه به گرسنگی گرفتار شد (همان: ۱۴۱-۱۴۳).

با این همه، به درستی معلوم نیست انگلیسی‌ها چقدر برنج، غله و دیگر مواد خوراکی را به باکو صادر کردند و اساساً نیروهای انگلیس در باکو چند نفر بودند و به چقدر غذا نیاز داشتند. به هر حال، در برابر اقدام انگلیسی‌ها دولت ایران نیز قانون ممنوعیت صدور انواع غله و دیگر مواد غذایی را برقرار کرد که به گفته محمدقلی مجد، اقدامی بی فرجام بود (همان: ۱۴۳-۱۴۴)؛ با این همه نباید فراموش کنیم پیامدهای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م. روسیه به شمال کشور و به ویژه شهرهای مرزی کشیده شد و بی نظمی‌ها و اغتشاش‌هایی را به وجود آورد که عامل بیشتر آن‌ها بلشویک‌های قفقاز بودند. در همان روزهایی که به گفته مجد، گیلان دچار قحطی شد. نایب‌الحکومت آستارا به تاریخ سوم ثور ۱۲۹۷ش. در تلگرافی، به آگاهی وزارت داخله رساند که پس از گذشت دو روز از بمباران شهر لنکران به وسیله کشتی جنگی بلشویک‌ها، «اهالی با قید تأمین مال و جان تسلیم می‌شوند... بلشویک‌ها در قتل و غارت مضایقه ندارند. اتباع دولت علیه دچار خسارت مالی و جانی گردیدند. اهالی به جنگل‌ها متواری و پناهنده» شده‌اند (طاهراحمدی، ۱۳۷۶: ۱۲).

بی تردید، این گونه درگیری‌ها و کشیده شدن دامنه آن‌ها به شهرهای مرزی در تخریب کشتزارها و غارت مواد غذایی نیز بی تأثیر نبود و در کنار دیگر عوامل، سبب بروز قحطی و گرانی مواد غذایی می‌شد. گزارش زیر که وزارت امور خارجه در چهارم مرداد ۱۲۹۷ش. / هجدهم شوال ۱۳۳۶ق. به وزارت داخله فرستاد، این نظر را تقویت می‌کند که بروز کمبود و گرانی مواد غذایی در سال ۱۲۹۷ش. معلول عوامل مختلف بود که صدور برنج و غله از سوی انگلیسی‌ها به باکو نیز یکی از آن‌هاست. به هر صورت، در این تلگراف آمده است: از چندی به این طرف، بلشویک‌ها در انزلی و حدود آستارا شروع به شرارت و اعمال خودسرانه و تعرض به ایرانی‌ها نموده و روز به روز در سوءرفتار و حرکات شرارت آمیز خود می‌افزایند و چون بلشویک‌های مقیم این نقاط، تابع حکومت بلشویک مرکزی روسیه نمی‌باشند، اقدام از طرف نماینده بلشویک مقیم تهران نیز مقرر نمی‌شود... (همان).



بنا بر گزارش کفیل خزانه‌داری کل به وزارت مالیه در یازدهم قوس ۱۲۹۵ ش. در روزهای دهم تا دوازدهم آبان ۱۲۹۵ ش. / پنج‌ تا هفتم ذی‌حجه ۱۳۳۴ ق. «از طرف اردوی دولت بهیة روس، دو نفر قزاق و یک نفر سالدات» به روستای شادمهان از توابع قزوین رفتند. «از بنادر محل مزبور به دفعات عدیده... جو بردند» و درباره پرداخت بهای آن، گفت‌وگوهایی با فرماندهان قشون روسیه صورت گرفت (سند ش ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۴۷ - ۲۶۸۸ - ۲۴۰، س ۱ م ۱). سرانجام، اداره قشون روسیه، پول جو و یونجه‌ای را که سربازان روسی از انبار شادمهان برده بودند، در سیادهن پرداخت؛ البته این مقدار، کمتر از قیمت واقعی بود و به تصریح گزارش اداره مالیه قزوین، «این مقدار جو و یونجه‌ای که [روس‌ها] بار کردند و بردند، بیش از مقدار» پولی بود که به اداره مالیه پرداخت کردند (سند ش ۱۶ و ۱۷ - ۲۶۸۸ - ۲۴۰، س ۱ م ۱). پس از آن، بر اثر اعتراض مردم به رفتار سربازان روسی، فرماندهی قشون روس مجبور شد برای جلوگیری از تعدی نظامیان به مردم، کارهایی انجام دهد؛ به این منظور، در اواسط مهر ۱۲۹۶ ش. در محل استقرار قشون روسیه، نشستی باحضور ژنرال بارات‌اف و تعدادی از اعیان و ملاکان قزوین تشکیل شد و درباره مقدار غله‌ای که اهالی قزوین می‌توانند روزانه به قشون روسیه بدهند و بهای آن را دریافت کنند، مذاکراتی صورت گرفت. این جلسه پس از سه ساعت گفت‌وگو، به نتیجه دلخواه نرسید و دو روز بعد، جلسه‌ای دیگر تشکیل شد و این بار، به جای ژنرال بارات‌اف، فرماندهی دیگر به نام ژنرال گراف نیرود با نمایندگان مردم گفت‌وگو کرد. به هر حال، پس از گفت‌وگوهای فراوان قرار شد شاهزاده سردار مفخم، نماینده ملاکان قزوین، دوهزار خروار گندم به بهای هر خروار چهارده تومان و هفت صد خروار جو به قیمت هر خروار دوازده تومان را طی سه ماه به اداره ارزاق قشون روسیه تحویل دهد. امین مالیه قزوین نیز متعهد شد هزار خروار گندم تحویل دهد و سردار منصور نیز هشت صد خروار گندم و چهار صد خروار جو را تعهد کرد. ملاکان دیگر نیز قرار گذاشتند طی سه ماه، ۲۵۰۰ خروار غله با نسبت دو قسمت گندم و یک قسمت جو، به قیمت هر خروار گندم بیست، تومان و هر خروار جو پانزده تومان به اداره ارزاق قشون روسیه تحویل دهند؛ در عوض، فرماندهی قشون روسیه در قزوین نیز «به عموم نظامیان اعلام کرد که دیگر به دهات نرفته، متعرض مالکین و رعایا نشوند» (برگرفته از گزارش معضل شماره ۱۲۴۲



کارگزار قزوین به وزارت امور خارجه در غره محرم ۱۳۳۵ق.) (سند ش ۲۱ و ۲۲-۲۶۸۸-۲۴۰، س ۱ م ۱).

برای تأکید بیشتر بر اجرای قرارداد میان ملاکان قزوین و فرماندهی قشون روسیه در این شهر، ژنرال بارات‌آف «کلیه مذاکرات جلسه... را راجع به غله قبول و اوامر اکیده صادر کرد که به هیچ وجه، نظامیان روس به بلوکات قزوین متعرض رعایا نشوند» (تلگراف رمز کارگزار قزوین به وزارت امور خارجه، شماره ۱۲۴۳-۸، عقرب ۱۲۹۶ش.) (سند ش ۲۸-۲۶۸۸-۲۴۰، س ۱ م ۱). در روز جمعه شانزدهم رمضان ۱۳۳۵ق. قزاق‌ها و سالدات‌های مسلح به بازار ارومیه ریختند و مشغول تیراندازی شدند، یک نفر را مجروح کردند و یکی دیگر را کشتند، شیشه‌های مغازه‌های تجار و صراف‌ها و بزازها را شکستند و زر و سیم و پول و اشیای قیمتی را غارت کردند (تمدن، ۱۳۵۰: ۱۴۳). به طور کلی، در اواخر سال ۱۲۹۶ش./ ژانویه و فوریه ۱۹۱۸م. دو مسئله مهم، توجه دولت را به خود جلب کرد و بیشتر وقت دولت برای مبارزه با این دو مشکل اساسی صرف می‌شد: یکی لجام‌گسیختگی نظامیان روس و اقدام آنان به کشتار و غارت؛ دیگری قحط و غلایی که سراسر ایران را فرا گرفته بود. به گزارش روزنامه کاهوه:

حرکت نظامیان روس، یعنی غارت شهرها و سوزاندن بازارها و قتل نفوس و هتک اعراض، امنیت جانی و مالی را از ایرانیان بیچاره به کلی سلب نموده و مجدداً در همان شب چهار ربیع‌الاول ۱۳۳۶ه.ق. بازار معروف به درب حکیم خانه را غارت کرده و آتش زده‌اند و صبح همان شب، یک بازار و چند کاروانسرا را طعمه چپاول نموده و روز پنجم آن ماه، یک‌مرتبه در بازار، بنای شلیک گذاشته، شش نفر کسبه ایرانی را کشته‌اند و نیز در موقعی که ۱۵۵ نفر آن‌ها از کردستان برمی‌گشته‌اند، پس از غارت ستنج و چاپیدن تمام دهات عرض راه تا بیجار در خود بیجار هم بازارها را آتش زده و دو نفر را به قتل رسانده‌اند. در قزوین و زنجان و کردستان و آذربایجان، بی‌حسابی آن‌ها به انتها درجه رسیده و خودکشی‌های قشون دولت ایران در مقابل آن به هیچ وجه، مثمر ثمر نمی‌گردد و گویا اخیراً دولت به توسط قنصل ژنرال ایران در تفلیس، مذاکرات تلگرافی با پترسبورگ می‌باشد (روزنامه کاهوه، غره جمادی‌الآخر ۱۳۳۶ق.، آلمان: ۵).

بر اساس گزارش همین روزنامه:

حرکت نظامیان روس تا اواسط ماه ربیع الاول ۱۳۳۶.ق. به همان حال سابق وحشیگری باقی است؛ به علاوه، اخیراً در راه قزوین، پست دولتی را زده‌اند و در خود قزوین، شب‌ها با کمند، سرزده به خانه‌های مردم رفته و روز را در معابر داخل و خارج شهر، عابرین را لخت می‌کنند. دولت ایران، ناچار دوپست نفر قزاق ایرانی با یک عده سوار به عده ساخلوی شهر افزوده و خود قزوینی‌ها هم قرار داده‌اند سی صد نفر نظمیه از خودشان به جهت حفاظت شهر علاوه نمایند. در آستارا اهالی، خبر یافته‌اند که نظامیان روس قصد چاییدن شهر را دارند؛ لهذا همگی مسلح شده و مصمم شده‌اند که در صورت وقوع حادثه، از جان و مال خود مدافعه نمایند. در خوی، انبارهای غله از طرف روس‌ها مَهر و موم شده و حمل و نقل جنس به نقاط دیگر، سخت قدغن است. در مقابل تمام این‌ها جوابی که سفیر روس به اعتراض دولت ایران داده، این است که «سالدات‌ها خودسرانه حرکت می‌کنند».

۴. نتیجه‌گیری

قحطی، خشکسالی، گرانی، کمبود نان و دیگر مواد خوراکی، در مانده‌شدن مردم، و بروز گرسنگی و پیامدهای آن، بلاهایی بود توأم با طاعون، وبا، آبله و هجوم ملخ که گاه گریبان مردم ایران را می‌گرفت و شماری زیاد از آنان را به کام مرگ می‌کشاند. بی‌تردید، حضور نظامی قوای بیگانه در ایران در دوران جنگ جهانی اول، مهم‌ترین اسباب ویرانی کشور و نابودی اقتصاد متکی بر کشاورزی آن بود؛ اما ویرانی ایران، نابودی اقتصاد و دیگر آسیب‌های اجتماعی بر اثر جنگ، موضوعی است جدا و پدیده قحطی و کمبود مواد غذایی در دوران جنگ، مسئله‌ای دیگر.

اسناد موجود و برخی گزارش‌های چاپ‌شده در روزنامه‌های آن هنگام نشان می‌دهند دولت‌های ایران و نهادهایی مانند اداره غلات، مدیریت خبازخانه‌ها، نهادهای مردم‌بنیان و فعالیت افراد نیکوکار تلاش بسیار کردند و در نتیجه، تا حد امکان کوشیدند با گرسنگی مقابله کنند؛ در حالی که براساس نظر غالب که در آن، عامل اصلی بروز قحطی، حضور و

فعالیت نظامی انگلیس در ایران قلمداد می‌شود، عواملی دیگر مانند بارش کم باران، احتکار گندم و جو از جانب محترکان، سودجویی نانوایان، بی‌تدبیری مسئولان امور، هرج و مرج ناشی از انقلاب مشروطه، غارتگری و هجوم راهزنان و تعدادی از افراد عشایر به شهرها و از همه مهم‌تر و مخرب‌تر، لجام گسیختگی سربازان عثمانی و سالدات‌های روسی، از عوامل مهمی هستند که در قحطی سال‌های ۱۲۹۱-۱۲۹۷ ش. / ۱۹۱۲-۱۹۱۹ م. نقشی عمده داشتند؛ به گونه‌ای که نمی‌توان از هیچ کدام آن‌ها صرف‌نظر کرد. بسیاری از کسانی که به دلیل گرسنگی هلاک شدند، اهالی آذربایجان بودند که از ترس سالدات‌های وحشی و افسارگسیخته روسی، سر به بیابان‌ها نهادند و در آنجا بر اثر سرمای شدید و گرسنگی، جان باختند. سراسر اسناد و مدارک مربوط به مناطق شمالی، غربی و حتی شرق ایران، از هجوم، غارت، دزدی، هتک حرمت، کشتار و بی‌رحمی‌های سالدات‌های روسی در آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان، کرمانشاه، قزوین، تهران و حتی اصفهان مشحون است که موجب کشتار بسیاری از مردم بی‌گناه کشورمان شد. این روند حتی پس از انقلاب ۱۹۱۷ م. روسیه که دولت جدید اعلام کرد از جنگ خارج خواهد شد نیز همچنان ادامه یافت؛ بدین ترتیب که دولت جدید بلشویکی درباره حضور در ایران، سیاست خود را ادامه سیاست‌های جنگی دوران تزاری اعلام کرد و اتفاقاً نیروهایی تازه‌تر را به کشورمان فرستاد. حاصل این اقدام، آن بود که در امتداد کشتار و غارتگری‌های گذشته، تا ماه‌ها پس از اعلام پایان جنگ، همچنان قوای روس در این مناطق، باقی بودند و تبعات ویرانگر حضور خود را بر مردم این مناطق تحمیل کردند؛ درحالی که در تمام آثاری که تاکنون، به مسائل مربوط به اشغال ایران و خسارت‌های ناشی از نقض بی‌طرفی و حضور قوای بیگانه در ایران پرداخته‌اند، به نقش ویرانگر روسیه که از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷ م. رسماً در ایران حضور مخرب بالفعل داشته است، توجهی نشده و بررسی میزان خسارت‌ها و تلفات ناشی از این حضور، مغفول مانده است. در سال‌های بعد نیز این خسارت‌ها همچنان تداوم یافت و البته در منابع تحلیلی نیز نادیده انگاشته شد.

منابع

- الهی، همایون (۱۳۶۹). *اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- تمدن، محمد (۱۳۵۰). *اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضاییه*. رضاییه: مؤسسه مطبوعات تمدن.
- *روزنامه کاوه* (غرة جمادى الآخر ۱۳۳۶ق. / ۲۳ اسفند ۱۲۹۶ش). س ۳. ش ۲۶.
- سند ش ۶۹-۱۶۱۸-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۱۳-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۱۴-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۱۵-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۱۶-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۲۱-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۲۲-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۲۴-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۲۶-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۲۹-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۳۰-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۳۱-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۳۳-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۳۷-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۳۹-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۴۰-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۴۳-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۴۶-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۴۹-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۵۰-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.
- سند ش ۵۴-۱۶۷۱-۲۴۰، س ۱ ا.ا.

- سند ش ۵۵ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۵۶ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۵۷ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۵۹ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۶۲ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۶۸ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۹۴ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۹۵ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۹۶ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۹۷ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۹۸ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۹۹ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۱۰۰ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۱۱۳ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۱۱۴ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۱۱۵ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۱۱۶ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۱۳۵ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۱۳۶ - ۱۶۷۱ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۱۵ - ۲۶۸۸ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۱۶ - ۲۶۸۸ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۱۷ - ۲۶۸۸ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۱۸ - ۲۶۸۸ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۱۹ - ۲۶۸۸ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۲۱ - ۲۶۸۸ - ۲۴۰، س ا م ا.
- سند ش ۲۲ - ۲۶۸۸ - ۲۴۰، س ا م ا)..
- سند ش ۲۸ - ۲۶۸۸ - ۲۴۰، س ا م ا.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۲۳۷

- سند ش ۴۷ - ۲۶۸۸-۲۴۰، س ۱ م ۱.
- سند ش ۶ - ۲۲۵۳۸-۲۴۰، س ۱ م ۱.
- سند ش ۱۱۰ - ۲۲۵۳۸-۲۴۰، س ۱ م ۱.
- سند ش ۱۱۱ - ۲۲۵۳۸-۲۴۰، س ۱ م ۱.
- طاهر احمدی، محمود (۱۳۷۶). *روابط اقبال السلطنه ماکویی با حکومت مرکزی و شوری*. گنجینه اسناد. ش ۲۵ و ۲۶.
- مجد، محمدقلی (۱۳۸۷). *قحطی بزرگ*. ترجمه محمد کریمی. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.



the documentary narrative. Current research is about to answer this question that Russia had had what effect on famine and its continuation in Iran. There is no doubt that beside natural crisis, rapid attacks, and cruelty and slaughter of people of northern districts by Russians had important role in the famine.

Keywords: *Documentary narrative, Russia, Soviet Union, Famine, Iran, World War I*

Documentary Narrative on the Role of Russia and Soviet Union in the Famine in Iran during World War I

Elham Malekzadeh¹

Received: 17/12/2013

Accepted: 25/6/2014

Abstract

Great Britain policies, applied in the south and central parts of Iran intensified the critical condition of the Iran and caused the inclusion of country in the World War I .In similar way, the northern neighbor of Iran - Russia - had embarked on a colonial, meddling inhumane policy in East, North and northwest of Iran as well. These policies, excruciated life condition in Iran which brought about a serious famine crisis. This time of hardship in Iran lasted until Russia left Iran due to the Bolshevik revolution and creation of Soviet Union which led to their withdrawal from that war. This paper elaborates Russia and Soviet Union's role in worsening the crisis and violent destructive actions in Iran through close analysis of unpublished documents in Iranian archives.

Clearly, it is not feasible to depict the comprehensive view of this issue, Rather, this paper merely focuses on Russian forces in three provinces of Iran namely: Gilan, Mazandaran and Qazvin applying

¹ Assistant Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies.
Malekzadeh.elham092@gmail.com

etymology of this word will be identified and then position of Dabiri and its duties in this period will be investigated.

Keywords: *Sassanids, Dabiri Position, Iran Dabir-bod, Dabirs hierarchy*

The Dabiri (secretary) position during the Sassanids

Maryam Moradi¹
Mohammadtaghi Imanpour²

Received: 18/5/2014

Accepted: 25/6/2014

Abstract

Ardashr Babkan after defeating Artaban the fifth, established new empire. Sassanids gradually form a great empire which for organization of such great empire it was necessary to have new and strong administration. One of those administrators which had high position was Dabir (Secretar) and had important rule in the Royal court. At top this position was "Iran Dabir-Bod" who directly was in contact with the King and supervised over other Dabirs and played crucial rule in administration system.

Though some works have been done about administration system of Sassanids but no single research has been devoted specially to position of Dabiri in this period, thus in this paper it has been tried to examine the position of Dabiri during Sassanids based on old texts and using historical and analytical method of research. For this purpose the

¹ MA Student of History of Ancient Iran, Ferdowsi University of Mashhad

² Associated Professor of History of Ancient Iran, Ferdowsi University of Mashhad. Timanpour@um.ac.ir

ment indifference to the fate of the town went hand in hand with the economic decline. So they accept to farm this port by the hands of Arab tribal chiefs whose allegiance to Persian authority was historically guaranteed by administrative customs. At the beginning of 19 century, Al-Bu-saeed raised to power in Oman. They had some important trade vessel and port .they transferred their capital from Rostaq to Muscat. These movements were concurrent with the reign of 'Aga Mohammad khan' in Iran and causing Persian Gulf eastern coasts and islands to be farmed to Muscat Imams for customs purposes. So, A Persian fireman of 1793 recognized the Sultan of Muscat's influence over a coastal strip extending Gwadar in the east and Kamir in the west as well as the islands of Qishm and Hormoz. British agent in Persian Gulf seeks to prevent all Arab chiefs from connecting or relating to Persian Government. And in all English sources we find that they said, Bandar Abbas had been in Muscat Suzerainty. This article, attempt to by a critical aspect, trained and Examined the Bandar Abbas farming origins ,roots and proses in Iranian adumbrative custom and history ,and find some historical indication of Iranian administrative influences in Persian Gulf affairs.

Keywords: *Qajars, Bandar-Abbas, Muscat Ruler, Ale-Bu-saeed, Farming*

An Analyzes on Administrative Traditions in Persian Gulf: Bandar-Abbas Farming by Muscat ruler (1209-1285)

**Salman Ghasemian¹
Mostafa Pirmoradian²
Asghar Mahmoodabadi³**

Received: 6/6/2014
Accepted: 20/10/2014

Abstract

By analyzes on Bandar Abbas Farming in Gajar Era, we find some, Heritage of Iranian historical role in persian Gulf security and administrations. By this article we analyze the knowledge of Iranian custom of administration in Persian Gulf. Indeed, this case of study, help us in realizing a fundamental circumstance of history of relationship between Southern and northern part of Persian Gulf and its Coastal dwellers relations with enteral government of Iran. Bandar Abbas was the successor to the emporium of old Hormoz, the seaport of Kerman and Sistan. Despite its status as the chief Safavid port, Bandar Abbas growth was modest Not surprisingly Iranian govern-

¹ PhD Candidate in History of Islamic Iran, University of Isfahan.

salmangh1362@gmail.com

² Assistant Professor, Department of History, University of Isfahan.

m.pirmoradian@ltr.ui.ac.ir

³ Assistant Professor, Department of History, University of Isfahan.
Mahmoodabadi@ltr.ui.ac.ir

methods and relying on unpublished documents, newspapers, magazines and books will be on a first side of common reasons for growing opium and its adverse social impact on society, and should be reviewed.

Keywords: *opium, Iranian society, addiction, Pahlavi*

Spread Causes of Addiction and its Harmful Effect on Pahlavi Society

Simin Fasihi¹
Farideh Farzi²

Received: 28/4/2014
Accepted: 26/10/2014

Abstract

Opium addiction and use of it as drug goes back to Safavid and Qajar dynasties. In Pahlavi era taking opium as medicine and its prescription by traditional healers as a soothing substance increased the consumption of opium. Production and trade of opium was due to play an important role in the economy, the social context was considered an effective product that will affect the lives of individual community. Since opium was an important commercial good, cultivation and production of it spread among different classes, and consequently consumption and its use spread. As a result the phenomenon of addiction and its damaging consequences plagued the society. In general lack of awareness and lack of community cultural development as well as other factors affected the prevalence of substance use. As a result, drug addiction, trafficking, theft and frequent types of crime can be considered as devastating consequences for society of opium production in the first Pahlavi era. The present survey using analytical

¹ Assistant Professor, Department of History, Alzahra University. fasihis@gmail.com

² PhD Candidate in History of Iran, International Imam Khomeini University of Qazvin. farzi.farideh@yahoo.com

governments of the Khazars and Byzantine, were main obstacles that Muslims faced while advancing towards the north of Caucasus.

Keywords: *Khazars, Muslim, Rashidun Caliphs, Umayyad Caliphs, Relationships, War.*

Muslim Relations with the Khazars in the First Century AH

(With a Focus on the Narration of Muslim Historians)

N. Sedghi¹
M. Shahbazi²

Received: 9/9/2013
Accepted: 25/6/2014

Abstract

During the Arab conquest of the northern parts of Azerbaijan, They faced Caucasian mountains and Khazars and other clans who were dominated by the Khazar Empire. Khazars, a turkish speaking clan, at the time were about being urbanized and forming a new and nascent empire. Relations between Khazars and Arabs, in the form of cyclical wars and campaigns started in reign of Second Caliph and continued during the following century as frequent and pointless wars in both northern and eastern sides of Caucasus Mountains.

Although Muslims at some point have temporarily advanced in the territory of the Khazars, But natural barriers such as mountain ranges establishment of an integrated administration, and unity between the

¹ Associate Professor, Department of History, University of Tabriz. n_sedghi@tabrizu.ac.ir

² MA in Studies on Caucasus and Central Asia, University of Tehran. mesud.sh@gmail.com

Sultan Masoud. All three of the ministers of the last Saljuq Sultan, Toghrol ibn Aarsalan (Toghrol III) were shiite and the prosperous dossier minsters of Saljuqs, whom the premier was Abolfath Razi, was closed with the ministry of 'Ezadin Abureza, Moeinaldin Kashi and Fakhroldin ibn Safialdin Varamini.

Keywords: *Saljuqs , Ministry , Shiite , Shiite ministers*

Impression of Shi'ite Ministers in Period of Saljuqs of Iran and Iraq

Abbas Sarafrazi¹

Received: 28/12/2013

Accepted: 30/8/2014

Abstract

In Sajuqid era ministry administration supervised various scattered elements, which were both inside and outside of country. Vizier was the main point of administrative system and had a huge power. As the deputy president he was responsible of all of the aspects of country office and had many responsibilities. Financial, military, judicial religious and formalities are to be reckoned as important ministry responsibilities. Shiites in their serene act were trying to find an opportunity to achieve ministry, as to be one of the highest and most effective administrations of government, and was in favor in spite of being dangerous. From 64 ministers who were appointed from Toghrolbeik (445 AH) until the end of Toghrol III period in (590 AH), 13 person was imamy shiite. The first of them was Tajolmolk Abolghana'em. Also The famous shiite ministry Anoshirvan ibne Khaled was appointed once in the period of Mohammad ibn Maleksha (511 AH) as temporarily ministrer, another time in (525 AH) in the peiord of Sultan Mahmoud as ministrer, and the third time in period of

¹ Associate Professor, Department of History, Ferdowsi University of Mashhad.
absarafrazi@yahoo.com

Karim Khan Zand and rejection of predatory rulers. These factors have terminated to formation of power and rule of Karim Khan Zand.

Keywords: *Cities' power structure, cities' political – military function, cities' security and civil, founded the Zand.*

Political – Military Structure and Function of Cities in the Reign of Karim Khan Zand

Mehdi Dehghani¹
Reza Sha'bani²

Received: 14/12/2014

Accepted: 12/4/2015

Abstract

Political – military structure and function of cities had a prominent role in political – military conflicts and competitions before and after decease of Nader Shah Afshar; with regard to this issue, this article attempts to answer to this question: how was the operation of the structure of power of cities and in what areas led to the power and sovereignty of Karim Khan Zand? This research by using the methods of historical research and techniques of library data collection from original historical references after description and classification of structural and functional specifications of related cities in that specific times deals to analysis and interpretations of these features and their impacts on the power of Karim Khan Zand. Some of the factors which could be studied in this regard are: the cities' power structure, cities' authorities, the different social bases of authorities, competitions and different plots based on individual and plural interests, and finally the common interests of inhabitants and authorities lead to the support of

¹ PH.D candidate in History, Shahid Beheshti University . Mehdi.dh82@yahoo.com

² Professor of History, Shahid Beheshti University

to musician, and specifying salaries and pensions to them from the court raised the music of the era to the degree of perfection. Other factors that influenced the development of music in this period were the Translation Movement and the emergence of creative musicians. Besides, the Iranians role in the positive development of this era cannot be ignored. The present research tries to investigate factors affecting the prosperity of music in the Abbasid era. The descriptive-analytic method is used, and the article is organized using the existing resources, researches and references.

Keywords: *Abbasids, music, musicians, prosperity*

Factors Affecting the Prosperity of Music in the Abbasid Era Form the Beginning to the Domination of Buyids in Baghdad

Ahmadreza Khezri¹
Halimeh Jafarpour NasirMahalleh²

Received: 20/5/2014

Accepted: 25/6/2014

Abstract

Islamic civilization in the Abbasid era provided an appropriate context for the progress and development of science, literature and art, in a manner that when Muslims freed from conquests, conflicts and wars, and when the states wealth and power increased, tendency toward fine arts among caliphs, authorities and different classes in Baghdad increased. Meanwhile, the art of music as an important medium for the manifestation of the glory and power of the caliphs of Baghdad had a special place. The Caliphs, under the influence of the culture and style of the Sassanid kings of Iran, played an important role in the development of music in this era by supporting the musicians and singers like Abraham and Isaac of Mosul, Ibn Jamee, Mansour Zalzal, Zaryab, Ibrahim bin al-Mahdi, Makharegh, Barsuma, Alawiya, Hakam Vadi, Amr bin Banan and many others. Donating rewards and bonuses

¹ Professor, History of civilization of Islamic Nations, University of Tehran. akhezri@ut.ac.ir

² MA Student of History of civilization of Islamic Nations, University of Tehran. jafarpour.h@gmail.com

2 / Abstract

Mamluks relations. The impression of these elements is visible in Ghazan's approach to shi'ism, and some canonical ideas and political views of previous periods.

Keywords: *Ghazan, Mamluks, Caliphate, Abbasids, Shi'ism*

The effect of restoring the caliphate in Egypt on the religious posturing Ghazan Khan

Fateme Oroji¹
Mohammad Rezae²

Received: 30/9/2013

Accepted: 30/8/2014

Abstract

Acceptance of Islam by Ghazan Khan and the Mongols residing in Iran, brought about the problem of the position of the Abbasid Caliph and the manner of mutual relationship. Accept of the spiritual excellence of caliph was seriously in conflict with the views of Mongol and was equal with excellency of Mamluks. Ilkhan was about to preserve the Islam, without requiring the approval of Caliph. As a result he had tendency toward the Shiism.

Ghazan Khan's reign is important from viewpoint of considering Shiism and can be recognized as infrastructure of formalizing Shiism in the Safavid era. In this procedure, beside that personal beliefs, cultural elements and general thoughts of prevailing group had been effective, we should notice political elements and problems. Ghazan Khan's political and religious point of view was effected by most Muslims understanding of Abbasid Caliphate, which had been refreshed by Mamluks, and also the characteristics of Ilkhans -

¹ Assistant Professor, Department of History, University of Tabriz.
fatemeh.orouji62@gmail.com

² PhD Candidate in History, University of Tabriz. MRezayi39@yahoo.com



Contents

- The effect of restoring the caliphate in Egypt on the religious posturing Ghazan Khan** 11 - 34
Fateme Oroji, Mohammad Rezae
- Factors Affecting the Prosperity of Music in the Abbasid Era Form the Beginning to the Domination of Buyids in Baghdad** 35 - 56
Ahmadreza Khezri, Halimeh Jafarpour NasirMahalleh
- Political – Military Structure and Function of Cities in the Reign of Karim Khan Zand** 57 - 81
Mehdi Dehghani, Reza Sha'bani
- Impression of Shi'ite Ministers in Period of Saljuqs of Iran and Iraq** 83 - 113
Abbas Sarafrazi
- Muslim Relations with the Khazars in the First Century AH (With a Focus on the Narration of Muslim Historians)** 115 - 135
N. Sedghi, M. Shahbazi
- Spread Causes of Addiction and its Harmful Effect on Pahlavi Society** 137 - 163
Simin Fasihi, Farideh Farzi
- An Analyzes on Administrative Traditions in Persian Gulf: Bandar-Abbas Farming by Muscat ruler (1209-1285)** 165 - 191
Salman Ghasemian, Mostafa Pirmoradian, Asghar Mahmoodabadi
- The Dabiri (secretary) position during the Sassanids** 193 - 218
Maryam Moradi, Mohammadtaghi Imanpour
- Documentary Narrative on the Role of Russia and Soviet Union in the Famine in Iran during World War I** 219 - 237
Elham Malekzadeh



History of Islam and Iran

Vol. 25, No. 25 / 115, 2015

EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**

EXECUTIVE DIRECTOR: **S. Ghahremani Ghajar, Ph. D.**

THE EDITORIAL BOARD

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.

A. Ejtehadi, Retired Professor of History, Alzahra University.

E. Eshraghi, Professor of History, University of Tehran.

M. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.

E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.

A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.

M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.

M. Sarvar Molaei, Professor Alzahra University.

A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

SH. Yusefi Far, Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.

Printing & Binding: Fargahi Publication



University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.

Postal Code: 1993891176

<http://journals.alzahra.ac.ir/hii>

ISSN: 2008-885X